

به نام خدا

تاریخ تحولات اجتماعی ایران

دانشجویان رشته مدیریت فرهنگی

مرکز علمی کاربردی جهاد دانشگاهی مشهد

استاد: خانم علیراده

آغاز قرن بیستم میلادی دست یافت:

۱- درهم پاشیده شدن نظام امپراتوری یکپارچه ایران کهن و پراکندگی اجرای ملک به مدتهای طولانی.

۲- تسلط حکومت‌های بیگانه، بدان نحو که زبان مشترکی با کل جمعیت ساکن در کشور نداشتند و بد و خوب خود را بد و خوب مردم مملکت نمی‌شمردند. بدیهی است که در این صورت، نفس حکومت و سلطه به عنوان یک امر ناگزیر شناخته شد و نه نحوه حکومت کردن و متوجه خوب و بد عواقب کارها بودند. به عبارت دیگر، رابطه حاکم با زیردست، به صورتی که نمایندۀ اراده او باشد، قطع شد و تنها ملاک ماندگاری حکومت قدرت بی‌شائبه شمشیر گشت. حکام ایران بعد از اسلام، به دلیل انقطاع ارگانیک و بریدگی از کل پیوندهای جامه و عدم تعلق حساس بدان، خود را مسئول کوچک و بزرگ امور خلق نمی‌شمردند و به جهت انکار به زور در واقع مدیون کسی نیز نبودند، تا آنجا بر سر کار می‌ماندند که رفیقان را دفع کنند و بر دشمنان دور و نزدیک فائق آیند؛ هرگاه نیز که شمشیرشان درهم می‌شکست، سیر را می‌افکندند، صحنه را خالی می‌کردند و رو به فرار می‌نهادند و نیک می‌دانستند که پایگاه و ملاذ و مأمی در میان ملت ایران ندارند.

۳- تنوع متمادی عناصر متخالفی که بر ملک فرمان می‌راندند. بدین معنی که پس از ظهور دین مقدس اسلام ابتدا اعراب اموی و به دنبال آنان بنی عباس حاکمیت یافتند. از سده سوم هجری حکام کوچک داخلی به تشکیل حکومت‌های مختار دست بازیدند و آن‌گاه نوبت به سه تیره مختلف ترک غزنوی و سلجوقی و خوارزمشاهی رسید. در آغاز سده هفتم هجری مغولان وحشی حملات ویرانگر و بنیاد برانداز خود را آغاز کردند و هنوز سایه سیاه و نیاه آنان محو نشده بود که تاتاران به هجوم‌های گسترده پرداختند. دورانی نیز امرای کوچک ترکمان قراقریونلو و آق قویونلو در اینجا و آنجا صحنه آرائی کردند، تا سرانجام دولت صفوی با حمایت قطعی امرای ترکمن و ایالات داخلی ایران بر سر کار آمد و به تشکیل حکومت ثابتی

طبقات اجتماعی ایران در ادوار بعد از اسلام

اساس زندگی ملی ایرانیان در دوره‌های بعد از اسلام با گذشته تاریخی آنان تفاوت چندانی نداشت. چون اگر در نظر آوریم که اکثریت تقریبی نود درصد از ساکنان مملکت همیشه در روستاها و کوهستانها زندگی می‌کردند و همان‌گونه که در توصیف روال حیات آنان گذشته، به صورت واحدی کوچک خود کفا و بالنسبه مستقلی در ابعاد مختلف اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی بودند و نیز به دلیل دور بودن این حوزه‌های کوچک زیستی از نظارون هجوم‌های بزرگ تاریخی و به تبع فاصله گرفتن از جزو و مذهای مکرر سیاسی، ضایعات کمتری را تحمل کرده‌اند.

در نهایت، لطافات بزرگی نیز که از قبل نایبمانی‌های مستمر وارد بر کل نظام و موجودیت جامعه ایرانی شد و پای اقوام و طوایف دیگری را به داخل کشور باز کرد، چیزی نیست که نادیده گرفته شود. چون عاقبت بار فائده تمامی لشکرکشی‌های خودی و بیگانه بر دوش رعایای بی‌پناه نهاده می‌شد و این جمعیت فقیر و مستأصل و بی دفاع بود که می‌باید تاوان بی‌لباقی‌های حکام را پس بدهد و جور دست به دست گشتن اقتدار سیاسی - نظامی ملک را بپردازد. لذا با اعتنا به چند عامل مهم حائلی ذیل می‌توان به ارائه فرضیات ذیل از حضور نوعی گروه بندی اجتماعی تا

جوامع متروقی دیگر عالم حرکت کند.

۱۱- با التفات به فتره مذکوره نظام حقوقی با بر جایی نیز شکل نیافت و سازمانهای قضایی خلق الساعه حکومتها هم، نتوانستند مجموعه مقررات معتبر و ثابته تدوین کنند. نهادهای پاسدار نیز به وجود نیامد و روابط مختلف فردی، درونی گروهی و ملت - دولت (حاکمیت) و بالعکس، از شکل تثبیت شده و سازمان یافته‌ای برخوردار نشد.

۱۲- با ظهور رزم آوران بیگانه، شمشیرزنی ایرانیان، بالاختصاص، هواداران فراوانی را جلب نمیکرد و حکام کوچک و بزرگ غیر ایرانی نیز، به دلایل مختلف و به صور عمده تکیه بر حمایت نظامی هم زنان خویش داشتند.

۱۳- تثزل تدریجی اخلاقیات در برخی از ادوار صورت واضحی یافت و این خود استقرار در مرتبه و موضعی ثابت و چشمگیر را دشوارتر کرد.

۱۴- با محور شدن و قدرت سیاسی که بر وقایع شمشیر و استوار بود، ارزشهای بلند مرتبه اجتماعی، بکه حاصل سده‌ها و بلکه هزاره‌ها تحول تاریخی و تجربه عملی و فحیم تلقی می‌شد به سستی روی نهاد و اعتبار خود را از دست داد. به همین سبب، هر عیب که سلطان می‌پسندید هنر شد و هر روز که می‌خواست شب جلوه کند برهانی در خور یافت، علی هذا می‌توان بر مبنای نیروهای عمل کننده اصلی ذیل در پهنه‌های حیات اجتماعی:

- دین

- قدرت نظامی

- و به تبع فتره مزبور، نیروهای سیاسی حاصل از آن به صورت حکومت و سلطنت.

- علوم و اطلاعات تجربی

- امیرانیت ناشی از زمینداری

- ستم و مواریت اجتماعی

موفق شد.^(۱) با انقراض آل صفی، چندی دیگر کشور عرصه منازعات نابود کننده عشایر و قبایل ترک و لر افشاری و زندی قرار گرفت و سرانجام دولت ترکمن قاجار که به ملک و ملت هیچ تعلق نداشت و کشور را تیول شمشیر زنان بی رحم و شاهزادگان فزون از شمار فرورماید خویش می‌شمرد، به مدت یکصد و چهل سال، تا آغاز قرن چهاردهم هجری شمسی، استیلا یافت.

۴- دست به دست گشتن اراضی مستعد زراعتی کشور و پیدایش مالکیتهای ناپایدار و تشدید مبارزات ارباب - رعیتی.

۵- گسترش اختلافات مذهبی و ناامنی‌های اجتماعی

۶- افزایش فقر عمومی و همزمان تشدید نابرابریهای اجتماعی

۷- درهم ریختگی نظام اجتماعی و پریشانی و بی سامانی قشرها و گروههای مختلف.

۸- بازگشت نظام زندگی استیسی به ایران، به دلیل نفوذ مجدد قبایل مغول و تاتار و ترکمن در مقیاسهای وسیع و زمانهای طولانی (ده قرن هجریهای متوالی آنان در بعد از اسلام).

۹- از میان رفتن قشرهای، با سابقه با فرهنگ دهقانان که از تمکن مادی کافی برخوردار بودند و به تبع مشوق علما و اندیشمندان و فضلاء می‌شدند و فقر فرهنگی آشکارایی که مخصوصاً پس از هجوم مغولان پدیدار شد.

۱۰- اختلال در مرکزیت اقتصادی ایران که واسطه المقدراتیاباط تجارتی شرق و غرب عالم بود و نه تنها عاملی برای تشویق و توسعه صنایع شهری می‌شد بلکه کالاهای آماده آنان را نیز به بازارهای جهانی عرضه می‌کرد. در حقیقت جامعه شهرنشین ایران نتوانست که در این دوران از رشد مناسب برخوردار شود و پایه پای

1- James J. Reid, *Tribalism and Society in Islamic Iran 1500-1629*, Undena Publication Malibu, California, 1983, pp. 1-3.

مؤلف مزبور اعتقاد دارد که به رغم تکلم به زبان ترکی اکثر ایالات حاکم صفویان ایرانی تبار بودند و ریشه در همین خاک داشت.

خارجی، از قوای معنایی بهره استفاده کند و سپاهیان دانش و تربیت شده و مجهزی در اختیار داشته باشد. از آنجا که غالب حکومت‌های ایران بعد از اسلام از میان خاریجیان برخاسته‌اند، می‌توان هواداران و هواخواهان جنگاور آنان را نیز، علی‌الرسم از همزیانان اصلی دستگاه حکومتی محسوب داشت. بسیاری از آنان، به مرور که در کشور و در میان مردم ایران می‌زیستند، آداب و عادات ملی ایرانیان و زبان و فرهنگ آنان را می‌پذیرفتند و به وسیله ازدواج با عناصر بومی، در طی نسلهای متعدد خصایص اولیه و حتی مشاغل نظامی را نیز از دست می‌دادند، و نیز با تغییر سلسله‌ها و عدم لزوم حمایت نظامی از فرمانروای بعدی، خود به خود در ردیف مردم عادی جای می‌گرفتند، اما طبیعی بود که به همان نسبت، جنگجویان دیگری در عرصه‌های پیکار مداوم رهبران قومی و قبیله‌ای پدیدار شوند و وظایف مختلفی را که بر سپاهیگری متصور بود، بر عهده گیرند. دگرگونی‌های بردامنه و مداوم سیاسی ایران به ندرت اجازه داده است که خانواده‌های حکومتمگرای، نظیر آنان که در دوره‌های پیش از اسلام بر مناطق مختلف کشور استیلا داشتند و خود چون شاه کوچکی با دربار و دستگاه متین و جا افتاده زندگی می‌کردند، به وجود آیند و به رغم تظاول آن همه پادشاهان تند و خشن باز ریشه طبقاتی بگیرند.

۳- دیوانیان: شاید اخلاق عنوان و طبقه، بر این جمع کار دشواری باشد و بیشتر به عنوان و قشر اجتماعی^(۱) معنی که عهده‌دار مسئولیت‌های مشخصی در خلال تاریخ ایران بوده‌اند، بتوان از دارندگان تکالیف مربوط نام برد. جایگاه آنان البته در میان گروه‌های حاکم و با به اصطلاح درست‌تر طبقه حاکمه جامعه است. ایشان بر عکس نظامیان عمدتاً و اصالتاً از ایرانیان تشکیل می‌شدند. مشخصات آنها را می‌توان چنین خلاصه کرد:

- از عناصر برجسته و ثابت جوامع ایرانی هستند و به عبارت دیگر خاستگاه و پایگاه اجتماعی ثابت و معینی دارند.

- به نوعی طبقه بندی اجتماعی دست یافت که در ساده‌ترین تحلیلها به دو گروه مشخص حاکم و غیر حاکم متقسم می‌شود:

اول - گروه‌های حاکم

۱- قشر ممتاز جامعه: که محدود به خانواده خان حاکم و اقربای تراز اول هر دردمان سلطنتی است. ایشان، در همین فکلت عددی، از چنان کثرت نفوذی برخوردارند که به هیچ طریق در مقام مقایسه با دیگر انبای نوع قرار نمی‌گیرند. مسئله اساسی در ایران بعد از اسلام هیچ‌گاه این نبود که چگونه کسی و با چه تمهیداتی برآورده اقتدار جلوس کرده است، ولی همین که امر ملک بر شخصی مسلم می‌شد، به تناسم واجد اختیاراتی می‌شد که در خور حکام ذوی‌الاقتدار ایران بود، خود و کسان وی، مادام که بر سر نبره تکیه داشتند، از همه امتیازات موروث و مکسب برخوردار می‌ماندند؛ چنانکه در مبحث و حکومت و دولت، شرح آن بیاید.

۲- گروه نظامیان: به خصوص فرماندهان رده‌های بالا، علی‌قدر مراتبهم، از امتیازات ویژه برخوردار بودند و از نیول و اقطاع بهره می‌بردند. تکیه حکامی که از مردم زیر دست و تحت سلطه خود متفاوت بودند، به طور عمده بر این جماعات استوار بود. وفاداریشان را گاه به قیمت‌های گزاف پویشانی ملک و استثمار مردم بی‌پناه، می‌خریدند و دستشان را برای هر نوع تظاولی که بر رعیت می‌رفت، دراز می‌کردند. با اینکه قشرهای پایین نظامی، بالضروره، نمی‌توانستند از همه منافع فرماندهان خود برخوردار شوند ولی بر روی هم و به طرز قیاس، در همه ادوار از رفاه و آسودگی مالی بیشتری منتفع بودند. سران ایشان را اشراف اهل شمشیر قلمداد می‌کردند و محرز است که صرفنظر از ثبات با زوال موقع فردی، از منزلت نسبی اجتماعی بهره می‌بردند. تعداد آنها، بر حسب شرایط مختلف سیاسی - اجتماعی کشور، تغییر می‌کرد ولی به طور عام حدوث انقلابات عمومی و تغییرات دائمی ایجاب می‌نمود که هر پادشاهی برای تئیه منازعان داخلی و تدبیر دشمنان

ایرانی تشکیل داده است، نقش بی‌اندازه مهم این واسطه‌های دیوانی تراز اول ایرانی را که به ناگزیر در عرصه حاکمیت همه حکومت‌های کوچک و بزرگ حضور داشته‌اند، در تنسيق امور جامعه و حل معضلات برخاسته از توقعات بی‌خحد و حصر غارتگران بیگانه، نمی‌توان نادیده گرفت. خوشبخت‌ترین ادوار حیات ایرانی را روزگاری تشکیل می‌دهد که یک یا چند تنی از نمایندگان برجسته این قشر به مناصب معتبر و متمیز دست یافته‌اند و انجام‌گسیختگیها و بی‌حسابیهای قدرتمندان را به نحو ميسری محدود و تخمیل پذیر کرده‌اند.

در برابر اشرف اهل سيف، ايمان و اشرف اهل قلم می‌شمرند و به تعبیر ساده مردمی شاید سر رشته امور داخلی کشور را از زمان داریوش و پیدایش تنسیقات ماندگار و منطبق بر احوال اداری او تا امروز بتوان در پد کفایت آنان دانست. در نهایت، وجود ساختار اجرایی منقبطی که همه عناصر لازم فعالیت و ساز و کار عملی زیستی را در خود داشته دوام جامعه را تضمین می‌نموده است.

- منابع مالی آنان محدود به وظیفه و اداراست که دستگاه حاکم برقرار می‌دارد و آن نیز از طریق مالیات‌های واصله از رعیت تأمین می‌شود. برجستگان دیوانی، نه تنها خود ضیاع و عفايی تحصیل می‌کردند بلکه، دست کم از زمان سلجوقیان به بعد به طور مستمر، از نظام مالکیت اقطاعی برخوردار می‌شدند و مآدام که مشاغل ممتاز را حفظ می‌نمودند بر وسعت املاک و تکثیر اموال نیز توانا بودند.

باز بدیهی است که اوضاع آشفته ایران و حضور شمشیر بدستان بی‌ملاحظه، مرکز این اجازت را روانی داشت که استطاعتی فزاینده از خد معین کسب کنند. چون تجربه‌های بی‌شمار ثابت کرده بود که کمتر صاحب قدرتی است که به دلیل نمکین و اعتبار محدود دیگران واقع نشده و سر و دارایی را یکجا از دست نداده باشد! حصول این معنی در تاریخ ایران بعد از اسلام چنان مکرر است که می‌توان گفت اکثر قریب به اتفاق وزرای برجسته و صاحب دولتان متفحص و با نام ایرانی، از برآمده

- تخصص‌ها و اطلاعات تجربی و عملی مفیدی کسب کرده‌اند که با وجود عمومی بودن نوع تحصیلات، تقریباً اختصاصی هم هست و به وسیله پدران به فرزندان و اقارب تراز اول منتقل می‌شود.

- در جبهه بندیها و منازعات داخلی دخالت نمی‌کنند و روحيات صمیمی محافظه کارانه‌ای دارند که آنان را در برابر قدرت حاکم مطیع نگاه می‌دارد و در برابر عناصر قدرت طلب جامعه متواضع.

- ارتباط آنان با قشرهای محروم و مستضعف جامعه آن چنان است که در حکم رابط آنها با گروههای قدرتی مسلط تلقی می‌شوند و حسب ضرورت و شاید هم به طور دائم، واسطه ابراز احساسات و تمزضات این جمع واقع می‌گردند.

به وجود آنان منگی است. تمامی سازمانها و دواوینی که برای استیفاء، عرضه، شيرازه بندی عمومی جامعه، حفظ نظم کشور و استواری واقعی نظام حاکم، - شيرازه بندی عمومی جامعه، حفظ نظم کشور و استواری واقعی نظام حاکم، به وجود آنان منگی است. تمامی سازمانها و دواوینی که برای استیفاء، عرضه، رسائل، برید، قضاء، تنسیقات عمومی، نظم و انتظام داخلی (اشرف) تعیین مقررها، روابط و مناسبات بین دول و غیره در نهادهای دولتی کشور متشکل است، به دست آنها اداره می‌شود و به تعبیر دیگر، خشونت آمرانه حکومت و فرامین بی حساب و کتاب دستگاه قدرت و گروه حکومت کننده را حتی المقدور به صورت مصالحه آمیز به مردم زیر دست منتقل می‌کنند.

- بالاترین مقام سیاسی - اداری - اجرایی داخلی جامعه، بعد از مشخص دور از دسترس خان حاکم از میان این قشر بر می‌خیزد و بر حسب شرایط اجتماعی، مقتضیات دستگاه حکومتی و کفایات فردی با عنوانهای مختلف نظام الملک، اعمدالدوله، وزیر، حاجب سالار، وکیل الدوله، صدراعظم و نظایر آنها، که طبقاً به نسبت هر روزگار و سلسله‌ای تغییر می‌کند^(۱) به ایفای نقش می‌پردازند.

از آنجا که اکثر حاکمان ایران بعد از اسلام را مردان شمشیر و تنگی به زور و غیر

۱- مقام دوم شمشیر، جامعه به طور عام و سمبول، پیش از اینکه تابع تنکلات (fonction) باشد، تنگی به تواناییهای مختلف شمشیر شامل (fonctionnaire) بوده است.

را به میان می‌کشد که از حوصله این مجیزه بیرون است.

۴- روحانیون: با اینکه اصطلاح روحانی، در مفهوم رایج خود در اسلام، سابقه کمی دارد ولی به دشواری می‌توان باور داشت که جایگزینی طبقه روحانی قبل از اسلام ایران، که به طور سنتی مسائل و مشکلات دینی عاقله را بررسی می‌کردند و بدانها پاسخ می‌دادند، به وسیله جمعیت دیگری می‌توانست تحقق پذیرد. توده مردم خاصه آنها که دین را مع الواسطه پذیرفته بودند و زبان و فرهنگ دیگری داشتند، ناگزیر بودند که به افراد و شخصیت‌های مشخصی روی کنند و ضرورت‌های متعدد زندگی خود را با مراجع و سازمان‌های در میان گذارند. پیدایش نهاد روحانیت بر مبنای عملکرد دینی و مداوم دو قطب معین مذکور، حتی به دور از کشمکش‌های عقلی و نقلی متفکران، متكلمان، فقیهان، حکیمان، صاحب‌نظران و خاصه قدرتمندان سیاسی جوامع اسلامی، ضرورتی انکار ناپذیر بود و ظهور مدرسه و مسجد که جایگاه تحصیل و تحقیق و بحث و فحص در مسائل نظری تلقی می‌شد و به طور عمده علوم مختلف دینی را مورد تتبع قرار می‌داد به سازمانی شدن امور و وقایعات و اشخاص کمک می‌کرد.^(۱)

گسترده‌گی فضای حیاتی جوامع ایرانی در بهمنه‌ای به وسعت ایران، و تعدد واحد‌های زیستی ایرانیان به شمارش بیش از هشتاد هزار روستای بالنسبه مستقل از یکدیگر و نیز پراکندگی شهرهای کوچک و بزرگ خاصه با رعایت ملاحظات مادرشهری که به عنوان تختگاه شناخته می‌شد و برجسته‌ترین عناصر سیاسی و نظامی و اقتصادی و فرهنگی جامعه را در خود می‌داشت، التزام فوری حضور برجسته‌ترین و بزرگترین دانشمندان مذهبی و صاحبان رأی را نیز ارائه می‌کرد. می‌بینیم که با وجود اختلافات کوچک و بزرگ مذهبی در کشور و حتی در هر شهر حضور چشمگیر ارباب فضیلت و فضل دینی، که علی الاتصال کفیه معنویت را در

۱- ولف در ایران پیش از اسلام نیز سابقه معتدلی دارد و توسعه کمی و کیفی آن در ایران بعد از اسلام نهاد نیروی دینی را به وجود آورده است.

و خاندان سهل و خواجه نظام الملک تا خواجه رشیدالدین فضل الله و حاجی میرزا ابراهیم اعتمادالدوله و قائم مقام و میرزا تقی خان امیرکبیر، پس از ارائه همه خدمات صادقانه به ولی نعمت‌های زبان ناهم خویش، قلع و قمع و معدوم شده‌اند.

- نقش تاریخی این قشر با سواد، تحصیل کرده و با فرهنگ ایران در پاسداری از نوامیس و عادات و آداب مردمی در مجموع آنچه که به نام فرهنگ ملی و از آن یاد می‌شود، عظیم است. مشرق واقعی شاهانی که حتی مسلم نیست زبان فارسی را به درستی می‌فهمیده‌اند، در تمجید و حمایت از گویندگان نثر و نظم، همینان‌اند، به اضافه که معمولاً محافل دیوانی را به وجود ارباب فضل و فضیلت آراسته نگاه می‌داشتند و با امداد صلات و هدایا با برقراری موابج و مستمری، آنان را به ادامه کارهای علمی و ادبی و فلسفی و غیره تحریض می‌نمودند. حضور اینان را در صحنه‌های مختلف حیات ملی، گاه تا حد ارائه عکس العمل طبیعی جامعه برای حفظ و بقای نام و ننگ خویش می‌توان بالا برد، چون حتی در ادوار دفعت و رجعت هم ظهور خود را از دست نداده‌اند و برای حمایت ضمنی از مردم به نذاکاری‌های جانبازانه دست زده‌اند.

- در باب تعداد خانواده‌های دیوانی و نیز مقامات شاغل رقی در دست نیست که بتوان بر اساس آن حدود استقرار و پراکندگی یا حریم کار و زندگی قشر دیوانی را تعیین کرد. مقتضیات گوناگون حرفه‌ای، مالی، سیاسی، فرهنگی، و اجتماعی ایران حکم می‌کند که با فرض‌های واقع بینانه به حضور چهار تا شش هزار عضو فعال دیوانی در کل سازمانهای کشوری گردن نهیم و اداره امور داخلی جمعیت را بر عهده آنها بدانیم. حدس مزبور البته بیشتر به عصر صفوی متوجه است که در حقیقت عنوان پادشاهان حکمران ایران بعد از اسلام را به خود اختصاص داده و همزمان، نظام دیوانی جا افتاده و کار آمد آن، بهترین و موثرترین خصایص مورد بحث را ارائه نموده است. دگرگونی‌های جامعه در سده بیستم میلادی محققاً بحث دیگری

کسانی دانست که مقدم بر هر رشته تحصیلی تخصصی، از علوم دینی سرمایه می‌گرفتند و پس از کسب مدارج کافی در این زمینه به شعب دیگری چون ادب، تاریخ، پزشکی، داروسازی، نجوم، ریاضی، هندسه، فلسفه، حکمت و غیره روی می‌آوردند.

دوم - گروه غیر حاکم

بسی شگ در انتخاب گروهها، نظر اساسی بر و نهاد حکومت است؛ بدین معنی که افراد و گروهها به میزان تقرب یا دوری خود از دستگاه مرکزی عمده قدرت در ایران، مورد توجه تشکیلات بر سرکار جامعه قرار می‌گرفتند و از مزایای متعددی که چنان مجاورت‌هایی داشت، برخوردار می‌شدند و یا در محاق گمنامی جای می‌گرفتند و بار سنگین مشکلات و مناصب طاقت فرسا را بر دوش می‌کشیدند. بدیهی است بحث اساسی در این باب را باید به مبحث تشکیل حکومت و دولت در ایران پس از اسلام ارجاع داد و در اینجا، به اقتضای از قشر بندیهای اجتماعی ایران سخن به میان آورد. با نظری اجمالی بر اختصاصات جمعیتی ایران مشخصات گروه‌های غیر حاکم را می‌توان چنین برشمرد:

۱- کثرت جمعیت: به نحوی که اکثریت ساکنان ایران را به خود اختصاص می‌دهد و جز شمار محدودی از اشراف ساکن در روستاها و یا نمایندگان برجسته و سربازان ایلات، که همراه و هم قدم آنان می‌زیند، بقیه اهالی متفرق در دهات و مراکز زیست عشایر کشور را شامل می‌شوند. به اضافه، قشر عمده کاسبکار و پیشه‌ور و خد مگزار و کارگر شهری نیز لامحاله بدین جمع افزوده می‌شوند و در کل، به واسطه فقدان با قوت فاحش عددی قشر واسطه و طبقه متوسط، رقم سنگینی چون نود تا نود و هفت درصد شهروندان را تشکیل می‌دهند.

۲- ندانستن آگاهی طبقاتی^(۱) و فقد روحیه حاکمیت^(۲): بر این جمع، همواره

مقابل قدرت قهار سیاسی سنگین نگاه می‌داشتند، تا چه اندازه مبهم و ضروری بوده است.

با توجه به اقبال عمومی از دین و تصریح این نکته که جامعه ایرانی اساساً جامعه‌ای معتقد و به همه جهت دینی است، رشد و توسعه نهاد وقف، از زمان صفویان که به منظور تقویت مبانی اخلاقی و اعتقادی مردم به طور عمده در خدمت روحانیت قرار دارد و مایه تقویت اساسی و استقلال جدی آن در برابر نهاد سیاسی (حکومت و دولت) است، دین مقام مهمی را که در ایران پیش از اسلام داشت باز یافت و حتی بی قاعده‌گی‌های اطوار مردان بر سرکار اموی و عباسی نیز در مبادی اعتقادات جامعه تأثیر مهمی بر جای نگذاشت. نکته مؤید دیگر گرایش دولتمردان ترک و تاتار و مغول و ترکمن به مذهب بود که در حقیقت بدین وسیله وجدان جامعه را به خود متماثل می‌ساختند و با ملاحظه منایات و خدمات دینی آنان، از تلخی و کراهت چهره خارجی و رعوت مشکلاتی که برای مردم خلق می‌کردند، می‌کاستند. برای فرمانروایان ترک و مغول ایران مبادی آداب شدن و در جامه دین و فرهنگ عمومی جامعه ظاهر گشتن، دو عنصر اساسی ماندگاری بود و می‌بینیم که حاکمی چون محمود غزنوی، پس از آنکه نمازگزار می‌گردد، مؤمن حقیقی و شافعی را معاینه می‌کند تصمیم به پذیرش مذهب حنفی می‌گیرد، عزای دینی را بر خود حکم واجب می‌بیند و چنانکه گفته‌اند، هفده بار به قصد مسلمان کردن مردم هند راه جهاد را در پیش می‌گیرد.^(۱)

باری، به رغم تمایزات چشمگیر موجود در دو دنیای عالم و عادل، می‌توان دانست که فضای عمومی کلیه تعلیمات و محیط‌های تعلیماتی دینی بود و صاحب‌الان برای پیوندن راه میان مدرسه و خانقاه فلانها و دشواریهای جدی در میان نمی‌دیدند. از این روی، می‌توان دانشمندان رشته‌های مختلف علوم را کلاً

۱- کم نیستند معقولاتی که غرورات معهودی را از دید جمیع عالم و توفیق خزانه پادشاهی بزرگتر است و نیز الامثال او را به افاده ادب پارس، نوین‌های از تلاش برای اجتنامی شدن و فرسنگ پلوری ظاهری وی و احوال پایش شمرده‌اند.

تفاوت می گذشته، متقابلاً حیات متجمل مصرف گرایان، به اسراف سبزی می شده است. بنابراین، تدارک مایحتاج غذایی، پوشاکی و وسیلتی جامعه بر عهده کسانی بوده است که در پادی نخست به کشاورزی و آنگاه دامپروری و سپس به صنایع و حرف اقبال داشته اند و با تغییر شکل مواد و ارائه خدمات ارتباطی مختلف راحت و رفاه و اقلیت حاکم را امکان پذیر می ساخته اند.

۵- اختصاصات فرهنگی: در حقیقت آنچه از فرهنگ مردمی ایرانیان شهرت پیدا کرده و در خلال اعصار و قرون متعدد پایدار و ثابت مانده است به این گروه تعلق دارد. خصایص مردمی، جوانمردی، کمال گرایی، مهمان نوازی، انسان دوستی و اخلاقیات دیگری که به دور از ریاکاری ها و ترازویر و ترسها و تردیدهای حاکم بر زندگی مردان سیاست و تدبیر در صحن و بطن جامعه ایرانی وجود و تشری پیدا کرده است، مخلوق خصوصیات عقلی و اجتماعی و اکثریت است و جایگاه استوار و با منزلت خود را در میان همین مردم پیدا و حفظ کرده است. و اخلاق الاشراف و به طور خاص رفتار و گفتار و اندیشه قدرتمنداران همیشه از مقوله دیگری بوده و خوشبختانه از آن توده های کثیر منفک و مجزا مانده است. بدیهی است که این دوگانگی اخلاقی، به طور عمده، در میان کسانی مشهور بوده است که عمدتاً تکیه به دیارها و مراجع ظاهری قدرت داشته اند و مظاهر قابل تقلید حیات آنان نیز شخصیت های سیاسی و نظامی بر سر کار در هر روز و هر دوره بوده اند. و گرنه اصحاب فضیلت و فضلی که به مقتضای حفظ نواامیس اجتماعی و شئون دینی و مذهبی و ملی در مراتب بالا جای می گرفته اند، فی الحقیقه همان نمایندگان منویات اساسی اکثریت تلقی می شده اند و در مواقع بحرانی و حساس نیز سعی بر آن می داشته اند که تعادل روانی و منبری و اخلاقی جامعه را حفظ کنند با بدان بازگردانند.

۶- وضعیت ارتباط با گروه حاکم: مناسبات موجود بر مبنای حقوقی تصور می شده است که جامعه زیر دست در خلال اعصار به دست آورده و از تمامیت آن

ناهمایی چون عوام الناس، عوام، رصیت باب، و رعیت نهاده اند و از نظر خود آنان نیز بلااستفسار پذیرفته شده است. مهمترین وجه اختصاصی آنان را شاید بتوان همین وفقدان فرهنگ سروری و ندانستن روحیه و برتری طلبی و وابستگی خواهی دانست. سری متواضع و فرو افتاده طبیعی سلیم و حرف شنو و روحی سخت بر تنگین و طاعت پذیر دارند و هرگز از خویشین نمی پرسند که سهم آنان از حاکمیت و قدرت و سروری و سیادت چیست. گردبزی در شرح حال عبدالله بن طاهر (۲۳۰ - ۲۱۳ هـ ق) از حکام طاهریان خراسان می نویسد: و مرعبدالله بن طاهر را رسوای نیکو بسیار است. یکی آن است که به همه کارداران نامه نوشت که حاجت بزرگترم شما را تا از خواب بیدار شوید و از خیرگی بیرون آید و صلاح خویش بجوید و با بزرگان ولایت مدارا کنید و کشاورزی که ضعیف گردد او را قوت دهید و به جای خویش باز آید که خدای عزوجل ما را از دستهای ایشان طعام کرده است و از زانهای ایشان سلام کرده است و بیداد کردن بر ایشان حرام کرده است...^(۱)

نهایت این است که ایان به ملاحظات تاریخی، باور همه حکومتهایی بوده اند که بر آنها غالب می شده اند و اطاعت از کسانی را می پذیرفته اند که فرمانروایی بی چون و چرا و با شمشیر داشته اند.

۳- محل استقرار: موطن آنان روستاهای ایران و دامنه کوههایی است که از مراکز قدرت به حد کافی دور است. بخشی از این مردم نیز خدمات شهری را بر عهده دارند و به عناصر همیشه حاکم اسلام و طاعت می نمایند.

۴- نحوه اشتغال: از آنجا که روستاهای ایشان باید و طعام، جمعیت بر سر کار را فراهم آورد، ناچار اکثریتی در تلاش و تعب می مانند تا حاصل کار و دسترنج خود را نقدیم و نثار گروه اقلیت کنند و هر اندازه که زندگی روستائیان و گله داران به

۱- ابرعبد عبدالله بن الفصاحی بن محمود گردیزی، تاریخ گردیزی یا تئین الاخبار، با مقدمه میرزا محمد خان قزوینی، تهران، ۱۳۲۷، ص ۳-۴.

شکاف عظیم بین دو قطب اجتماعی داشت و به یک تعبیر خصومصیات تغییر ناپذیر میان آنان را انشاء می نمود. آنچه در عرصه زیست مشترک، معدوح، پسندیده، مترفعی، شریف و متعالی جلوه می کرد، بالطبع به داعیه داران می برآید و عکس آن نیز البته خصیمه های واجامرو اوپاش و اواسط الناس را نشان می داد؛ توده ها فقط ارقامی به نظر می آمدند که می باید خار خورند و بار ببرند؛ نه در قید کم و کیف اموری بر آیند که بر آنان می رود و نه در بند سرنوشتی باشند که پیدانها تحمیل می گردد. جامعه به یکباره از حقوق سیاسی و شهروندی محروم بود و در معادلات دایما متغیر رکنهای ثابت اقتدار اجتماعی، محلی از اعراب نمی یافت. قدر و منزلت آنان تنها در خلوص بی پایان برای فرمانبری و خاکساری خلاصه می گشت و نهاد با سازمان حمایتگری که بتواند از پامال شدن عرض و ناموس مردمان جلوگیری کند، وجود نداشت. کین و نفرت عناصر غیر حاکم تنها در هنگامه کشمکش هایی که در میان قدرتمندان به ظهور می آمد و به صورت خاموشی گزیدن و از گروه یا دسته معینی جانبداری نکردن، ظاهر می شد، آن نیز البته جزای خود را می یافت، بدین گونه که هر کدام از متخاصمین که بر حریف مسلط می شد، پرچم بیداد و ستم را بر سر بی دست و پایان به حرکت در می آورد!

به طور صریح، حاکمیت را برای زیر دستان نبود، و چون قوانین شرعی و عرفی نیز به تناسب قدرتمندی ارباب زور، تضعیف و حتی نادیده انگاشته می شد، این است که خداوندان شمشیر تنها به انگای خلیقات و خصومصیات خویش و اطرافیان قدر اول بر جامعه حکم می رانند و مصالح آنی و آنی خود و گروه حاکم را ملاک و معیار هر گونه ارتباط به حساب می آورند. فاصله های کوتاه رفت و آمد سلاطین و تغییر سلسله ها هم بالطبع مجالی فراهم می آورد تا توده ناآشوروند در آنها نفسی تازه کند و شانه ای بکشد.

۷ - میزان در آمدها: کمبود و نبود پول در جامعه ای بسته و محدود و بالمشبه خردکها، باعث می شد که حتی صاحبان مشاغل حساس کشوری و لشکری نیز که

نیز همواره قدرتمندانه دفاع و حمایت کرده است. ریشه فئادهای ماهوری دو قطب مسلط و زیر سلطه جامعه ایرانی شاید به ادوار تاریخی پیش از اسلام برسد و به زعم یکدست بودن اکثریت ملت و از یک قوم و تبار تلقی شدن مردم ممتاز و اکثریت بی امتیاز، پایه های خود را در نظام طبقاتی و کاستی شده ساسانی محکم کرده باشد. اما شهادت محنت بار عصر ایرانیان در روزگاری که غالب عناصر فرمانروا از بیگانگان بودند، افزایش پذیرفت و به خصوص ظهور هزار ساله ترکان، مغولان، تاتاران، اوزبکان، ترکمنان و دیگر مهاجمان زرد پوست، که گاه نیز در ایران ماندند و حاکمیت خود را همراه با حفظ معیذات قومی به زور و جبر بر مردم بی پناه تحمیل نمودند، باعث افزایش اختلافات شد و کارها را به جایی رسانید که از نظرگاه گروه قدرت: - زندگانی مردم بها نداشت.

- صوم کسان که بر سر کار نبودند، بی هیچ انعام و علت صریحی گناهکار و خطایی تلقی می شدند.

- هیچ کس مصون از تعرض و تجاوز تصور نمی شد.

و از آنجا که اکثریت حکام، به تعبیر ابن خلدون، فاقد وضعیت قدرت در رهبری بودند، جامعه را به ناچار در شرایط ادبار نگاه می داشتند تا ضمنهای فاحش خود آنان بر ملا نگردد و دشمنی های خلق با مردم بی گنایت و بریده از مصالح اجتماعی مجال ظهور و تشکل پیدا نکند. آمد و رفت های سریع آنان نیز موجب می گشت که ثبات عمومی متزلزل بماند و خواه ناخواه توازن و تعادل جامعه در حال حرکت، از دست برود. سکوتی که به قهر و غلبه بر مردم بی پناه تحمیل می شد، فی الواقع پاسدار ثبات معقول اجتماع نبود بلکه نماینده خشم و طغیان کسانی بود که قلمرو تحت فرمان خویش را به سرزمین مردگان بدل می کردند و هیچ گونه نوای مخالفی را بر هیچ کس نمی پسندیدند و به نحو اولی بر هیچ کس نیز نمی بخشودند. رواج اصطلاحاتی چون «صوم» و «رصیت»، که بالطبع مخلوق ذهن و خواص و «دارباب» بود، موقعیتی متزلزل را به ذهنها تداعی می کرد که حکایت از

حوص و شره رجال سیاسی ایران و دست بگیر داشتن و آنان، در اصطلاح عوام چنان مشهور است که بی گمان کمتر شاه و شاهزاده و پادشاه به گروه حاکمی را می توان یافت که استثناء بر قاعده باشد و پول را، به چهره متاعی کمیاب و گرانبها، ذخیره نکند و جایی برای بازگشت مجدد آن به درون جامعه و فرضاً سرمایه گذاری برای رفاه عام و خاص باقی نگذارد. بالخره، مرد سعادتمند نیز کسی بود که می توانست ذهب و ذهاب و مذهب خود را از چشم دیگران دور نگاه دارد^(۱) از طرفی نیز طبقه مولد ثروت، اصم از کشاورز و دامدار و کارگر صنعتی و بازرگان، به نحوه های مختلف مورد آزار قرار می گرفت و گاه، در ایام دشواری و هجوم استیلای بیگانگان ناگزیر به پرداخت چهل گونه مالیات و عوارض و تحمیلات شاق و کمر شکن می شد.^(۲) ملاحظاتی چون تغییرات مکرر حکومتها و دست به دست گشتن مراکز قدرت و مآلاً جابه جایی عناصر سلطه و کارگزاران آنها به نوبه خود باعث می گشت که:

- ثبات سیاسی متزلزل شود، و به تبع آن.
- امنیت اجتماعی دچار نقصان گردد، و الزاماً
- مال و خواسته هیچ کس بر روی مسلم نماند، و
- لامحاله جامعه از روزمرگی بیرون نیاید و همیشه به قدر روزیبه قید اقل مایقین بگذرانند.

مردم خوشبخت نیز کسانی تلقی می شدند که می توانستند در فضای مشتت و پر تشویش کشور مایحتاج یک ساله را تدارک ببینند و به همان چند قلم لوازم ضروری نان و بنیر و شیره انگورو و میوه های خشک شده سر کنند. در میان آنها البته کم نبودند خانوادهاایی که استطاعت پرورش گوسفندی را داشتند و از نمک سود به موقع آن، در مواقع حساس زندگی، خورشتی می ساختند. پوشاک و لوازم دیگر خانوادها

بالطبیعه با تولید هر نوع کالایی بیگانه بودند و فقط به صورت مصرف کننده تلقی می شدند، قسمت عمده موراجب خود را به صورت وجنس و دریافت کنند و به طور انسانی به همان عایدات مکسب از انقطاع و تبزل و سبور خال قانع باشند. گردش پول به هیچ وجه اهمیت اعمار کنونی را نداشت و حتی از دوران صفویان به بعد نیز، که شهر نشینی رونق گرفت و مراکز بزرگ جمعیتی به وجود آمد و آرامش طولانی درست و پنجاه ساله امکان رشد صنایع و تکامل حرفه های مختلف و پیدایش اصناف را بیدار ساخت و به خصوص حمایت مشهور برخی از سلاطین مقتدر این سلسله از هنرمندان و اهل ذوق چهره های ماندگار به آثار و آثار پخشید، باز پول به عنوان کالایی تجملی و زینتی خرد نمایی می کرد. جهانگردان بیگانه و خاصه اروپایی که در این روزگار به ایران آمده اند، با وجود اذعان به بهتری زندگی کشاورزان و کارگران ایرانی نسبت به همایان غریبی خود، یادآوری می کنند که طلا و نقره در بازارهای مالی و مراکز خرید و فروش کالاها کمیاب بوده و غالباً به صورت دستبند و گوشواره و گردنبند و با ابرازهای زینتی دیگر، در خانوادهاای مختلف شهری و روستایی به کار می آمده است. حوصله تجمل خواهی بی خد و حصر سلاطین و به پیروی از آنها دودمانهای وابسته نیز از چنان شوکت و رسمیتی برخوردار بوده است که آحاد ناس را چاره جز پیرهن دریدن نمی مانده و به اقتضای والاس علی دین ملوکهم، هر چاکه قصد خرد نمایی داشته اند، بدانسان اقتضا جسته اند!

بهترین حکمرانان جامعه را کسانی تشکیل می دادند که خوانه را بر نگاه می داشتند، از رعیت دو می ستند و یک خرج می کردند و حسب حال آنان مؤبد گنار شیخ اجل است که:

اگر گنجی کنی بر عایمان بخش رسل هر کدخدایی را برنجی
چرا نستانی از هر یک جوی سیم که تا گرد آیدت هر روز گنجی؟^(۱)

۱- انشؤنیک و دمایکی و مذیک.

سندی، تهران، ۱۳۱۶، ص ۳۹.

2- A.K.S. Lambton, *Landlord & Peasant in Persia*, London, 1953. pp.78,80,84,106.

۱- مرحوم فروغی این مصراع را بدین گونه آورده است: «که گرد آید تو را مروت گنجی، ن کن، گـ سـ لـ سـ تـ اـ

باری، حدود معاش مردمی چنان بر توان و زحمتمکش و بردباریسی محدود بود، و چون اکثریت زارعان دستی در ملک خود نداشتند و به طور عمده زمین در اختیار حکام مرکزی و نمایندگان محلی آنها بود، در آمدها نیز به ناگزیر در حداقل سیر می‌کرد. هیچ یک از منابع تحقیقی تاکنون نتوانسته است مدلل دارد که زارعان ایرانی تا چه اندازه خود مالک زمین‌های بوده‌اند که در آنها به کشت و زرع می‌پرداخته‌اند، درهم ریختگی اسناد نیز حکایت از آن دارد که تا حدوث انقلاب مشروطیت و استقرار نوعی قانون در جامعه، این دشواریها و بی‌سروسامانیها برقرار بوده است. آخرین اقداماتی که در عصر مظفرالدین شاه - و کمی پیش از صدور فرمان مشروطیت - انجام شده، در عین نشان دادن وضع بد خزانة و پریشانی احوال عمومی، مؤید آن است که هنوز دولت و حکومت مالک اصلی و متصرف واقعی املاک قابل اعتنای کشور شمرده می‌شد. بر این مبنا، تقسیم بندی ذیل مجری و مقرر بوده است:

- ۱ - املاک دیوانی یا خالصجات حقیقی که به وسیله مباشرین اداره می‌شد.
- ۲ - املاک ضمیمی که سابقاً متعلق به باغبان و متمردان بوده و موقتاً ضبط شده بودند یا املاک مجهول المالك که صاحبان آنها شناخته نمی‌شدند.
- ۳ - املاک انتقالی یعنی خالصجاتی که در مقابل پرداخت سالانه مقداری جنس و نقد به دولت، به انحصار واگذار شده بودند.
- ۴ - املاک ثبتي که در تصرف دولت نبودند ولی در دفاتر و رقبات دیوانی منظور شده بودند (سابقه این املاک به حدود قرن‌ها پیش از عصر تسلط حکام ترک زبان می‌رسد).
- ۵ - املاک بذری یعنی آنهایی که در نتیجه بخششکالی و فحطی با بر افتاده بودند

و دولت برای مساعدت به صاحبان آنها بذری داد و تا موقعی که طلب خود را از آن بابت وصول نکرده بود، ملک در دست دولت می‌ماند. بعدها نیز، با وجود اینکه پس از وصول طلب به صاحبان اولیه مسترد می‌گردید، مع ذلک در دفاتر دولتی

مانند فروش و چادر عموماً به دست و همت خود آنان تهیه می‌شد و در اقلیم اقتصاد روستایی و عشایری هیچ چیز از زمره آنها که در دسترس بود، بی‌مصرف یا تباه محسوب نمی‌شد. هیچ چیز را به دور نمی‌انداختند و هیچ چیز را زاید و زیادی نمی‌شمردند. مختصر حواریخ خود را نیز از طریق مبارزه کالاهای رفیع می‌کردند و بی‌شک جای مهمی به سود جویی و التذاذ نمی‌دادند. طبیعت متنوع ایران، آنچه واسطه بقااست در اختیارشان قرار داده بود و شکوه قناعت و خرسندی به داده و داشته چنان فضای ذهنی و اخلاقی ایرانیان را انباشته بود که بر هر چه که نوریایی و مازاد بر نیاز بود به چشم بی‌اعتباری می‌نگریستند.

بدین نحو، جامعه ایرانی در همواره تاریخ خود، در عین فقر در غنا می‌زیست و در تدارک کشمکش‌های طولانی با عناصر ناسازگار حیات، به غرور ملی و افتخار به فضایل پستندیده و خصایل شریف اخلاقی اعتنایی تمام یافت. سجایای مشهور مردمی ایرانیان، که به طور خاص در ادبیات و حماسه‌های باستانی و حتی در آثار فنون ظریفه و هنرهای مستظرفه چونان تصویرگر و معماری و امور دیگر به خوبی مشهود است، به حد زیادی ناشی از رغبت مردم به معنویت و میل به ابدیت است که آثار پایدار خود را در تمامی مظاهر فکری و تجلیات هنری ایران، مانند مذهب و علوم و فنون و مسائل اقتصادی و بازرگانی و انواع پیشه‌ها و هنرها، باقی نهاده است. احساس استقلال اقتصادی، خصوصیات انحصاری دیگری نیز به کل جامعه می‌بخشید که از جمله آزادی و سرافرازی و بی‌نیازی از اطاعت عناصر تنک مایه و ضعیف و بی‌فرهنگ بود؛ روال توجیهی خردمندانه‌ای از حاشیه‌گزینی اکثریت ملت، رها سازی زمام حکومت و دولت به دست داصیه‌داران پر مدعا و غیر مسئولی بود که شمارشان هرگز کاستی نمی‌پذیرفت.^(۱)

۱- گرچه گرد آلود قهرم شرم باد از منتهم
من که دادم در گدایی گنج سطلای به دست
کی طبع در گردش گردون دود پرور کم
گفتار خواجه بلند نام کیم از حقیقی والا در فرسنگ پرمایه سوری ایران دارد دیوان حافظ به تصحیح و توضیح
بروز نائل خاتلری، ج ۱۱، تهران ۱۳۲۲، ص ۱۶۹.

- انتخاب اصلح جامعه برای تعیین یک نفر میراب و با مقسم المیاه.
 - تلاش کوه نشینان برای حفظ برتری بر جمعیت‌های ساکن شهری و روستایی
 - کوشش و تکاپوی قشر معین و یا گروه‌های مشخصی از جامعه و فی المثل مالکان اراضی و ملوک الطوائف برای حفظ سیادت و درآمدهای ثابت خود در برابر قشرها و گروه‌های فرو دست.

- مبارزه طبقاتی برای تامین برتری و منافع خاص گروه‌های معین.
 و غیره و غیره را در برمی گیرد؛ ولی مهم این است که دانسته شود چرا و چگونه، با وجود تمامی تحولات عظیم و بی شماری که بر کشور گذشته، و آن همه دست به دست گشتن‌ها که در حکومت‌های متعدد حادث شده و عناصر بسیار متفاوتی از عالم و عامی تا شهری و روستایی و بیگانه و خودی به دفعات بر این ملوک استیلا یافته‌اند، باز روال حکومت‌ها همیشه همان بوده است که مشهود است و اصول کار و مدار قرار آنها نیز به هیچ وجه تغییری نشان نداده است.

به عبارت دیگر، حکومتگران ایران از هر منشأ و مبدائی که بوده‌اند و از میان هر گونه قشر ضعیف و رنج‌دیده مردمی با طبقات متعین و صاحب‌دولت و قدیمی که بر خاسته‌اند، به هیچ وجه در اصل و حکومت بر مدار اراده فردی و استبداد مطلقه، اختلافی نداشته‌اند. چنین به نظر می‌رسد که تکلیف و مجموعه مردمی، یا «ملت» یک بار برای همیشه و از همان صدر تاریخ و آغاز زندگی ایرانیان در این سرزمین، در کنار حکومت، تعیین شده و حکومت از چنان نظم و نسق و اعتباری برخوردار بوده که من بعد هیچ گاه مشروعیت آن مورد بحث و سؤال و تفسیر قرار نمی‌گرفته و هیچ حاکمی نیز خود و اعمالش را در مقام پاسخشگویی نمی‌شمرده است. نکتهٔ مقابل آن نیز البته احوال مردم است که به تمامه تکلیف دیگری پذیرفته و باب چون و چراها را هم یک بار و برای همیشه بر روی خویش بسته بوده‌اند.^(۱) به عبارت بهتر، حرم

۱- مرا روز ازل کاری بهز رندی نغز بودن مر آن قست که آتیا رفت از آن افزون ننماید شد دیوان حافظ، به تصحیح و تفسیر دکتر خالطری، ج ۲، ص ۳۳۸.

فصل چهارم

نوع حکومت

نخستین پاسخی که هر کس، با مطالعه ولو سطحی تاریخ ایران، به عنوان مزبور می‌دهد، این است که نوع حکومت «فردی» و متکی بر انتخاب و یا انتصاب شخص واحد بوده است. دلایل ابتدایی این نوع گزینش هر چه بوده، محرز است که بعدها بر چنان قواعد و ترتیبات استواری ثبات و استقرار پذیرفته است که چند هزار سال حیات فعال مردمی نتوانسته است در ارکان آن تغییری وارد آورد و علی الاطلاق، در سزاء و سزاء و در شدت و رخاء در بر روی همان یک پاشنه چرخیده است.^(۱) بر این حقیقت اضافه کنیم که اگر چه بنیاد ظلم در جهان اندک بود ولی به تدریج هر کس آمد مبلغی بر آن افزود تا به غایتی که تاریخ بر آن گرامی می‌دهد، رسید!

بنابراین، دشواری کار محقق در آن نیست که علل تشکیل چنین حکومت‌هایی را در کشور تشخیص دهد، چه، این دلایل مانند همه آنچه که در میان کلیه ملل و امم دیگر بوده است عواملی چون:

- شجاعت فردی و جنگجویی و دلوری قهرمانانه

- عدالت گرایی جامعه

- استادگی در برابر دشمنان

- عقل و علم و تدبیر و فراست و کیاست انسانی فوق العاده

- برخورداری از پخشایش الهی و فره‌ایزیدی که فی المثل نیرویی خاص

(charismatique) به انسانی ممتاز کرامت می‌کند.

۱- تئودور نلدکه جایی سخن بر این دارد که دلیل فردوسی سخن گفتن مکرر درباره شاه و شاهی در ایران آن است که او، نه به عصر خود و نه در تاریخ ایران، نوع دیگری از حکومت را شناخته بود و را که:

Theodor Nöldke, *Das Iranische Nationalepos*, Berlin, 1920, Seite 1-4.

آنها عدم امحای همه مرغان تخم‌گذار بود. سمید نفیسی در سیرت آقا محمدخان قاجار که در واقع آخرین پادشاه صاحب اقتدار ایران است که به فرمان بیگانه گردن نمی‌نهاد و تقریباً بر قسمت عمده فلات ایران حکم می‌راند، می‌نویسد:

دیگر از کارهای مهم او در کشورداری این بود که سربازان و لشکریان را بسیار رعایت می‌کرد و همیشه چیره و حق‌فشان را به موقع می‌رساند و در آسایش آنها جدی داشت. در جنگهای آن زمان که هنوز غارت کردن جزو آیین رسمی کشور گیری بوده است تا وی اجازه نمی‌داد، کسی حق نداشت دست به پشما دراز کند. اما در برابر این سخت گیریها متهای رعایت را نسبت به لشکریان خود داشت. چنانکه گفته‌اند در محاصره کرمان و جنگ با لطفعلی خان سیاهپوش عده‌ای از زنان را اسیر کرده و با خود آورده بودند. پس از چندی چند تن از محترمین کرمان با یک تن از علمای بسیار محترم تهران نزد او آمدند و خواستار شدند که اسیران را پس دهند. آقا محمد خان گفت: من هرگز رافسی نمی‌شوم آنچه در دست سپاهیان من است از ایشان پس بگیرم و از طرف دیگر هم مانع نیستم مردم کرمان اسیران خود را بخزند. لشکریان را راضی کنند و هر که می‌خواهند با خود ببرند^(۱).

روال مزبور از چنان جاثقاندگی و حسن قبولی برای حکو متها بر خوردار بود که به ندرت وجدان پادشاهی را آزاده و خسته می‌کرد و معمولاً حکمران مطلوب کسی تلقی می‌شد که حکم نافذی داشت و خرابی ملک، را به بهای پر شدن خزانة و با جلب اعتماد گروه حکومنگر، به چیزی نمی‌گرفت. در شرح زندگی هارون الرشید نوشته‌اند که وی علی بن حبیبی بن ماهان را به حکومت خراسان فرستاد و:

و علی دست برگشاد و مال به انواط برستند گرفت و کس را زهره نبود که باز نمودی و مهربان سوری یعنی (زرمکی) می‌نیشند و او فرصتی نگاه داشتی و چیزی ساختی تا چیزی از آن به گوش رشید رسانیدی و مظلومی پیش کردی تا نگاه در راه پیش خلیفه آمدی و البته سود نمی‌داشت تا کار بدان منزلت رسید که رشید سوگند خورد که هر کس از علی تقلم کند آن کس را نزدیک وی (یعنی نزدیک علی) فرستد و بعضی و همه مردمان خاموش شدند. علی خراسان و ماوراءالنهر و ری و جبال و گرگان و طبرستان و کرمان و سیاهان و خوارزم و

ارادة حکو متها، با وجود همه رستنی که داشته، حرمت خود را حفظ می‌کرده و نگاه می‌داشته است و هر کس که بر اثر تغییر شرایط اجتماعی و حدود تحولات فوق - العاده تاریخی به قدرت دست می‌یافته و بر تخت فرمانروایی تکیه می‌زده، در مقام امن عزت و در حصن حصین دولت و دستگاه جای می‌گرفته و از تمامی امتیازاتی که در اختیار پیشینیان حکومنگر بوده، برخوردار می‌شده است.

درست است که امر دسابقه در هر کاری از اسباب کامیابی و احراز بهتری و در اجرای آن است، ولی وجود یک تشکیلات اداری کارآمد در ایران، که نظام مجزایی داشته و به عنوان سازمان کار و خدمات دیوانی و تنظیم امور حکومت را در دست می‌گرفته و به طور خاص روابط آن را با مجموعه عناصر مطیع پیرامون تنسيق می‌کرد، تجربه‌های لازم برای فرمانروایی را تخفیف می‌داده و می‌توان گفت که مشکلات آنان را به حداقل می‌رسانیده است؛ به نحوی که عمده حکو متهای ایران بعد از اسلام - اعم از آنها که منشاء ایرانی و یا خارجی داشته‌اند - نقش و وظیفه اصلی خود را سروری و بهتری بر ضیر دانسته‌اند و تنها ابزار از معدت حفظ سیادت را نیز سپاهی و لشکری معتقد به خود شمرده‌اند.

بنابراین، آن کس که از هر جا آغاز کرده و از هر وسیله بهره برده و به فرمانروایی بر ملک رسیده بود، در برابر مردم و جامعه خود را مصیبت و مجاز می‌دانست که از هر امکانی برخوردار شود و هر دستوری را به موقع اجرا گذارد. عوامل اجرای ارادة او نیز آرتشیانی بودند که در مرتبه نخست از اقربا و انسباب و ایل و حشم وی می‌آمدند و در کورت ثانی از میان همه گروههایی که استطاعت خدمت داشتند و خلوص تابعیت و فرمان پذیری بی چون و چرا را به شخص حاکم مطلق ثابت می‌کردند. سلاطین ایران بعد از اسلام، تنها گروه و یا طبقه‌ای را که در همه شرایط اقبال و ادبار خویش می‌نواختند همین نظامیان بودند. اکرام آنها نیز علی القاعده از کیسه قوت جامعه و به عبارت دیگر از جیب درصیت باب انجام می‌شد و معمولاً قانون معینی وجود نداشت که حدودی و القاء کند، و شاید تنها مجوز ماندگاری

۱- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره ساسانیان ۱۱ تهران، بنیاد مطبعی شرق، ۱۳۳۵، ص ۵۵.

ایران وجود داشته و ممدوح طبقات فقیر و تهیدست بوده است. به همین سبب، کوشش‌های جوانمردان بر آن متوجه است که تا اسوه حسنه برجسته‌ای از میان رهبران مذهبی و ملی داشته باشند و با انتصاب خود به چنان مقامی رفتار و گفتار و اندیشه‌وی را ملامت عمل و ارادت و اقدام قرار دهند. به عبارت دیگر فضیلت مآبند و از میان داستانها و اساطیر قهرمانی ملی و مذهبی رهبران آرمانی خود را بر می‌گزینند.

۷- مورد حمایت قاطبه زحمت‌کشان و قبیوران و ستم‌کشیدگان جامعه خود هستند.

۸- فعالیت‌های آنان جنبه‌های عملی آشکار و پنهان دارد. گاه قیامی را به صورت دسته جمعی صورت می‌دهند و زمانی نیز به شیوه فردی دست می‌زنند.

۹- در میان آنان نه ضوابط شرطگی وجود دارد و نه مقررات حکومتی، اما سرگند و پیمان‌پرستگی‌ها را محکم می‌کند و روابط دوستانه را برقرار نگاه می‌دارد.

۱۰- عرصه عمل آنان نامحدود است و در امور کوچک و بزرگ نیز مداخله می‌کنند. یک بار ممکن است که اسبان حاکمی را از پایخی دم دهند و از این طریق به دارایی او زیان رسانند، گاه محتمل است که سرسرکشی را از تن جدا کنند و عبرت دیگران سازند، زمانی شاید به قافله‌ای متعکب، که در پناه حکومت است، حمله برند و مال و منافع آن را به غارت گیرند و خراج مستمندان کنند، روزی نیز پیش می‌آید که سلاح در پریشانند و رویاروی با دشمن ملکی و ملت به سستیز پردازند؛ نمونه‌هایی از مبارزات یعقوب لیث با اعمال خلیفه عباسی و نیز نهضت سرداران در برابر حاکمان مغول از این دست است، که هر کدام توانستند یک چند فضای سکوت آمیخته به ترس و دهشت و وحشت را بشکنند و به همت یاران صمیمی، مدتی زمام حکومت را به دست گیرند. بی‌پناهی مردم در برابر قدرتهای قومی ظالم، که به خصوص فسق آشکارا دارند و چنین می‌پندارند که دیگران باید بکارند و آنها درو کنند، زمینه ایجاد و رشد و تظاهر دسته‌های عیاری را فراهم می‌گرداند و مردم مستند را به تلاش جدی برای واگزینی اوضاع و احوال می‌دارد. کسانی که به این کار دست می‌زنند، حداقل از برخی شرایط ذیل برخوردارند:

فصل دوم

تلاشهای سازمان یافته اجتماعی

الف - عیاران

شیوه دیگری، از مبارزه‌های مردمی ایرانیان را تشکیل مجامع جوانمردی و عیاری می‌توان شمرد، مردمی که به صور مختلف مطرّفه، جوانمردان، فشیان، آزادگان و نظایر آنها که گاه دسته‌هایی به وجود آورده و در فرصتهای مقتضی به اختلال در امور دولتهای جائز پرداخته‌اند. این گروهها بیش از همه نمایندگان اصناف شهری و محترّفه‌اند و روح پیشه‌وری و تعاون برخاسته از فضای مدنی بر فعالیتهایشان حاکم است. مهمترین اختصاصات آنان را می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱- فرهنگ مردمی دارند و غالباً از میان محرومترین قشرهای اجتماعی بر می‌خیزند.

۲- تلاشهایشان خود جوش است و از شوائب تحریک خارجی میزاست.

۳- رشد و پایداری تشکیلاتی آنان در دوره‌های بحرانی زندگی اجتماعی است و به گونه نوعی عکس العمل در برابر نابسامانها و آشفتگی‌های سیاسی - اجتماعی روز جلوه می‌کند.

۴- بر زمینه‌های اخلاقی تکیه دارند و مبارزات آنان عمدتاً بر مدار دفع بیداد و رفع بیدادگری است.

۵- هسته‌های مقاومت بر حوال وجود یک فرد قهرمان و مبارز و ترس‌شکل می‌گیرد و اهداف محلی و منطقه‌ای را تعقیب می‌کند؛ بدین طریق شورایی به هم می‌رسانند که برخی مصلحت‌اندیشها در آن صورت می‌پذیرد.

۶- رسم و راهها مطابق بر آیین فتوت و جوانمردی است که از دیرباز در جامعه

را مدنی، طبعمان خردروز و سنت‌گرا به حساب آورد.

بدین سان، در جوامع ایرانی قبل و بعد از اسلام، همیشه گروه‌های آریانه‌خواهی در شهرهای کوچک و بزرگ وجود می‌یافتند که بر اساس پیوستگی‌های صنفی و عقیدتی و هم‌زمانی و هم‌دردی و ضرورت‌های مردمی دفاع از خود و ناموس و شرف مردم بی دست و پا، تشکیلاتی به وجود می‌آوردند و ناگزیر تعالیم و آدابی را نصب‌العین می‌ساختند، و باز به تربیت‌های جسمی و روحی معینی روی می‌کردند تا آنان راه برای مسئولیت‌هایی که عموماً یک جانبه بوده و حقوقی، برکسی متصور نمی‌شده است، آماده نگاه دارند.

آنچه در عرف جوانمردان و مرزبانان خوانده می‌شود، مدنی و سبعی پیدا می‌کند که از یک سو حصول به مقصد‌های عالی مردمی را در بر می‌گیرد و از جانب دیگر فداکاری در جند جانیازی و ایثار نفس را شامل می‌شود. جباران چه بسا که برای تشخیص و تشخیص خود ناگزیر می‌شدند که لباس‌هایی معین بر تن کنند، سر و روی را به آیینی خاص آراسته دارند، در مجامعی شناسا جمع شوند و به اطواری ویژه با اخوان صفا و خلایق وفا تماس گیرند، از ذکر کلماتی در سخن بپرهیز کنند و بالمکس عباراتی ممدوح و مستحسن را بر زبان آورند. تمرین‌هایی که برای آماده‌سازی فرد و رشد او برای قبول مسئولیت‌ها و در واقع به منظور واجتماعی سازی، عناصر تازه کار به کار گرفته می‌شد، سخت بود و طالب باید مراحل متعددی را چونان اهل طریق می‌پیمود، و از آنجا که ابتدا می‌کرد تا به سرخ‌دی که غایت انصواری رشد و تعالی بود، امتحاناتی را می‌گذرانید، هم مگر شایسته وصول به بازگاه بلند فنیان می‌شد. در فضای عقیدتی - مذهبی جامعه ایرانی، هر جنبشی رنگ دینی داشت و به طور قطع می‌بایست از تأثیرات مذهبی برخوردار به‌مانند و با مضامین اعتقادی اکثریت مردم هماهنگی باید تا بتواند جایی در دلها باز کند و کسب مشروعیت علنی نماید. از طرف دیگر هم ایشان خود را نماینده مردم و خواست‌های بحق آنان در برابر معتمدان و زورگرایان متکی به حکومت و دولت می‌دانستند و برای ادای

- اخلاقی بودن و به آیینی الهی اعتقاد داشتن و به خصوص مخبریات مذهبی در باب حلال و حرام و مکروه و مستحب و واجب را رعایت کردن.

- عدالت طلبی و حق دوستی و فضیلت شماری بر مبنای مثل اعلامی که در ذهنیت عام جا دارد.

- مشورت با جمع و تصمیم‌گیری جمعی و فی الحقیقه عمل در چهارچوب قرارداد‌های اجتماعی

- اعتقاد به مرزوت و جوانمردی به عنوان یک اصل اساسی زندگی.

- ایستادگی در برابر زور و لو با سرفت و غارت و مخصوصاً با جنگ و ستیز و شمشیر زنی.

- دارا بودن روح و روحیه اجتماعی و آمادگی همکاری با عناصر متجانس.

- فداکار بودن و از مرگ نهراسیدن، بدان گونه که خطر کنند و دل به دریا سپرند و به نایاب آبی نیندیشند.

- سرکش باشند و دچار یأس و زوونی نشوند و از اندیشه بلند و مقصد ارجمند دست برندارند.

- قهرمانانه زنده و خود به قهرمانان معتقد باشند و به همین گونه الگویی اصیل از تصویر رهبری کامل را در خاطر نگاه دارند.

- منافع دیگران بر خود مقدم دارند.

- به مسارات و برابری اجتماعی نظر کنند و به خصوص در تقسیم ثروت‌ها و برخورد ظالمانه کار و سرمایه جانب ناداران را بگیرند.

- برادری را در میان خود، به صورت یک اصل، مقدس و محترم بشمارند.

- توان تغییر در شرایط مختلف اجتماعی و سیاسی را داشته باشند، عنداللزوم حرفه‌های مختلفی، را که دارند محترم بشمارند و در عرصه‌های متفاوت به کار گیرند.

چون اساس کار و تلاش و واسطه قیام و مقاومت آنان بر فرهنگ شهری و خاصه نظامات صنفی متکی است و بدین ملاحظه می‌توان در برابر ستمگران زورمند، آنان

وظیفه‌ای چنین شکرهمند ناگزیر بودند که بر صراط تعالیم دینی مستقیم باشند و با تمرین‌های مکرر بر نفس و هوایهای جسمانی مسلط شوند و پاکیزه خوئی و نیک طبعی ظاهر سازند. حرکتی که پشتوانه مردمی ندانست ناگزیر متوسل به راههای دیگری چون انکار بر قوم و قبیله و مال و اسلحه می‌شد و در واقع خود را به همان عرصه خطرناکی می‌گشایید که شان و احترام صومئ را از دست بدهد و به صورت مظهری از نمادهای رسمی عصر در آید؛ ولی اینان بیش از هر چیز زاده فرهنگ مردمی و برخاسته از متن نیازهای محترم اجتماعی بودند. بی‌پناهی هموطنانشان در برابر قدرتهای مستبد و بی‌رحم و تکرار دردها و آلامی که از قیل ظلم و شقاوت و قسارت بر می‌خواست، دل‌های حساس را به فغان در می‌آورد و متوہانشان را در عرصه وسیع فریادها و ناله‌ها به یکدیگر نزدیک می‌نمود.

از آنجا که امر ظلم در تاریخ ایران همواره بر استمرار بوده است، ناگزیر پیدایش این گونه نهاد‌های حمایتی و حفاظتی جامعه نیز به عنوان واکنشی ضروری، دائمی می‌شده و خود مردمی را به صرافت کار و فعالیت و چاره‌جویی وامی‌داشته که طبعا از درجات بالای رشد عقلی و عملی و حرفه‌ای برخوردار بوده‌اند، و بر خلاف کارگران و کشاورزان و گله‌دارانی که در مراکز روستایی و عشیرتی عملی‌الدرام و بی‌وقه ناچار به تلاش، معاش‌اند و فراغتی در زندگی آنان متصور نیست، از برخی مجال‌های مفتخر برخوردار شده‌اند. به همین دلیل، مشاهده می‌شود که فعالیت‌های عیاران غالباً در شهرها و آن هم شهرهای نسبتاً بزرگی که اصناف شهری مجال باگیری و تأسیس تشکیلات حرفه‌ای داشته‌اند، نفیج می‌گرفته و به مثابه کانون محوری حرکت، به مرور بر قشرهای دیگر شهری و حتی روستایی تأثیر می‌نهاده است. خصیصه سرعت گردش اخبار که در فرهنگ شفاهی ایرانی به مفهوم عام خود شناخته شده است و بیش از هر چیز نشان از تشنگی روحها برای درک و دریافت تغییرات جدید و طبعا پیداکردن راههای محافظتی خویش در برابر وقایع ناشناس دارد، به کمک آنها می‌آمد و نجو‌هایشان را به داخل خانواده‌ها و درون دل‌ها

می‌برد. به همین گونه، اخبار شهرها و مناطق دیگر به هم می‌رسید و علاقه‌مندان، و در واقع همدردان را با عمق گرفتارهای موجود در جامعه آشنا می‌ساخت. مناطق اساسی تجمع افراد برای خودسازی و پرورش تن و تهذیب نفس و کسب تعلیمات مفید با توجه به شرایط اختناق مدعش سیاسی کشور، علمی القاعده می‌بایست در مراکزی باشد که از نظر حکومت و عوامل آن نیز معروف باشند و مخالفتی را برنیاکنیزد. این است که ورزشگاهها، در مفهوم عام کلام، و خاصه زورخانه‌ها مناسبترین کانون‌های تجتمع شناخته می‌شد و علاقه‌مندان به نیرووراستی^(۱) را در خود گرد می‌آورد.

توجه به نوع ساختمان، اجتماع مردم، ابزارهای کار و تعلیماتی که به افراد داده می‌شد و خاصه سلسله مراتبی که در نظام تربیتی آنان وجود داشت و نحوه ارتقای کسانی که به درجات بسیار بالا می‌رسیدند، نشان می‌دهد که همه و همه بر پایه اخلاق آزمائش‌آهانه مردم و رشد و گسترش توانایی‌های روحی و جسمی افراد و خاصه قبول مسئولیت‌های حمایتی از سوی بزرگان بود. پرورش فرد از مرحله بدوی تا به درجات کمال، با دیگر مضامین عالی فرهنگ ایرانی، که به نحوی ممتاز در مراحل سیر و سلوک صوفیانه و عارفانه وجود دارد، هماهنگی می‌یافت و در واقع مکتبی عملی برای ارائه تصویر انسان آرمانی و مسئول محسوب می‌شد. آنگاه شناسایی جامعه و الگوهای عالی مردمی آن آغاز می‌گردید و همه دانستیها در لباس شعر و تمثیل و همراه با حرکت فعال و بشاش و زندگی بخش معرفی و عرضه می‌شد و مشخص نیز در هر مرحله که قرار داشت شناسختی اصولی و عملی از پیرامونیان خود و جایگاههای اجتماعی و سلسله مراتب آنان به دست می‌آورد، و در حلقه نهایی تکالیف و مسئولیت‌های منتظر را در اختیار می‌گرفت و به عرصه دائمی پیکار با استقامت و خشنگی تاب‌پذیر، پای می‌نهاد.

۱- اشاره به سخن استاد توس است که تا همین اواخر بر سر در ورزشگاههای باستانی نوشته می‌شد:

ز سستی کوی زاید و کاشی

زنیرو بود بر در دانی

قیام یعقوب لیث صفار در تاریخ عتباری ایران، نمونه روشنی از به پاشیزی صنف‌های شهری برای مبارزه با ستم حکومتی جاثق است و داستانهای ستمک عیار، هر قدر هم که مایه‌های ذهنی داشته باشد، نماینده دیگری از خود جوشی مبارزه‌های مردمی برای ایستادگی در برابر پیدادگری و بدعهدی است. همچنین است حکایت نهضت سرداران که خاستگاهی سخت مردمی یافت و به مجادلاتی جدی دست زد و تا پنجاه سال عناصری متکی به حمایت توده‌ها را بر سر کار نگاه داشت؛ و باز شاید تلاشهای اولیه نادر قلی بیگ افشار ایلرودی و کریم خان زند را، در دوره‌های بی‌سامانی و پریشانی اقبال صفویان و تغلب روس و عثمانی بر کشور، بتوان در همین زمره شمرد.

افزافه کنیم که در نهضت‌های عتباری نیز، همانند همه حوادث دیگر تاریخ، چه در مقیاس فردی و چه جمعی، مردم و مردان کاذب و بدلی نیز فراوان بوده‌اند و به تعبیر دیگر، توالی فاسده بسیاری داشته‌اند. ولی روی سخن ما با کسانی است که از نمونه‌های واقعی فتنیان و جوانمردان بودند، آنان که زکاد اللیل و اسدالانهار شناخته می‌شدند، پاکدامنی و تقوا را شعار خود می‌ساختند، حق شناس و حق دوست و حق طلب بودند در برابر ظفر حق و با تمام توان می‌ایستادند و به چنان مبارزه می‌کردند و ناموس مردمی را پاس می‌داشتند. در همان معنی که سه اصل اساسی سخا و وفا و صفا را عزیز و صلی شمارند.

ب - خائفاها و مجامع اهل طریق

نمود دیگری از سستی‌های مردمی ایرانیان با عناصر جور را در اقیال عمومی به تکریم از شخصیت‌های غیر حاکم می‌توان دید. خائفاهای درویش، مزار پیران طریق، مساجد، بقاع متبرکه، مدارس عام، ساختمان‌های عمومی و مراکزی که از دایره توجه دولت و دستگاه حکومتی بیرون بود، همانند خود شخصیت‌هایی که دور از حرم دربارها برکناره می‌رفتند و مهر مردمی در دل می‌پروردند، مورد توجه

قرار می‌گرفت و غالباً به عنوان معادل عالی و بل اعلایی از کاخسازای و قصر نشینی و اوج گیری و عظمت جوینی حکام و عاملان آنها به حساب می‌آمد. زیرکی و هوشمندی ملکی که در عرصه پیکار شمشیرش می‌شکند و در برابر سرنیزه نیروی تجاوزکار و زبان نفهم و بی اعتنا، پناهی جز خدا ندارد، در این است که به راههای دیگری برای نشان دادن عزت و حرمت و هویت خود دست می‌یازد.

محرز است که فرمانروایان ایرانی چنان سلسله‌ای بر جان و مال مردم احراز کرده بودند که کمتر کسی می‌توانست جز از طریق اطاعت از دربارها و درباریان، تمکینی گرد آورد و استطاعتی یابد. هر چه در ملک بود فقط آنگاه اعتبار و اجازه ماندن می‌یافت که مهر حاکم بر آن بخورد و از زیر نگاههای پر وسوسه کینه‌خواران ردل و فاسد و رشو و خوار به اصطلاح درلنبرد بگذرد. غالباً نیز باغ خوب و خانه زیبا و مفروش گزینها و هر چیز ذقیقه‌ای که اعتباری انحصاری داشت، نذر دربار می‌شد و اگر هم به اکراه نمی‌دادند ستمگران به زور می‌ستاندند.

در این شرایط انسان اندیشمند ایرانی برای نشان دادن استقلال زندگی و نیز تفرق خاصیات خود بر حکومت‌های جاثق و زودگذر ولی قاهر و پرشور و شوبه به دنیایی روی می‌آورد که به یکباره از دسترس متجاوزان بیرون بود و ارزشهایی را عزیز و گرامی می‌شمرد که حتی بدترین خبیثان نیز از التزام ظاهری بدانها ناگزیر بودند و در همان حال پایگاه مردمی آنها ثابت است و راه به ابدیت می‌برد.

وجود تعداد زیادی از مراکز مقدس مذهبی در ایران قدیم و زیارتگاه شمرده شدن آنها در فرهنگ جامعه^(۱) و ماندگاری این ساختمانها در ادوار بعد از اسلام، نشانه‌ای است که مردم راه خویش را تشخیص می‌دادند و در آن قدم می‌نهادند. و اما در روزگاران اسلامی، تعداد این بناها افزایش یافته و استحکام ساختمانها و زیبایی نقوش و کارهای هنری درون و بیرون آنها به مراتب چشمگیرتر شده است. سخن تنها از مساجد جامع شاه و شیخ لطف الله و با مدرسه چهارباغ اصفهان در

۱- برای نمونه، رک: دکتر باهنی پردی، فرهنگ آدابها و مکانهای مذهبی کشور، یاد شده.

بدان انجیا می‌کنند. فی الحقیقه گاه بزرگترین سلاطین ایران هم به چاروکنسی آستانهای مقدس پرداخته‌اند و حسب ظاهر با باطن برترین مراتب سیاسی - قدرتی خود را با پایین‌ترین درجات خدمتی امکنه شریف برابر شمرده‌اند. این امر از یک جهت مشروعیت و قبول خاطری برای حکمرانان بزرگ، در دید مردمان عادی، فراهم می‌آورده و از طرف دیگر، زینوی و ضعف و درماندگی انسانی آنها را در منظر و مرعی عام، میرهن می‌ساخته است.

۱۰- در جامعه‌ای که قصرهای سلاطین بزرگ و سردمداران برجسته چنان ساخته می‌شد که هر سال به مورت جددی نیاز داشت و اگر زمانی کوتاه از حرم تخرجه حاکمان به دور می‌ماند، به خرابه تبدیل می‌گردید،^(۱۱) این ساختمانها طو لانی‌ترین عمرها را به خود اختصاص می‌دادند و نه تنها در ادوار مختلف و آمد و شدهای مکرر سلسله‌ها از جلال و آراستگی و عزت و شوکت آنها چیزی کسر نمی‌شد بلکه با اعتنا به همان تلاشهای مردمی و خواستهایی که جامعه، به صورت مختلف آنها را منعکس و ظاهر می‌ساخت، هر کس به مرور زمان چیزی اضافه می‌نمود، یا هدیه‌ای تقدیم آستان می‌کرد و بر صلابت و استواری و دارایی و حشمتش می‌افزود.

۱۱- و اما خاناتها به بیانی دیگر، کانونهای حزبی دوران معاصر را نیز شبیه‌اند و با انتخاب اشخاص مناسب و دادن تعلیمات عملی بدانها، قدرتهای معنوی و معنایی را به وجود می‌آوردند که در تاریخ ایران بعد از اسلام نقشهای مهمی را بر عهده گرفته‌اند.

۱- دکتر لاک ازبیشی که در آغاز زندگی ناصرالدین شاه و برای تدریس در دارالفنون به وسیله مرحوم میرزا تقی خان امیرکبیر استخدام شده و درست در همان روزهای پایانی کار این مرد نامدار و مصلح کبیر به ایران وارد شده بود، می‌نویسد که ساختمانهای دیربازی و درباریان قدر اول ایران که از انعام شاه برخوردارند، چنان مست و نامطمئن درست شده است که هر سال نیاز به تعمیرات اساسی دارد و هرگاه که کارداران فاند حکومت کوتاه زمانی از مراقبت و حراست آنها دست برمی‌دارند، به خرابه‌ای بدل می‌شود و او خود در صفحه‌هایی آباد تهران بر قمری مرکب زانده است که چهار پنج سال پیش از آن، به روزگار محمد شاه، سمل زندگی و کانون توجه پادشاه غازی بوده است. سرفرا، ترجمه کیگوس جهانداری، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۱ می ۳۵.

برابر عالی قاپو و چهل ستون و کاخ هشت بهشت نیست که عظمت قدسی مالاکلام آثار مذهبی و ملی و مردمی را در برابر بهترین نمونه‌های معماری سلطنتی بر سر پا مانده بعد از اسلام نشان می‌دهد، بلکه از مساجد جامع متعدد شهرهای مهم ایران، بناغ و زوایای مقدس موجود در سرتاسر استانها و به خصوص بارگاه رفیع و شکوهمند و بی نظیر امام ششم (ع) شیعیان در مشهد و اعتبار متبرک دیگری که موجود است و با بهای آنها بر خلاف در میرها و وزیرها و سلطانها^(۱۱) همیشه به روی مردم مفتوح، تلاشی که نقش آفرینان مخلص و صمیم در بر بایی این اعجوبه‌های زیبایی و شکوه ابدی به کار آورده‌اند، متضمن این معانی است:

۱- نماینده خواست عمومی است و به اراده فرد واحد و مشهوری وابسته نیست، هر چند که در برهه‌ای از زمان یک نفر خود را مظهر عملی آن بداند.

۲- به بارگاه عز و کراست حق و حضرت خالق که اصل ازلیت است منتهی است و از ساخت دست اندازی حکمرانان این جهانی دور است.

۳- به ابدیت مبانی اساسی دین توجه دارد و از روزمرگی‌ها بر کنار است.

۴- تجلی نعم الهی و شکوه انعام سرمدی و بهشتی را به ذهنها متبادر می‌کند

۵- مقدس است و از حرم تجاروها دست درازنها مصون و مبرا است.

۶- بالاترین و والاترین و زیباترین بارقه‌های تلاش‌های مادی و معنوی فرزندان آدمی را در خود منعکس می‌گرداند.

۷- محل امن و ملایذ گرم و ملجأ نرم ملت است و در تلخ‌ترین روزان و تاریک‌ترین شبان پناه آورندگان را می‌پذیرد.

۸- دری است که با همه اعتلا به روی همه کس باز است و فقیر و غنی با کورچک و بزرگ نمی‌شناسد.

۹- نیرومندترین قدرتهای زمینی و این جهانی در برابر آن به خضوع می‌افتند و

۱- سندی می‌فرماید:

در میر و وزیر و سلطان را
می و بیلت مگرد بپایان
سنگ و دربان چو پائند غریبه،
این گریبات مجرد آن دامن

زمینه‌های تشکیل دولت صفویه

زمینه‌های مذهبی

تشکیل دولت صفویه در ایران، در قالب یک دولت شیعه اثنی عشری، یکی از طولانی‌ترین و پرجاذبه‌ترین فصول تاریخ اسلام و ایران است؛ زیرا پیروان این مذهب به مدت نه قرن به مبارزات بی‌امان خود ادامه دادند تا آنکه مذهب شیعه دین رسمی ایران اعلام شد.^۱ لذا نگاهی به تاریخچه مختصر شیعه و تکاپوی پیروان آن برای نیل به حکومت و برقراری یک دولت شیعی ضرورت دارد.

شیعیان معتقدند که پس از وفات پیامبر (ص)، جانشین ایشان، حضرت علی (ع) و سپس فرزندان حضرت علی (ع) و حضرت فاطمه زهرا (س) هستند و معتقدند که امامت بر اساس نص جلی یا خفی از خاندان پیامبر (ص) بیرون نخواهد رفت، شیعیان عقیده دارند که امامت قفیه‌ای، مصلحتی و امری سیاسی نیست که به اختیار و تعیین امت باشد، بلکه از اصولی است که رکن و پایه دین به شمار می‌رود. کلمه شیعه مشخص پیروان علی (ع) و خاندان اوست و نتیجتاً واژه‌ای در مقابل سنی است.^۲ شیعیان از دوستان و هواداران علی (ع) و خاندان پیامبر (ص) بودند که پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) برای احیاء حقوق اهل بیت، در خصوص خلافت و مرجعیت سیاسی و دینی به انتقاد و اعتراض پرداختند^۳ و پس از علی (ع) در سه بُد سیاسی، اعتقادی و دوستی با

۱. پیدایش دولت صفوی در ایران؛ پیش‌مرازی، ص ۲۸.

۲. تشیع در مسیر تاریخ؛ سید حسن جعفری، ص ۱.

۳. شیعه در اسلام؛ سید محمدحسین طباطبائی، ص ۴۰.

در این میان، فرقه‌هایی از تشیع به نام «غلاة»^۱ درباره ائمه خود به گرافه‌گویی پرداختند و آنان را به مرتبه‌ی خدایی رسانیده یا قائل به حلول جوهر نورانی الهی در ائمه و پیشوایان خود و حتی به تناسخ شدند. تقریباً تمام فرق شیعه، جز اثنی عشریه و زیدیه و بعضی از اسماعیلیه، از غلاة به شمار می‌روند. قرآن کریم^۲ غلو و گرافه‌گویی در دین را نهی کرده، آن را نادرست می‌داند.^۳ و اما نفوذ تشیع در ایران سیر تدریجی داشت که می‌توان آن را در هفت مرحله بررسی کرد: (۱) نفوذ تشیع در میان موالی ایران و عراق، (۲) نفوذ تشیع در بعضی از مناطق مرکزی ایران مانند قم، (۳) توسعه گرایشهای مذهب تشیع با روی کار آمدن بنی عباس، (۴) فتح طبرستان به دست علویان، (۵) برپایی حکومت آل‌بوویه، (۶) توسعه مذهب شیعه پس از حکومت موفوها و (۷) شیعه پس از روی کار آمدن صفویه. در مرحله اول، کوفه مرکز تشیع بود و شماری از ایرانیانی که در قرن اوّل و دوم به کوفه رفتند، هنگام بازگشت به ایران عقاید شیعی داشتند. اولین مرکز تشیع در ایران شهر قم بود و به تبع آن شهرهای آوه، کاشان، فراهان و تفرش نیز به تشیع گراییدند. بعد خراسان نقش عمده‌ای در تشیع ایران به عهده گرفت. پس از آنکه ایرانیان بنی عباس را به خلافت رساندند؛ متوجه اشتباه خود شده قیامهای متعددی بر ضد خلفای عباسی برپا کردند. در قرن سوم هجری با حکومت مأمون خلیفه عباسی، فرقه معتزله - که آنان نیز قائل به برتری علی (ع) نسبت به سایر خلفا بودند - تقویت شد؛ زیرا مأمون گرایش به اعتزال داشت. در روزگار طاهریان، علویان طبرستان که پیانگذار آن حسن بن زید (داعی کبیر) بود، موفق به تشکیل حکومت شدند. این حکومت باعث گرد آمدن بسیاری از سادات در طبرستان شد و بدین ترتیب پایه‌های تشیع محکم شد.

در دوره آل‌بوویه شیعیان به فعالیتهای علمی بیشتری پرداختند که علت آن را باید گرایشات شیعی اموی آل‌بوویه و فعالیت وزیران شیعه مذهب آنان دانست. شیخ مفید شاگرد ابن‌بابویه از مهمترین شخصیت‌های دینی این دوره است که در ۴۱۳ ه. ق.

۱. این واژه در فارسی به معنای گرافه‌گوییان است.

۲. نساء، آیه ۱۷۱ و مانند، آیه ۸۷.

۳. تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام؛ محمد جواد مشکور، ص ۱۵۱.

اهل بیت متشکل شدند؛ در واقع گروه‌هایی که با اهداف سیاسی به تشیع روی آوردند، به مبانی فکری شیعه اعتقادی نداشتند.

از فرق مهم شیعی که بخصوص در ایران فعالیت داشتند شیعیان زیدیه‌اند که پس از رحلت علی بن حسین (ع)، پسرش زید را امام دانستند و از این رو «زیدیه» خوانده شدند. تشیع زیدیه از نوع تشیع سیاسی بود.^۱ اسماعیلیه فرقه دیگری از شیعیان را تشکیل می‌داد که پیروان این فرقه «اسماعیل» پسر امام جعفر صادق (ع) را پیشروی خود می‌دانند. اگرچه اسماعیل در سال ۱۴۳ ه. ق. یعنی پنج سال قبل از شهادت پدر گرامی‌اش درگذشت، گروهی همچنان امامت را از آن اسماعیل پنداشته و به «اسماعیلی» معروف شدند. گروه دیگری از شیعیان، بعد از امام جعفر صادق (ع)، فرزند او امام موسی کاظم (ع) و پس از ایشان به ترتیب تا امام دوازدهم را ائمه خویش می‌دانند که به «اثنی عشری» یا دوازده امامی شناخته می‌شوند. در میان شیعیان، اکثریت با همین گروه اخیر است.^۲ شیعه اثنی عشری، امام دوازدهم را «مهدی» و «صاحب الزمان» می‌داند و معتقد است که در دو مرحله غیبت صغری و غیبت کبری از نظرها پنهان شده است و او نجات دهنده بشریت و منجی عالم خواهد بود و سرانجام، حکومت عدل جهانی را با ظهور خود برقرار خواهد کرد.

انتخاب و روایات بسیار از پیامبر اکرم (ص) و ائمه شیعه درباره تولد، غیبت، ظهور و قیام جهانی و سایر ویژگیهای حضرت مهدی (عج) نقل شده و شمار این روایات بعدی است که درباره کمتر موضوعی از موضوعات اسلامی این اندازه حدیث روایت شده است. مهدویت و اعتقاد به وجود مهدی و ظهور او اختصاص به مذهب تشیع ندارد، بلکه محدثان بزرگ اهل سنت نیز احادیث مربوط به آن حضرت را از طریق تعداد بسیاری از صحابه و تابعین در کتابهای خویش نقل کرده‌اند، به طوری که گذشته از کتب شیعه، کتب و آثار دیگر مذاهب اسلامی (حنفی، شافعی، مالکی و حنبلی) نیز از روایات نبوی که درباره مهدی و ظهور او رسیده، سرشار است.^۳

۱. تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن هفتم هجری؛ رسول جعفریان، ص ۱۹.

۲. شیعه در اسلام؛ ص ۲۵، ۲۴.

و تصوف را به جای عابد و زاهد و متعبد و ناسک به کار بردند.^۱ تصوف ابتدا از تسنن آغاز و سرانجام بخش عمده آن به تشیع روی آورد؛ به طوری که چنین سیری را اغلب در گرایشات صوفیانه قرن هفتم تا نهم هجری مشاهده می‌کنیم.^۲ از خصوصیات قرن ششم غلو و مباهله در مواضع مذهبی و مقامات اولیای دین است. در این قرن صوفیان مورد احترام و ستایش غالب مردم بودند و خواص و عوام به آنان توجه داشتند. علت توجه و اقبال غالب طبقات حتی امرا و سلاطین به مسلک تصوف آن بود که اکثر علمای دین و فقها و محدثان عصر، با قبول منصب قضاوت و تدریس در مدارس و تولیت امور اوقاف و ... عملاً وظیفه‌خور دیوانی محسوب می‌شدند و خواهی نخواهی در امور شرعی که به آنان محول می‌شد از دیوانیان جانبداری و به میل و خواهش آنان توجه می‌کردند؛ همین امر سبب دلسردی عامه آنان شد.^۳ در واقع، تصوف عامه مردم را از مباحثات جدلی فقها دور نگه می‌داشت و به جنبه‌های واقعی زندگی مردم می‌پرداخت و تقریباً در هر شهری یک صوفی وجود داشت و معجزات و کراماتی از او سر می‌زد که برای مردم عادی را شگفت‌انگیز بود. این افراد مقدس، مشکلات و مسائل اسلامی و مذهبی مردم عادی را برطرف می‌کردند و با تبعضات و نمازهای جماعت، دل مردم کوچه و بازار را با تلقین نزدیکی به خداوند در نهایت شوق و جذبه می‌ربودند.^۴ شیخ صفی‌الدین اردبیلی یکی از همین صوفیان بود که کمتر از دو قرن، فرزندانش در ایران حکومتی یکپارچه، در قالب مذهب تشیع برقرار کردند.

زمینه‌های اجتماعی

شیخ صفی‌الدین اسحاق اردبیلی در ۳۳ سالگی به محضر شیخ تاج‌الدین زاهد گیلانی رسید و هفده سال شاگرد و مرید او بود. پس از آنکه شیخ زاهد در سال ۷۰۰ ه. ق.

۱. تاریخ ادبیات ایران؛ اداره برادر، ج ۲، ص ۳۵ (ح).

۲. دین و سیاست در دوره صفوی؛ رسول جعفریان، ص ۷۵.

۳. بحث در آثار و افکار و اسرار حافظ؛ ص ۴۹۰.

۴. پیدایش دولت صفوی؛ ص ۱۱۷.

درگذشت. در قرن پنجم به دلیل درگیری حکومت‌های محلی، اوضاع آشفتنه بود. سامانیان مذهب تسنن را در شمال شرقی ایران ترویج می‌کردند. غزنویان و بوته سلطانی محمود غزنوی در تسنن خود اصرار می‌ورزیدند. سلجوقیان نسبت به شیعیان بسیار سخت‌گیر بودند. با وجود این، در این زمان، اسماعیلیان در اصفهان و ری و خراسان فعالیت بسیار چشمگیری داشتند. در اوایل نیمه دوم قرن هفتم هجری (۶۵۴ ه. ق.) هلاکو خان، آخرین پناهگاه اسماعیلیان را درهم کوبید.^۱

پس از حمله منول، فعالیتهای مذهب اثنی‌عشری توانست آزادی بیشتری به دست آورد، زیرا تهاجم منولان باعث شد مذهب تسنن از جایگاه حکومتی خود سقوط کند و در واقع تسامح مذهبی منولان به شیعیان فرصت تازه‌ای داد تا بتوانند در حوزه‌های عقیدتی و سیاسی فعالیت کنند؛ به طوری که در زمینه‌های مختلف علمی، سیاسی و نظامی، رشد چشمگیری یافت.

گروهی مانند خواجه نصیر طوسی، علامه ابن مطهر حلی، ابن مکی (شهید اول)، سید حیدر آملی، ابن فهد در زمینه تشیع ققاهنی کوشیدند و باغیا بخشیدند به ققه شیعه، به حل مسئله ولایت پرداختند. گروهی دیگر از شیعیان به فعالیتهای سیاسی و نظامی پرداختند که برای نمونه می‌توان به فعالیت مذهبی - سیاسی سرداران و آل کیا اشاره کرد. مسئله دیگر تصوف بود که می‌توان به شیخ صفی‌الدین جد صفویه، شاگرد شیخ تاج‌الدین زاهد گیلانی اشاره کرد. او پس از درگذشت مرشدش (با ورود به قرن هفتم هجری قمری) بر جای او بر سجاده ارشاد مستقر شد. تصوف قرن هفتم دنباله همان تصوف قرن پنجم و ششم بود که با ظهور بعضی از بزرگان، عرفا، مخصوصاً محیی‌الدین عربی و جلال‌الدین رومی به کمال نفیج و پختگی رسیده بود.^۲

درباره تصوف در اسلام، عقیده بیشتر مورخان و بزرگان صوفیه این است که اصطلاح تصوف و صوفی در نیمه اول سده دوم هجری مطرح شد و نخستین کسی که صوفی خوانده شده، ابوهاشم صوفی، متوفی به سال ۱۵۰ ه. ق. است. و از این دوره صوفی

۱. تاریخ تشیع؛ ص ۳۲۶-۱۱.

۲. بحث در آثار و افکار و اسرار حافظ؛ قاسم غنی، ص ۴۹۷.

ماه، سیزده هزار طالب فقط از راه مراغه و تبریز به حضور شیخ صفی‌الدین آمده بودند.^۱ اگر نگوییم هم‌این مردان از آسیای صغیر می‌آمدند، لاقلاً می‌توان گفت که بسیاری از آنان ساکن ولایت مذکور بودند و هم از این ایام است که پیروان شیخ صفی در آن ولایت مسکن گزیدند و به قسمتی استقرار یافتند که بعدها بزرگترین دشمن سلاطین عثمانی شدند.^۲ اصولاً شیوخ صفوی از همان روزگار شیخ صفی‌الدین با خاندان حاکم‌نکر در ارتباط بودند. رشیدالدین فضل‌الله و وزیر ایلخان با شیخ صفی‌الدین مکاتبه داشت و به پسرش امیراحمد که در آن روزگار حکمران اردبیل بوده اکیداً توصیه می‌کند که با شیخ صفی‌الدین با کمال ادب و احترام رفتار کند. حتی البجایتو، خان منول او را به مجلس جشن دعوت کرد، اما شیخ سالخورده‌گی را بهانه کرد و از حضور در جشن عذر خواست.^۳ سلطان ابوسعید آخرین ایلخان ایران نیز خود شخصاً به زاویه شیخ صفی‌الدین می‌رفت و به زانوی ارادت و ادب می‌نشست.^۴

شیخ صدرالدین، پسر و جانشین شیخ صفی‌الدین نیز مورد حسادت ملک اشرف چوپانی قرار گرفت زیرا ملک اشرف از قدرت و عظمت شیخ صدرالدین بگران بود؛ به همین جهت شیخ صدرالدین به گیلان گریخت و مدتی در آنجا در اختفا به سر برد تا اینکه جانی بیگ خان بن اوزبک خان بر سر ملک اشرف تاخت و او را کشت، آنگاه شیخ صدرالدین به اردبیل بازگشت و دوباره بر مسند ارشاد قرار گرفت.^۵

همچنین سلطان خواجه علی مورد توجه امیر تیمور بود. گفته شده که خواجه علی سه بار با تیمور در کنار جیحون، در زفول و اردبیل ملاقات کرد،^۶ هر چند به احتمال زیاد: نو ملاقات اولی هرگز صورت نگرفته و صرفاً یک تحریف تاریخی است و درباره ملاقات سوم، امیر تیمور و بعد از شکست دادن بابزید اول، سلطان عثمانی، هنگام

۱. سلسله‌النسب صفویه، شیخ حسین پسر ابدال و پیرزاده زاهدی، ص ۳۸.

۲. تاریخ ادبیات ایران؛ ج ۱۲، ص ۵۵.

۳. تشکیل دولت ملی در ایران؛ والتر هیتس، ص ۳.

۴. صفوة الصفاء؛ ص ۲۹۷.

۵. صفوة الصفاء؛ ص ۴۸۵. تاریخ نینجاخان؛ قسسیچاق‌خان، ص ۵۱ و مطلع سمدین و مجمع بحرین کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی، ص ۳۱۲.

وفات یافت، شیخ صفی‌الدین به جانشینی او بر سجاده ارشاد مستقر شد^۱ و مدت ۲۵ سال مرشد طریقتی بود که خود بنیانگذار و رهبر آن به حساب می‌آمد؛ این طریقت به «طریقت اردبیل» یا «طریقت صفوی» مشهور شد. طریقت اردبیل نیروی پیروان زیادی یافت و اردبیل به صورت مرکز حکومت روحانی شیخ صفی‌الدین در آمد.

طریقت صفوی در میان قبایل ترکمان که در زمان استیلای منول در سرتاسر ایران و عراق و آناتولی به صورت اصلی در حرکت بودند نفوذ زیادی یافت.^۲ در واقع تصویر روشنی از گسترش و رشد اسلام مردمی در آناتولی در روزگار شیخ صفی‌الدین و جانشینان او در دست نیست. در ایران آن روز دست کم در آذربایجان و محور بغداد - تبریز، در سرتاسر دوران استیلای مغول، ایلخانان، چوپانیان، جلایریان و قراقویونلوها و آق قویونلوها با تبعیت از سنت قدرت متمرکز به موجودیت خود ادامه می‌داد. این سنت نسبتاً ثابت که به نوعی تداوم حکومت عباسیان بود، گرایشی به رشد و تحول صلحجویانه‌ای نظیر طریقت صوفی‌گری برای گروه‌های عظیمی از قبایل ترک منول بود که به زمان سلجوقیان تا مغولان پند برای گروه‌های عظیمی از قبایل ترک منول بود که به صورت خانه به دوش و فاقد سازمان می‌زیستند. شماری از آنها به طرف غرب جذب شده جزء غازیان عثمانی درآمدند و گروهی دیگر در دوره‌های خلافت آناتولی ساکن شدند. در میان این گروه‌های سرکش بود که عقاید اسلام مردمی شکوفا شد.^۳

مردمان شیخ صفی‌الدین چنان زیاد شدند که حتی به روایتی شمار آنها بیشتر از لشکریان امیر چوپان و امیرالامرای ایران در دوره ایلخانان بود. وقتی امیر چوپان از شیخ صفی‌الدین پرسید که لشکریان او بیشتر است یا مردمان شیخ، امیر پاسخ شنید که مردمان شیخ، آنگاه امیر چوپان این جواب را تأیید کرد و گفت که شیخ راست می‌گوید، زیرا من از آب آمویه (جیحون) تا حدود مصر و از سواحل هرمز تا باب‌الابواب که مرزهای ایران را تشکیل می‌دهد، هر جا که رفتم مردمان شیخ را دیدم.^۴ حتی به روایتی در مدت سه

۱. صفوة الصفاء؛ ابن بزاز اردبیلی، نسخه خطی، ص ۱۰۰۰.

۲. پیدایش دولت صفوی؛ ص ۱۳۳.

۳. صفوة الصفاء؛ ص ۵۰۱.

۴. پیدایش دولت صفوی؛ ص ۱۳۳.

بود.^۱ بدین ترتیب وابستگی منبع صفویه را با دیگر گروههای صوفی شاید بتوان نوعی اتحاد در مقابل گروههای حاکم تعبیر کرد.

زمینه‌های سیاسی

پس از زوال حکومت ایلخانان در ایران، قلمرو ایشان به قسمتهای مجزایی تقسیم شد (آل جلایر، آل چپیان، آل مظفر، آل اینجو، سرداران، اتابکان و...). تمامی این سلسله‌های محلی، بنا به دلایل مختلف مذهبی، سیاسی و نظامی همیشه در جنگ با یکدیگر بودند.^۲ بنابراین وحدت سیاسی نیز وجود نداشت. به قول بروکلمان: «پس از طوقان ویرانگر مغول، ایران مانند تویی بود که جماعتی از امرای قبایل که بعضی ریشه ترک داشتند و برخی متسوب به مغول بودند بر سر آن منازعه داشتند».^۳ اگرچه تسلط امیر تیمور به وحدت سیاسی منجر شد، این دوران کوتاه بود و بعدها داعیه‌داران دیگر قدرت، پای در میدان زورآزمایی نهادند و در صدد کسب تاج و تخت برآمدند.

زمانی که شاه اسماعیل برای کسب قدرت اقدام کرد، چنین ملوک الطوائفی به طور پراکنده در ایران حاکم بود.

همسایگان ایران در فترت بین ایلخانان تا ظهور صفویه و بازماندگان مغول و اوزبکان در شرق و عثمانیها در غرب بودند. در قرن هفتم هجری قمری از میان چند امیرنشین ترکمن که امپراتوری رو به زوال بیزانس (روم شرقی) را در آناتولی غربی احاطه کرده بودند عثمانیها تنها بر یکی از امیرنشینها حکومت داشتند، اما طی دو قرن حکومتی بنا نهادند که نه فقط سرزمینهای امپراتوری پیشین یعنی بیزانس واقع در جنوب شرقی اروپا و آناتولی را دربرگرفت، بلکه سرزمینهای هنگری - مجار و دنیای عرب را نیز شامل می‌شد.

عثمانیها پس از فتح قسطنطنیه دوره‌ای جدید در تاریخ جهان گذراندند (۷۸۸ م تا ۱۴۵۳). این فتح، اروپا را از پایگاه مهم (تجاری و نظامی) محروم کرد. بدین ترتیب ایران در همسایگی عثمانی برای اروپاییان اهمیت بسیار یافت و از همان ایام، آنان به دنبال فرصتی برای برقراری رابطه با ایرانیان و تحریک سلاطین آن سرزمین برای دشمنی با عثمانیها بودند. اوج این فعالیتها در روزگار سلطنت امیرحسن بیگ آق‌قویونلو بود، زیرا امیرحسن بیگ با دختر امپراتور طبریزوان ازدواج کرد و یکی از دختران امیرحسن بیگ از همین بانو، مادر شاه اسماعیل صفوی بود.

در شرق ایران نیز، اوزبکان از زمان ایلخانان با ایران همسایه بودند و از زمانی که هلاکو خان بر ایران تسلط یافت، برکه‌خان به دشمنی با او پرداخت. برکه‌خان و دیگر مخالفان، یعنی جوجی، پسر چنگیز، ایران را حق خود می‌دانستند؛ زیرا در تقسیم ممالک چنگیزی میان چهار پسر او، ایران نصیب جوجی شده بود و اوزبکان از فرزندان جوجی محسوب می‌شدند. اختلاف اوزبکان با ایلخانان تا دوره سلطان ابوسعید (۷۱۶-۷۳۶ ه.ق) ادامه داشت. پس از ظهور تیمور گورکان، اوزبکان با او جنگیدند. از جمله توقمیش خان (۷۷۸-۷۹۷ ه.ق) که موقتی هم کسب نکرد. سرانجام، تیمور بر ماوراءالنهر تسلط یافت و اوزبکان در دشت قبیاق ماندگار شدند. اما این کشمکشها تا زمان جانبغیان تیموری ادامه داشت، به طوری که گاهی ماوراءالنهر را اوزبکان و گاهی تیموریان تسخیر می‌کردند؛ سرانجام سلطان ابوسعید^۱ بر ماوراءالنهر و سلطان حسین بایقرا بر خراسان تسلط یافتند.^۲ تا اینکه شیبک خان در ۹۰۵ ه.ق، تیموریان را از سرقند راند و متوجه خراسان شد و با بهره‌گیری از اختلافات تیموریان در ۹۰۹ ه.ق آنها را شکست

ص ۳۲۷.

۱. او پسر سلطان محمد پسر میرزا امیرشاه پسر تیمور بود (لب التواریخ؛ یعنی بن عبدالمطیف قزوینی، ص ۳۲۷).
۲. پس از آنکه سلطان ابوسعید در ۸۷۲ ه.ق، در جنگ با امیرحسن بیگ آق‌قویونلو کشته شد، فرزند ارشدش احمد سلطان پادشاه ماوراءالنهر شد. میرزا عمر شیخ پسر دیگر ابوسعید حکومت نرفته‌ها را تصاحب کرد و سلطان محمود میرزا نیز که برادر آنان بود به حصار شادمان رفت. این سه برادر با یکدیگر اختلاف داشتند که میان فرزندانشان نیز ادامه یافت. سرانجام ظهیرالدین محمد بابر، پسر عمر شیخ توانست در ۹۰۳ ه.ق، در سرقند مستقر شود.

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع کنید به: تحقیقاتی در تاریخ ایران عصر صفوی، ص ۷۸۶.

۲. پیدایش دولت صفوی، ص ۱۴.

۳. تاریخ‌المعرب الاسلامیه، اکارل بروکلمان، ص ۴۹۲.

گرفت. رهبر این نهضت مذهبی فضل‌الله نیمی، تبریزی مشهور به استرآبادی - زیدتی در استرآباد اقامت داشت - بود. این نهضت در ۷۸۸ ه. ق. پا گرفت.

در این زمان که مراکز مهم فکری و سیاسی (مدارس مذهبی، خانقاه‌ها و...) ایران از هم پاشیده بود و مردم از نظر اقتصادی و سیاسی و فکری در شرایط نامساعدی به سر می‌بردند، فضل‌الله نیمی مردم را از مفاسد اجتماعی و مظلالم سیاسی که از سوی بیگانگان و خیانتکاران داخلی در ایران پا گرفته بود آگاه کرد و آنان را بر ضد حکومت امیر تیمور شورانید.^۱ علمایی که از نظر مذهبی با تیموریان هم عقیده بودند، فضل‌الله را به دلیل حق‌گوئیها و حق‌جوییهایش در مسائل اجتماعی تکفیر کردند و او در باکو و سپس در شروان زندانی شد. میرانشاه پسر امیر تیمور، فضل‌الله نیمی را از شروان به نجفوان برد و به امر تیمور در ۷۹۶ ه. ق. به قتل رسانید؛^۲ البته، پيروان فضل‌الله توانستند در مناطق وسیعی بخصوص در شرق ایران به فعالیت خود ادامه دهند تا آنجا که در سال ۸۳۰ ه. ق. احمد لُر با کاردی، به شاهرخ پسر امیر تیمور حمله برد و او را مجروح کرد و خود نیز در آن ماجرا کشته شد.^۳

در جریان سوء قصد به شاهرخ، یکی از مبلغان برجسته طریقت صوفیه به نام قاسم الانوار از اهالی آذربایجان متهم شد. این اتهام ظاهراً بی‌پایه به نظر می‌رسید، زیرا قاسم الانوار عضو فرقه حروفیه نبود و اصولاً بعد از اعدام فضل‌الله پيروانش با تمام قدرتی که داشتند بیشتر به طریق تقیه به سر می‌بردند و در آن ایام در جهان اسلام هر کس می‌توانست دشمن خود را «حروفی» بنامد. قاسم الانوار به عنوان مرید صوفیه و مبلغ آنها، با دیگر طوایف فتنال صوفی آن روزگار مانند نقشبندیه، نعمت‌اللهیه و خلوتیه ارتباط داشت. خلوتیه گروهی از صوفیان بدعتگذار بودند که با صفویه وابستگی روحانی داشتند و در آناتولی مشکلاتی برای عثمانیان ایجاد کردند. قاسم الانوار از سویی در هرات، سحرهای نزدیک خلوت مولانا ظهیرالدین خلوتی داشت و از سویی دیگر با شاه نعمت‌الله ولی کرمانی (۷۳۱-۸۳۴ ه. ق.) بنیانگذار فرقه نعمت‌اللهی نیز در ارتباط

۱. تاریخ نهضتهای ملی ایران (از پیدای مولان تا اوج حکومت صفویان)؛ عبدالرحیم حقیقت، ص ۳۷۷.
۲. تاریخ نهضتهای ملی ایران؛ ص ۴۷۸.
۳. مطلع سدیدین و مجمع بحرین؛ ص ۳۱۴-۳۱۵.

بازگشت به سمرقند از اردبیل عبور و در آنجا با خواجه علی ملاقات کرد که به خواهش خواجه علی، اسرانی رومی (عثمانی) آزاد شدند. ابنی اسرا در اردبیل ماندند و به «صوفیان روملو» مشهور شدند.^۱ شیخ جنبه و شیخ حیدر نیز با سلاطین آن قویونلوها رابطه داشتند که در جای خود به آنها اشاره خواهد شد.

این نکته شایان ذکر است که از روزگار زوال ایلخانان تا ظهور دولت صفویه (۹۰۷-۹۲۶ ه. ق.) جنبشهای سیاسی - اجتماعی چندی ایجاد شد که از مهمترین آنها جنبش سرداران و نهضت حروفیه است. قیام سرداران نخستین حرکت سیاسی مبتنی بر مذهب و تشیع اثنی عشیری انگیزه اصلی این قیام بود. شیخ خلیفه مازندرانی و شیخ حسن جوری از رهبران مذهبی این قیام و نیز عبدالرزاق باشتی و وحیده‌الدین مسعود از رهبران سیاسی این گروه بودند. سرانجام، این نهضت به وسیله امیر تیمور از بین رفت.^۲ در نهضت سرداران، بیگانه ستیزی، قوت و اعتقاد به ظهور مهدی (عج) جایگاه والایی داشت. هرچند، بنیان اصلی قیام سرداران در قسمت شرقی خراسان شکل گرفت، این نهضت، شایعه غریبی نیز پیدا کرد؛ یعنی در مازندران، سید قوام‌الدین مرعشی به ارشاد مردم مازندران پرداخت. او تمایزش را در خراسان، نرد سید عزیزالدین سوغندی از شاگردان شیخ حسن جوری فرا گرفت. آخرین فرمانروای سرداران، یعنی خواجه علی مؤید (۷۸۲ ه. ق.) نیز پس از تسلیم به امیر تیمور از تداوم حرکت سیاسی - نظامی باز ماند اما تا بعد از ظهور دولت صفویه همچنان یکی از خاندانهای متنفذ مازندران بود و نفوذ آنان تا اوایل روزگار شاه اسماعیل اول تداوم داشت. شاه اسماعیل تحصیل و تربیت مذهبی خود را در نزد خاندان سید علی‌کیا، از شاگردان سید قوام‌الدین گذراند.^۳ سید قوام‌الدین مؤسس سلسله مرعشیان مازندران بود که او نیز تعلیماتش را نزد سید عزالدین سوغندی (از شاگردان شیخ حسن جوری) آموخته بود.

در اواخر قرن هشتم ه. ق. نهضت مذهبی دیگری با نام «حروفیه» در ایران شکل

۱. همانجا؛ ص ۴۸.
۲. پیدایش دولت صفویه؛ ص ۱۴۰-۱۴۱.
۳. پیدایش دولت صفویه؛ ص ۱۴.

سده بید مسئله ریاضیات در مدرسه دچار رکود و زوال شد. در حوزه طب و داروشناسی (عطاری) نیز این دوره دچار انحطاط شد و شخصیت‌های برجسته‌ای همچون بهاء‌الدوله را بار آورده تا حدودی یادآور عصر زرین داروشناسی بود.^۱

حوزه تصوف تا حدودی متفاوت و پرتنوع‌تر بود. تصوف در اوایل دوره صفوی به لحاظ روحانی و حتی سیاسی، شکوفه شد تا اینکه بر اثر خطر قیام قزلباشان و در مقابل بعضی از گرایش‌های دنیا پرستانه در درون تعدادی از طوائف تصوف که صاحب قدرت دینی بودند، نوعی واکنش مذهبی و کلامی بوقوع پیوست که بهترین نمونه آن شخصیتی همچون مجلسی دوم بود. لیکن شماری از متکلمان علمای نخستین مذهبی نظیر مجلسی اول و شیخ بهائی با صوفی‌بودن و با اینکه تلقی خاطری به تصوف داشتند، به علاوه، به همین دلیل و نه برغم معارف مذهبی شیعه، نوع جدیدی از علوم متأخریک و حکمت چهره نمود که در ارتباط با تیر داماد و ملاصدرا بود. این نوع از اندیشه و تفکر بدون وجود فضای شیعی دوره صفوی غیر قابل تصور و تحقق بود. با اینکه علمای شیعه در اواخر دوره صفوی با هضموف به مخالفت برخاستند، ولی تعلیمات عرفان همچنان ادامه یافت و در خود نظام مدرم‌سازی سنتی شیعه که تا به روزگار ما پیگیری شده است، به بحث و فحص گرفته شد. آنهایی که حتی در ایران امروز چیزی درباره فلسفه اسلامی و با حتی درباره الهیات ارسطو و چیزهایی از افلاطون می‌دانند، متوجه هستند که این حوزه از معارف در اختیار علمای مذهبی ایران است؛ در این دوره «متفکر آزاداندیشی» نمی‌توان یافت که حکیم بوده باشد و الهیات شیعی را نماند. تردیدی نیست که استمرار مراکز معارف مذهبی بوسیله صفویان و تأکید بر معارف شرعی و کلامی، توانائی اهل فکر و اندیشه را در این حوزه‌ها بکار انداخت و فعالیت در زمینه‌های دیگر را بطور غیر مستقیم کاهش داد. مهمان این قضیه نه تنها موجب فساد و زوال علوم فکری شده، بلکه عاملی عمده برای زمینه‌سازی یکپارچگی و وسیع‌ماوراءالطبیعه‌ای بود که دوره صفوی بدان شهرت دارد.

تصوف در دوره صفوی

طریقت‌های عمده تصوف سده نهم / پانزدهم مثل نوربخشی، نعمت‌الهی و قادری، البته نه خود صفوی، در دوران صفوی ادامه یافت و در سده یازدهم / هفدهم شکوفا شد. طبیعتاً اکثر این

۱- انگرو، فصل ۱۳.

احیای معارف مذهبی در دوره صفوی

صفویان بنابه دلایل مذهبی و سیاسی از همان آغاز سلطنت شاه اسماعیل به ترویج مطالعات شیعی و تشویق مهاجرت علمای شیعه از سایر سرزمین‌ها به ایران پرداختند. این علمای غیر ایرانی، عرب بودند که از منطقه جبل عامل لبنان امروزی و سوریه و بحرین (در اصطلاح آن روزگار نه فقط خود جزیره بلکه سواحل پیرامون آن را نیز شامل می‌شد) به ایران مهاجرت کردند. از این دو منطقه که مابین معارف شیعی بود علمای زیادی وارد ایران شدند و در اثر شرح حالی به نام *نورالایحیرین* نوشته یوسف بن احمد البحرانی و *امل‌الامل فی علماء جبل عامل* تألیف محمد بن حسن البحرانی، من حیث المجموع به علمای بحرین و جبل عامل پرداخته‌اند. افرادی چون شیخ علی بن عبدالعالم کرکی، شیخ بهاء‌الدین عاملی و پدر او شیخ حسین شاکر شهبه‌دانی و نعمت‌الله جزائری همه از نژاد عرب بودند و معروفترین نام‌ها در میان تعداد زیادی از علمای شیعه و متألهین بر شمرده می‌شدند که در نوزائی معارف مذهبی شیعه در دوره صفویان دست داشتند. می‌گویند و حتی بعضی از منابع موقت چون براون و فروتنی تأکید دارند که رونق معارف مذهبی و کلامی در دوره صفویان، علوم و ادبیات و حتی تصوف را سرکوب کرد. البته این یک روی سکه است و اوضاع پیشین و آنچه واقعاً در این زمینه‌ها اتفاق افتاده بود نادیده گرفته شده است. تأکید بر مطالعه شریعت و کلام که به اتحاد ایران شیعی انجامید، تا نیمه دوم سده یازدهم / هفدهم که واکنشی در مقابل تصوف صورت گرفت فعالیت سایر حوزه‌ها را از یکپارچنداخت، در زمینه ادبیات هم واقعیت اینست که این دوره شماری چون حافظ سعدی پرورش نداد، ولی شماری همچون صائب تبریزی، کیم کاشانی و شیخ بهائی (بهاء‌الدین عاملی) را نمی‌توان به سادگی کنار گذاشت و نادیده گرفت. افزون بر این، در این دوره دو نوع شعر به حال و هوای جدیدی از تکامل دست یافت: شعری که با زندگی، آلام و فضایل انمه شیعه سروکار داشت که مخصوصاً با نام محشتم کاشانی پیوند خورده و اشعاری که در آن به تعلیم نظری عرفان و نیز حکمت پرداخته شد. در مورد دوم، دوره صفوی شاهد این واقعیت دل‌انگیز بود که فیلسوفان و عرفای بزرگ نیز در جای خود شاعر بودند و اشعار بعضی از آنها از کیفیت و تراز والائی برخوردار است.

در قلمرو علوم، سابقاً با ورود سلجوقیان زوالی در علوم اسلامی چهره نموده بود و پس از آن نصیرالدین طوسی و مکب مراغه او جانی دیگر به علوم ریاضی بخشید. در اوایل دوره صفوی این سنت ریاضیات و نجوم پیگیری شد و مرکز آنهم در سده دهم / شانزدهم هرات بود. اما در

تسلیم / باب نهم در بیان عبادت کردن چهل صلیح / باب دهم در بیان استماع آواز خوش / باب یازدهم در بیان وجد و غیبت / باب دوازدهم در بیان احتیاج به شیخ و آداب پیری و مرشدی. بر روی محتوای این اثر می‌رساند که این کتاب بیشتر با موضوعاتی سروکار دارد که در رسالات کهن عرفا نظیر کتاب الله، رساله تشبیه و اشیاء معلوم‌الدین دیده می‌شود. تنها اختلاف این اثر با سایر آثار می‌تواند در سلسله صوفیه از ائمه شیعه و انکای آن بر قرآن و تیر حدیث نبوی و روایات ائمه دیده که از منابع شیعی اقتباس شده است و حال آنکه آثار صوفیانه اهل تسنن بیشتر بر پایه قرآن و حدیث نبوی و ادبیات صحاح بود. نقش ائمه مهم‌ترین نکته‌ایست که فلسفه شیعی و سنی تصوف را از هم متمایز می‌کند. ائمه شیعه تا امام هشتم، علی‌الرضا (ع)، در سلسله صوفیه اکثر طریقه‌های دنیای تسنن از جمله شاذلیه و قادریه به صورت اولیاء الله و قطب روحانی ظاهر شده‌اند، اما نقش آنها در اینجا همان امامی نیست که در شیعه از آن مستفاد می‌شود. حضور این شخصیتها در طریقه‌های صوفیانه شیعی گواه و دلیلی بر انکای تصوف بر ائمه است چنانچه پنجمین فصل از تحقیق‌الاسباسیه حاکی از این مطلب است.

در کنار تصوفی که طریقت ذهنی و با سایر طرائق در زمان صفویان نماینده و نمونه آن بودند، دو نوع دیگر از زندگانی اسلامی وجود داشت که بایسته توجه است: اول زندگانی زاهدانه افرادی چون ابوالقاسم نندرسکی و بهاء‌الدین جاملی است که دقیقاً صوفی بودند و در چارچوب طریقه‌های صوفیانه قرار می‌گرفتند، ولی خرقه آنها و فطیان ملوم نیست؛ دوم عرفان انفرادی چون صدرالدین شیرازی بود که دقیقاً دارای دانش عرفانی در حیات حکمت بود (و حکمت به اسباب حصول این دانش هم اطلاع می‌شد) ولی ظاهراً به هیچ یک از طریقه‌های صوفیانه وابسته نبود و لذا راه و روالی که امثال او با آن به کسب عرفان پرداخته‌اند، در ابهام باقی می‌ماند. ملاحظه را در عین حال که عارف کاملی چون ابن عربی بود رساله کسراصنام الجاملیه را در رد افراد و ابتناء زمانه‌ای نوشت که به تصوف متعلق داشتند و آنها را مقصوف می‌نامید و البته کار بست این اصطلاح در این معنا خاص دوره اوست و در تاریخ تصوف ایران یکبار نرفته است.

در واقع طریقه‌های صوفیانه دوره صفوی بتدریج مردمی‌تر و عامیانه‌تر شدند و ویژگیهای دنیوی یافتند و لذا جناح علمای مذهبی در مقابل آنها عکس‌المثل نشان دادند. از این زمان به بعد در بین طبقه علماء دیگر عالمی پیدا نمی‌شد که علناً وابسته به یکی از طرائق صوفیه باشد چون جامعه آنرا نمی‌پذیرفت و لذا تعالیم زاهدانه بدون هیچگونه تشکیلات صوفیانه مشخص تغییر

طریقه‌ها صیغه کامل شیعی یافته و بیشتر در پیرامون هشتمین امام شیعه، علی‌الرضا (ع) متمرکز شده بودند که برای آنها امام پیشرو و تشیع بود و اکثر طریقه‌های تصوف در جهان تسنن و تشیع از طریق معروف کرخی وابسته بدو بودند. در واقع تعدادی از سالکان برجسته تصوف در سده دهم / شانزدهم در مشهد و یا در جوار آن می‌زیستند افرادی چون محمد خیبرشانی، عمادالدین فضل‌الله مشهدی و کمال‌الدین خوارزمی که همه از جانشینان روحانی علی‌مدانی بودند. تمامی این سالکان عنایت و سرپرستی خاصی به امام رضا داشتند، همچنین شیوخ طریقت نعمت‌اللهی و از جمله بعضی از بازماندگان واقعی شاه‌نعمت‌الله (که طریقه‌های امروزی ابرار از آنها سابه می‌گیرند) کاملاً شیعی بودند، ولی در اینجا طریقت اکثر آنها به خود علی (ع) وابسته بود.

یکی از طریقه‌های صوفیانه که امروزه از خالص‌ترین طریقه‌های شیعی تصوف برشمرده می‌شود طریقت ذهنی است که از اوایل دوره صفوی فعال است. ذهنی‌ها مثل همه طریقه‌های دیگر صوفیانه شیعی، معتقد هستند که سلسله صوفیه حتی پیش از ظهور صفویان شیعی بودند. ولی به دلیل تقیه، تشیع خود را کتمان می‌کردند. ذهنی‌ها مدعی‌اند که با ظهور صفویان ضرورت تقیه از میان برخاست تا آنجا که طریقه‌ها توانستند علناً خود را در ایران شیعه بنامند. در میان همه طرائق، ذهنی‌ها خود را شیعه واقعی نامیدند؛ و مخصوصاً سرسپردگی خاصی به امام رضا نشان دادند و به سلسله خود نام رضویه اطلاق کردند.

یکی از برجسته‌ترین آثار صوفیانه متعلق به دوره صفویه و نیز یکی از نمونه‌های ویژه طریقت شیعی صوفی تحقیق‌الاسباسیه از شیخ ذهنی محمد علی سبزواری، مفاصر شاه‌جاس دوم است که نکته جالب توجه در مورد او اینست که وی مؤذن آراگاه امام رضا در مشهد بوده است. این اثر حاوی یک مقدمه، پنج فصل و دوازده بخش و یک خانمه است. عارین فصول و بخش‌ها عبارتند از:

مقدمه کتاب مشتمل بر پنج فصل است: فصل اول در بیان معنی تصوف و معنی صوفی و اندکی بودن ایشان در جهان خلق و وجه تشبیه ایشان به صوفی و علامات ایشان.

فصل دوم: در بیان اعتقادات صوفیه در توحید.

فصل سوم: در بیان اعتقاد صوفیه در نبوت و امامت / فصل چهارم در بیان اعتقاد صوفیه در معاد.

فصل پنجم در بیان استناد صوفیه به ائمه علیهم‌السلام / باب اول در بیان فضیلت علم / باب دوم در بیان زهد و ریاضت / باب سوم در بیان صمت / باب چهارم در بیان جوع و سهر / باب پنجم در بیان عورت / باب ششم در بیان ذکر / باب هفتم در بیان توکل / باب هشتم در بیان رضا و

نویسنده شرح معروفی بر تفسیریه در منطق بودند و همو در این روزگار در مدرسه ایرانی به تحصیل حاشیه ملاصدقه پرداخت. او طب را نیز از حکیم عسکالدین محمود آموخت. شیخ بهائی پس از سفری در ایران و زیارت مکه در اصفهان مقیم شد و به لقب شیخ الاسلام نائل آمد و در زمان شاه عباس یکی از شخصیتهای برجسته شیعی ایران شد و در سال ۱۰۳۰ / ۱۶۲۱ دار فانی را وداع گفت و در مشهد در جوار امام رضا دفن شد. امروزه هزاران نفر از زواران از مزار زیبای او دیدن می‌کنند.

ترویج آثار شیخ بهائی که بعضی از آنها در حوزه علمی خود جزو مراجع بشمار می‌رود، حاکی از ترویج چند بندی اوست. این آثار عبارتند از: در زمینه قرآن و حدیث، اریسمون حدیثان، مجموعه‌ای از چهل حدیث نبوی همراه با شرح آنها و شرحی بر تفسیر یضای، حل العزوف و القرآن درباره حروف آغازین بعضی از سوره‌های قرآن، سوره‌الو تعقی تفسیری بر قرآن، و تجزیه معروف به درایة الحدیث درباره علم حدیث؛ در زمینه فقه، کلام و مخصوصاً مطالعات شیعی، اثنی عشریه در پنج بخش راجع به آئین‌های مذهبی، جوامع عباسی، یکی از معروفترین آثار فارسی راجع به فقه شیعه، حیل المستین درباره احکام مذهبی، حقائق الصالحین، تفسیری بر صحیفه سجاده چهارمین امام شیعی، مفتاح الفلاح درباره ادعیه و مناجات یومیه و رساله‌ای درباره ضرورت انجام صلاوة یومیه؛ در زمینه فقه الله اسرار البلاغه درباره بلاغت، تفسیر البیان راجع به صرف و نحو عربی و فوائد المصنعه به یک اثر پیشرو در خصوص صرف و نحو عربی که هنوز در ایران مورد استفاده است؛ دوازده اثر درباره شاخه‌های متعدد ریاضیات نظیر تشریح الافلاک درباره نجوم، کلیات حساب، معروفترین رساله ریاضی مسلمانان در چند سده اخیر؛ و شرحی بر رساله نجوم چغینی^۱ چندین رساله درباره علوم خفیه و غیبیه که امروزه از بین رفته است؛ و تعدادی اثر در خصوص تصوف که معروفترین آن تشکیل است که عنوانش حاکی از درون آنست و محل تشکیل در اویش است که تکه بانی در آن می‌اندازند و فی الواقع برگزیده‌ای از شاهکارهای ادبیات صوفیانه است. اشعار او نیز همچون مثنوی طریقی نامه، نان و حلوا، و شیر و شکر با سبکی و شیوه مثنوی جلال‌الدین رومی سروده شده و همه درباره تصوف و عرفان است. رو بهر قفه نود اثر به خامه او شاخته شده که درباره موضوعات مختلف علوم اسلامی از ریاضیات و عرفان گرفته تا نجوم و کلام است.^۲

۱- نگاه کنید به، ه. ساتر *Die Mathematiker und Astronomen der Araber und ihre Werke* (لایپزیگ،

۱۹۱۰م)، ص ۱۹۳.

۲- در مورد آثار او نگاه کنید به: تقی، احوال و اشعار، صص ۱۱۰-۹۲. تراجم احوال کهن از دوره صفوی و ادوار بعد

یافت. به علاوه، اصطلاح عرفان یا گنوسیسم^۱ به جای تصوف بکار رفت و تصوف از سده یازدهم / هجری تا دوازدهم / هجری هم در محافل و حوزه‌های مراجع مذهبی به اعتبار شد. این امر سبب شد در جایی که بهاء‌الدین عاملی آشکارا گرایش‌های عرفانی از خود نشان می‌داد قاضی سعید قمی یکی از معاصران مقتدر بهاء‌الدین و معروف به ابن عربی شیعه، بارها به عرفان اشاره کند ولی هرگز مدعی صوفیگری متداول در بین طوائف نشود، اما تردیدی نیست که وی یک نفر صوفی بوده است. به این اوضاع باید نقش و سهم امام دوازدهم را بطور کلی در بین خویشان تشیع افزود و واقعیت اینست که کل ساختار تشیع نسبت به جهت ظاهری تسنن دارای خصیصه زاهدانه شدیدی است. این مطلب سبب شده تا عقاید باطنی حتی در جنبه‌های ظاهری تشیع هم جلوه پیدا کند.

خلاصه، دوره صفوی نه تنها تعداد منظمی از اقطاب طوائف مختلف صوفیه را پرورش داد، بلکه عرفا و صوفیان تراز والایی هم پدید آورد که تعیین وابستگی آنها به عرفان دشوار است. افزون بر این، در این دوره بُعد و لطیف عرفانی اسلام در فلسفه و حکمت هم بازتابید و بیشتر برجستگان این دوره متفکرانی با علترین درجه خردورزی و منطق و ضمناً پیام‌آوران پیش‌ها و روشنگرهای روحانی بودند. در این دوره تفکیک فلسفه، حکمت و عرفان از یکدیگر بسیار دشوار است.

نخبگان فکری و روحانی دوره صفوی

شیخ بهاء‌الدین عاملی

بهاء‌الدین عاملی که در نزد ایرانیان به شیخ بهائی شهرت دارد (این اسم هیچ ربطی به توفه الحادیه بهائی که بالاخره از موازین اسلامی جدا شدند، ندارد) به لحاظ چند کارگی و چند گرایی یکی از شخصیت‌های برجسته نوزائی صفوی بر شمرده می‌شود. شیخ بهائی در سال ۹۵۳ / ۱۵۴۶ در بعلبک لبنان امروزی متولد شد و فرزند یکی از رهبران جامعه شیعی این منطقه بود و در سیزده سالگی همراه پدرش به ایران آمد و دیری برنیامد که زبان فارسی را به انداز دای یاد گرفت که بعدها از جمله بهترین شاعران زبان فارسی سده دهم / شانزدهم شد. در توفین به تحصیل پرداخت و سپس وارد یکی از کانونهای معارف شیعی شد و در هرات نیز در ریاضیات به درجه استادی رسید. استادان نام‌آور او پدرش عزالدین حسین بن عبدالصمد، و سولانا عبدالله یزدی

۱- در اینجا منظور ما از گنوسیسم دانشی است که با اتحاد و وحدت بین ایزد و سوز و نتایج حاصله از آن سروکار دارد و منظور بدعت مسیحی سده سوم میلادی نیست.

علل سقوط سلسله صفویه

با بررسیهای منابع موجود درباره علل سقوط سلسله صفویه می توان بدین نتایج دست یافت:

۱. نابودی صوفیان و عدم جایگزینی برای آن: صوفیان هسته اصلی دولت صفویه را تشکیل می دادند که از زمان استقرار شیخ صفی الدین بر سجاده ارشاد (۷۰۰ ه. ق.) تا تشکیل پادشاهی صفویه (۹۰۷ ه. ق.) به وسیله شاه اسماعیل، ستون اصلی قدرت خاندان صفویه به شمار می رفتند. هنگامی که سلطان حیدر، کلاه مخصوص حیدری و دوازده ترک سرخ رنگ را برای این صوفیان ترتیب داد و بعد از آن، گروه مذکور به قزلباش معروف شدند، همچنان پایه اصلی قدرت صفویه بودند تا آنکه شاه اسماعیل بر اورنگ پادشاهی تکیه زد. اما صوفیان که خود را تاجپیش می دانستند، حرارت زیادی در اداره امور دولت صفوی از خود نشان می دادند، بنابراین شاه اسماعیل از قدرت آنان نگران شده تصمیم به مهار آنان گرفت؛ به همین جهت مهابت عمده کشوری را به ایرانیان واگذار کرد. هرچند قزلباشهای صوفی این تقسیم قدرت را تأیید نمی کردند، چون شاه اسماعیل را مرشد کامل و رهبر مذهبی خود می دانستند اعتراض چندانی به او نکردند.

شاه عباس اول با آوردن غلامان چرکسی و گرچی، ضربت دیگری بر آنان وارد ساخت. سانسون که در سالهای آخر سلطنت شاه سلیمان در ایران به سر می برد می گوید صوفیان در گذشته بسیار مورد احترام بودند. ولی در این روزها در منتهای حقارت به سر می برند. در این ایام صوفیان به کارهای دریائی، پیشخدمتی و نظایر آن مشغولند.^۱

در دوره شاه سلطان حسین ضربه نهایی بر پیکر صوفیان فرود آمد. او به صلاحید ملا محمد باقر مجلسی، طریقه صفویه را بکلی برانداخت و جمیع مشایخ صفویه را از اصفهان بیرون کرد. حتی صوفیان مقیم ولایات دیگر ایران بناچار راه تبعید در پیش گرفتند.^۲

۱. نوایند الصفویه؛ ص ۷۸

۲. سفرنامه سانسون؛ ص ۵۷

داد. شیک خان در ۷ محرم ۹۱۳ ه. ق. در نزدیکی بادغیس هرات بار دیگر بر سپاه خراسان غلبه کرد. پس از آن فرزندان سلطان حسین میرزا با قراپراکنده یا کشته شدند و با به شاه اسماعیل پناه بردند.^۱

۱. روابط صنفیه و اوزبکان؛ غفاری فرد، ص ۸۷، ۴۶. همچنین رک: حبیب‌السیر؛ ج ۲، ص ۱۷۵ و ۱۰۱، ۷۴. ۷۴۴-۷۴۲. ج ۴، ص ۲۲۲. ج ۴، ص ۲۷۸-۲۷۴. جامع التواریخ؛ رشیدالدین فضل‌الله، ج ۲، ص ۷۲۲-۷۴۴. ۱۰۲. ۲۵۴ و ۲۵۵. مهمان‌نامه بخارا؛ فضل‌الله بن روزبهان خنجی؛ ص ۱۴۵، ۱۴۱. جهانگشای خاقانی؛ ص ۱۴۴، ۳۵۳. ظفرنامه؛ به تصحیح محمد عباسی؛ ج ۱، ص ۵۴، ۳۵۵. کمله الاخبار؛ عبدی بیگ شیرازی؛ ص ۲۵۶. تاریخ رشیدی (ترجمه انگلیسی)؛ میرزا محمد حیدر دوغلات؛ ص ۲۷۲. تاریخ راقم؛ میرید شریف راقم؛ ص ۵۸. بایرنامه؛ ظهیرالدین محمد بایر؛ ص ۱۲۵-۱۲۷. اکبرنامه؛ شیخ ابوالفضل مبارک، ص ۱۴۱-۱۴۲. شرف‌نامه؛ شرف‌خان بدلیسی؛ ج ۱، ص ۱۴۱-۱۴۲. و اسیرانوری صحرانوردان؛ رنه گرسه، ص ۵۵ و ۸۷.

زندانی کنند. بعدها افغانها پس از تصرف اصفهان لطفعلی خان را کشتند.^۱

۳. توزیول موازنه میان اراضی «ممالک» و اراضی «خاصه»: ایجاد اراضی خاصه از سوی شاه عباس اول به دلایل مالی انجام گرفت. او به شیوه سابق حقوق سپاهیان را با تنوبلی که به حاکم نواحی واگذار می شد تأمین می کرد ولی بعدها ورش جدیدی در پیش گرفت؛ یعنی حقوق سپاهیان و هزینه نگاهداری تجهیزات و توپخانه را به عواید دستگاه سلطنتی محول کرد که این عواید می بایست از زمینهای متعلق به شاه (خاصه) تأمین می شد. شاه صفی عواید این زمینها را که در حوزه حکومت حکام ولایات قرار داشت گرفت و وارد خزانه سلطنتی کرد؛ در واقع اراضی «ممالک» تبدیل به اراضی «خاصه» شد. شاه صفی این اقدام را فقط در ولایت فارس به کار برد، اما شاه عباس دوپهلان را به قزوین، گیلان، مازندران، بروجرد و حتی بخشهایی از آذربایجان و خراسان گسترش داد. این امر موجب نارضایتی عمومی شد، زیرا حکام در حوزه مأموریت خود مانند وزیران و مباشران اراضی خاصه، از مردم اخذ می کردند، بلکه اراضی ای که به صورت «ممالک» در اختیار حکام بود، آنان در آبادانی زمینهای تحت قلمرو خود تلاش می کردند تا بر درآمد و رفاه حوزه حکومتی شان افزوده شود. اما وقتی آن اراضی به اراضی «خاصه» تبدیل شد مأموران پادشاه در آن اراضی به نفخ خود از مردم اخذ می کردند.^۲ آنان از مرکز برای دریافت مالیات اراضی خاصه به محل حکومت رؤسای قزلباش یعنی تپول آنان که مالکیتش ارثی بود اعزام می شدند و برای خوشحال کردن شاه و ابغا در مقام خود، مالیاتهای سنگین از مردم می گرفتند؛ بدین ترتیب امیران قزلباش، قدرت سیاسی و اقتصادی خود را به نفخ دولت صفویه از دست می دادند و این موجب دلسردی مردم و امیران قزلباش می شد. از نتایج عمده این رویداد تجدید نظر آنان در وفاداری نسبت به شاه بود تا آنجا که در محاصره اصفهان از سوی افغانها، هیچ

۱. سفرنامه کورسینسکی؛ ص ۱۲۵، ۱۲۸؛ نیز برای اطلاع بیشتر ر. ک. به انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران؛ ص ۱۳۱، ۱۴۲.

۲. انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران؛ ص ۱۳۸، ۱۴۲.

۲. تضاد میان نظامیان قزلباش و ایرانیان دیوانسالار: قزلباشها که عامل به قدرت رسیدن خاندان صفویه بودند، اداره امور کشور را نیز حق مسلم خود می پنداشتند، مخصوصاً وجود یک سپهسالار ایرانی در رأس قشون برایشان قابل تصور نبود. لذا مدتی درگیری میان نظامیان قزلباش (اهل شمشیر) و ایرانیان دیوانسالار (اهل قلم یا تاجیک) ادامه یافت، تا اینکه شاه اسماعیل درگذشت و پسرش شاه تهماسب به سلطنت رسید. قزلباشها از کمی سن او استفاده کرده اقتدار گذشته را باز یافتند، اما این بار با یکدیگر به رقابت برخاستند و موجب جنگها و کشتارها و در نتیجه موجب ضعف قبایل خود شدند و این رقابت میان طوایف مختلف آنان همچنان باقی ماند.

شاه عباس اول که شاهد دخالت عناصر قزلباش در توطئه های درباری و کشته شدن مادر و برادر و عده دیگری از شاهزادگان صفوی بود و همچنین ناخرمانی سربازان قزلباش و وابستگی آنان به فرماندهان رؤسای قبایل خود را بوضوح مشاهده می کرد، سپاهی از غلامان گرجی و ارمنی و چرکسی تشکیل داد و به کمک این سپاه نیروی نظامی قزلباش را متلاشی کرد. در واقع این نیروی اخیر را باید گارد شخصی شاه عباس تلقی کرد و اما بدنه اصلی سپاه همچنان متشکل از قزلباشها بود. شکل گیری این نیرو، منبع رقابت سومی را به رقابت میان قزلباش و تاجیک افزود که نتیجه آن بروز رقابت شدید میان امرا و بزرگان دربار بود تا آنجا که هیچ یک از این سه گروه تاب تحمل کوچکترین موفقیت رقیب در جنگهای خارجی و سرکوبی شورشهای داخلی را نداشت و در دربار همیشه سعی می شد خدمات گروه رقیب، در لباس خیانت یا برعکس جلوه داده شود. کورسینسکی این عامل را یکی از علل عمده سقوط دولت صفویه بر شمرده و می گوید کارگزاران امور پادشاهی و امنای دولت، دو دسته بودند و با یکدیگر ضدیت کامل داشتند. هیچ یک از کارهای دو گروه مورد تأیید یکدیگر نبود. نمونه بارز آن رفتار درباریان شاه سلطان حسین با فتحعلی خان وزیر اعظم بود که وقتی عمومی لطفعلی خان، افغانها را در هم شکسته بود درباریان از این کار خشنود نبودند. بنابراین شاه را وادار ساختند تا دو چشم فتحعلی خان را از کاسه در بیاورد و لطفعلی خان را در اصفهان

می‌رسانیدند، در جواب همه به غیر از کلمه «پیشی در» که به زبان ترکی به معنی بسیار خوب است، چیزی نمی‌فرمود.^۱

۵. شیخ شرب خمر از زمان شاه عباس اول: شاه اسماعیل اول گرچه تا حدودی به شرب خمر می‌پزدانست اما جانشین او شاه تهماسب که شاید بتوان او را پیاپی‌ترین پادشاه صفوی به احکام شریع دانست، از ارتکاب چنین اعمالی خودداری می‌کرد. اما از روزگار شاه عباس اول این عادت زشت در دربار گسترش زیادی یافت. پیتر و دلواله جهانگرد ایتالیایی که شخصاً در مهمانی شاه عباس حضور یافته است بارها از باده‌گساری و شرب خمر مفرط در مجالس شاه عباس سخن گفته است.^۲

شاه صفی که در حرم به او تریاک می‌خوراندند تا کردن بار بیاید، پس از جلوس بر تخت سلطنت، اطباء برای تجدید قوا و ایجاد حرارت در بدن او شرب خمر را تجویز کردند.^۳ شاه عباس دوم نیز به شرب خمر عادت داشت، اما در اواخر عمر که مرگ خود را نزدیک دید توبه کرد. شاه سلیمان نیز اکثر اوقات به شرب خمر مشغول بود و شاه سلطان حسین گرچه در آغاز امر فرمان منع استفاده از آن را صادر کرد، مدتی طول نکشید که این فرمان لغو شد و خود او در این کار بدریگران پیشی گرفت.^۴

۶. تربیت شاهزادگان در حرم و دخالت زنان و خواجه‌سرایان در امور حکومت: این وضعیت از زمان شاه عباس اول شروع شد. او به جای آنکه پسران خود را با امور کشوری آشنا کند یا در جنگها نقش اصلی را به آنان دهد تا تجربه کسب کنند؛ برعکس، آنان را یا کور کرد یا به قتل رساند یا در چهار دیواری حرم محبوس کرد.^۵ قبلاً ولیعهد و شاهزادگان را تحت سرپرستی یک نفر لاله به حکومت نواحی مختلف می‌فرستادند و آن لاله یا سرپرست ولیعهد سعی می‌کرد تا شاهزاده را به امور مملکتداری و شیوه جنگجویی

یک از نیروهای نظامی ایالات به باری شاه سلطان حسین پیامد.^۱

این اقدام شاه صفوی به تمرکزگرایی دولت کمکی نکرد، بلکه با تشدید تفادهای داخلی میان صاحبان تیول و روگرداندن بعضی از آنان از شاهان صفوی زمینه سقوط این سلسله یک گام فزاینده رفت. صاحبان تیول از کاهش درآمد زمین بر اثر ورشکستگی اقتصاد کشاورزی و از قطع غنائم جنگی (از زمان شاه عباس اول دیگر جنگهای عظیم روی نداد) ناراضی بودند و حکام ارمنستان، آذربایجان و گرجستان نیز به همین دلیل به مخالفان پیوستند.^۲

۴. تجدید استقلال پادشاه: نخستین پادشاهان صفوی (شاه اسماعیل اول، شاه تهماسب اول و شاه عباس اول) در عزل و نصب کارگزاران و سایر امور خود مستقل بودند. اما پادشاهان بعدی تحت تأثیر سلطه ختام و چاکران قرار گرفتند.^۳ مثلاً شاه صفی در تغییر اراضی «ممالک» به اراضی «خاصه» تحت تأثیر ساروتقی اعتماداللهوله قرار گرفت یا شاه عباس دوم به تحریک وزیرش محمد بیگ فرمان داد که بهودیان مقیم قلمرو او مسلمان شوند. شاه سلطان حسین سخت تحت تأثیر ملا محمدباقر مجلسی بود و به خواست او در صدد نابودی صوفیان صفویه برآمد. از آنجا که شاهان بعد از شاه عباس اول در حرم تربیت یافته بودند، بالطبع تحت تأثیر زنان حرم نیز قرار می‌گرفتند. عدم استقلال رأی پادشاه در ایام شاه سلطان حسین به مریضهای رسید که به قول یکی از مورخان:

«اذا هیچ اموری از امور سلطنت پیشرفت نمی‌شد و هر تدبیری که وزیر می‌نمود، قورچی‌باشی نقیض آن را می‌گرفت و آنچه قورچی‌باشی می‌نمود وزیر خلاف آن را صواب می‌شمرد و پادشاه نیز طبیعت به علت نامه داده... خود نیز در خیر و شر، مطلق خود نمی‌فرمود و هر یک از متناقضات آن چه از مطالب متناقضه خود به عرض پادشاه

۱. مجمع التواریخ؛ ص ۴۸.

۲. سفرنامه پیتر و دلواله؛ ص ۴۴۱-۴۵۸، ۴۲۲، ۴۲۱، ۴۳۵ و ...

۳. سفرنامه تاورنیه؛ ص ۴۹۸.

۴. سفرنامه کورسینسکی؛ ص ۲۴.

۵. زبدة التواریخ (مستوفی)؛ ص ۱۱۳.

۶. تاریخ ادبیات ایران؛ ج ۴، ص ۱۲۶.

۱. مقاومت شکسته (تاریخ تحولات اجتماعی ایران)؛ جان فوران، ص ۱۰۵.

۲. دولت نادرشاه افشار؛ اشرفیافان و آرزو، ص ۳۵ و ۵۲.

۳. سفرنامه کورسینسکی؛ ص ۲۳.

عهد شاه صفی و انعقاد معاهده صلح قصر شیرین (۱۰۴۹ ه. ق.). همچنین برای سرکوبی شورشیهای گرجستان، به آنجا لشکرکشی کرد. و نیز بر سر منطقه قندهار با گورکانیان هند چندین مرتبه درگیر شد و سرانجام در اواخر دوره صفویه، تاجاورزات روسیه به مشکلات این سلسله افزوده شد.

بدینوی است این جنگها صدماتی عظیم بر سرزمینهای تحت حکومت صفویه وارد می کرد. علاوه بر تخریب آبادیها و سوزاندن مزارع و مراتع که از سوی دشمن یا به وسیله خود صفویه به عنوان شیوه تدافعی در جنگها به کار می رفت، تلفات انسانی زیادی نیز به بار می آورد که در میان آنان، اشخاص مطلع و عالم و لایق و کارآمد نبودند و همین امر ضربات جبران ناپذیری بر پیکر دولت صفویه وارد آورد.

۹. عدم اهتمام در اجرای امور شرع: چنانکه گذشت عموم مردم موافق با زهد و تقوای ظاهری شاهان صفویه رفتار می کردند، اما در اواخر دوره صفویه هیأت حاکم برای اجرای قانون شرع اهتمام به عمل نمی آورد. این امر برای مردمی که حتی اهمال جزئی در شمار و فرائض را جایز نمی دانند، گران می آمد. در زمان شاه عباس اول به منظور اقدامی اقتصادی و جلوگیری از خروج سکه طلا از کشور قدغن کردند که زر نقد از ایران بیرون نرود و کسانی که عازم زیارت مکه اند به جای آن به زیارت قبور ائمه علیهم السلام و عیبات عالیات بروند. با این حال کسانی که اصرار داشتند به حج روند می بایست مبلغ هنگفتی به پادشاه پیشکش می کردند تا اجازه عزیمت به حج را به دست می آوردند. بنابراین فقرا و ضعیفای سرزمینهای اسلامی که استطاعت حج را نداشتند روز و شب به پادشاه و حکام زمان خود لعن و نفرین می کردند.^۱

نتایج و پیامدهای تشکیل دولت صفویه

نخستین نتیجه تشکیل دولت صفویه، اعلام مذهب شیعه اثنی عشری به عنوان مذهب رسمی بود که علی رغم ایجاد شکاف در صفوف مسلمانان، موجب وحدت جامعه ایران

آشنا سازد، اما از هنگامی که زندانی حرمسرا شدند این شیوه متروک شد.

شاه عباس اول، علی رغم خدمات بزرگ خود به سلسله صفویه، مسئول یکی از مهمترین علل انحطاط و زوال دودمان خویش شناخته می شود. او با مجوس کردن شاهزادگان موجب تسامیل بیش از حد آنان به باده گساری و افراط در عیاشی و خوشگذرانی را فراهم آورد.^۱

از آنجا که ولعهد در حرمسرا رشد می کرد، طبعا خواهه سربان حرم در امور کشوری صاحب مقام و قدرت می شدند؛ چنانکه وقتی شورای بزرگان دولت صفویه می خواست شاه سلیمان را به پادشاهی برگزیند، یکی از خواهه سربان به نام آغامبارک نقش قاطعی ایفا کرد و مانع شد.^۲ همچنین شاه صفی و شاه سلیمان در ایام توقف در حرم شدت زیر نظر خواهه سربان دربار بودند و حتی پس از جلوس بر تخت سلطنت نتوانستند خود را از چنگال آنان رهایی بخشند.^۳

۷. کشتن امرا: از عوامل دیگر در سقوط سلسله صفویه، قتل امرا به فرمان شاهان بود. شاه صفی اندکی پس از جلوس بر تخت سلطنت، زینل بیگ شاملو از امرای بزرگ دارای منصب ایشیک آقاسی باشی را به جرم شکست از عثمانیها کشت.^۴ پس از آن به علت نگرانی از قدرت امامقلی خان، ییگر بیگی فارس، او را با سه پسرش به قتل رساند.^۵ شاه سلیمان که در سفاکی شهره بود، شمار زیادی از امرا را کشت.^۶ همچنین بعضی از امرا به دست مخالفان کشته می شدند و با قتل آنان دولت از وجود افرادی لایق و مؤثر در بقا و دوام حکومت محروم می ماند.

۸. جنگهای طولانی با همسایگان: سلسله صفویه از همان ابتدای اقتدار به جنگ با همسایگان خود پرداخت؛ یعنی با اوزبکان تقریباً تا پایان دوره سلطنت و با عثمانیها تا

۱. انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران؛ ص ۱۹.

۲. سربانه کهنه؛ ص ۴۳.

۳. انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران؛ ص ۳۴.

۴. زبدة التواریخ (مستوفی)؛ ص ۱۰۶.

۵. زبدة التواریخ (مستوفی)؛ ص ۱۱۴.

۱. سربانه کورسینسکی؛ ص ۲۵.

و مانع دستیابی عثمانیها و احتمالاً اوزبکان بر این کشور شد. از سوی دیگر، چون اروپاییان از تشکیل دولت قوی و تازه تأسیس عثمانی نگران بودند، تشکیل دولتی شبیه باعث شد ایران هم مورد توجه کشورهای اروپایی شود و هم در صحنه سیاسی و جهانی به شهرت بزرگی دست یابد.

مسئله صفویه توانست از ایران «ملتی دوباره» مستقل، خود محوره، پر قدرت و مورد احترام بسازد که مرزهای آن در زمان پادشاهی شاه عباس اول با مرزهای امپراتوری ساسانی برابر بود. در این دوره بود که اصفهان شهرت «نصف جهان» یافت و بازرگانان و هیأت‌های سیاسی نه تنها از هندوستان و ماوراءالنهر و عثمانی، بلکه از کشورهای اروپایی، از روسیه تا اسپانیا و پرتغال به ایران مأمور و به اصفهان وارد می شدند.^۱

مسئله صفویه پیشرو دولت ایران به معنی نوین آن بود. در دوره آنان قدرت سلطنت در ایران اوج گرفت. شاهان صفوی برای حفظ استقلال که پس از مبارزات بسیار حاصل آمده بود کوشش خود را صرف انباشتن خزانه خصوصی کردند تا بتوانند هزینه‌های نظامی را تأمین کنند. به همین دلیل املاک آنان در نواحی مختلف کشور گسترش یافت، حکومت خان خانی و عشیرتی و سلسله‌های محلی از میان رفت و حکومت مرکزی با قدرت روزافزون جای آنها را گرفت.^۲

تأسیس سلسله صفوی به منزله ارتقای سیاسی ایران به سطح یک دولت ملی بود.^۳ شاه اسماعیل ملت ایران را احیا کرد و بر وسعت دامنه اختلافات میان ایران و دیگر کشورهای اسلامی افزود؛ اختلاف و تفرقه‌ای که به غلط مذهبی‌اش خوانده‌اند و اساساً ماهیت ملی^۴ و سیاسی داشته و آنطور که شاه اسماعیل آن را احیا و تشدید کرد کاملاً ملی بود.^۵

۱. تاریخ ادبیات ایران؛ ج ۳، ص ۱۷-۱۸. ۲. تذکرهالملوک؛ ص ۱۷-۲۰.

۳. تاریخ الشعوب الاسلامیه؛ ج ۳، ص ۵۰.

۴. باید توجه داشت که منظور از «ملی» به معنای ژئوپولیتیکی آن است، نه به معنای قومی؛ زیرا ایران از قومیه‌های متفاوتی تشکیل شده است که مردم آن در محدوده‌ای جغرافیایی به نام ایران زندگی می‌کنند و «ملت ایران» نامیده می‌شوند و آنان در طول تاریخ پیوسته به این ملت اقتضار کرده‌اند.

۵. سفرنامه‌های رنیریان در ایران؛ ج۱؛ باربارو، ص ۱۱۵-۲۱۵.

عالیه روحانی داشتند و در همان حال مشکلات و مسائل خاص خود را نیز حفظ می‌کردند. تشکیلات مذهبی البته به جای خود مفید بوده و از نظر توده‌ها نیز ناپسند تلقی نمی‌شد، چون بهرحال پناهگاهی در برابر جور شاهان وستمکارگان حاکم تلقی می‌شد. اگر تغییرات عظیم پایان عصر صفوی پیش نمی‌آمد، و اگر هم حتی نادر به ظهور نمی‌رسید و داعیه‌های جدید سیاست مذهبی خویش را بیسان نمی‌آورد، باز قیام مردم سنی مذهب ایران، الزاماً دیگر تغییرات را در نظام روحانی عصر صفوی ضروری می‌ساخت. و لزوم هماهنگی و همکاری بیشتر اهل تسنن و تشیع را مبرهن می‌داشت.

پیدایش مرد نیر و مند و باراده‌های چورن نادر، که حقیقتاً از یک نظر نماینده خواست زندگانی مردم ایران بود، و در اساس، آنچنان بر نیروی شمشیر و جریزه و جسارت خود و رزمجویانش تکیه داشت که جانی برای هیچگونه خیال‌بافی و حاشیه روی باقی نمی‌گذاشت. وقتی هم که دوراندیشی زیرکانه نادی‌موجهای رو بیلا را در اکناف و انظار فلات دید - و طبیعتاً با نسبت‌های بدیع جاه طلبانه و جهانگیرانه خود موافق یافت - بطور قطع در صدد برآمد که از نیروهای درهم فشرده و تکالیف یافته جدید حداکثر بهره‌برداری را بکند و بخصوص اهرم عظیم و پرنسوز قدرت خاندان طریقت نسب و سیادت انساب صفوی را جابه‌جاء کند.

بنابراین اگر (در عصر افشاری میدان زیادی بر حانیون داده نمی‌شود، از یک جهت به دلیل این است که نادر در این توهم برده است که آن جماعت را با وی بیانه خویش نیست، و تکیه بر آنها را که ملتفت و معتقد به نظامات حکمرانی پیش از وی بودند، نمی‌تابیده تلقی می‌کرد. و از طرف دیگر خود را در آن مقام می‌دید که به اختلافات طولانی هر دو رکن پایان بخشید و سیاست نادرانی مبنی بر سازش بین هر دو مذهب ایجاد کند. به عبارت دیگر صواب در آن می‌دید که ریشه اختلافات چندین صد ساله را بخش‌گاند و وحدت عقیدتی یک پارچهای برای مردم ایران - حداقل - فراهم آورد.) و اما معلوم است که آنچه در ذهن نادر می‌گذشت، به عینه همان‌ها نبوده است که در خاطر مردم بوده و بر اثر کثرت عوامل و کثرت اعمال، در شمار عادات و واجبات درآمده است. جمله ایرانی در کل وجود خود مذهبی است و نظامات پایدار زندگانی مبتنی بر عقاید دینی، در آن ریشه کهن دارد. در اینجای نادر می‌خواست و نه اگر هم می‌خواست، می‌توانست که احتیاج به مذهب و شریع آنرا از میان بردارد. آنچه که مورخین استعنا بروج مذهبی جامعه حتی در تحت نامها و صور گوناگون است و گرنه اساس امر، بوده است و هست و مسلم است که الهی‌الابد هم خواهد بود. بهرحال، پیش از آنکه باحوال آن جمیع از روحانیونی که نامشان بیا رسیده و مصدر مقامات و خدماتی و دستگاه‌ها نادر بوده‌اند، بپردازیم برخی از وظایف این قشر را علی‌الاجمال می‌توان بیان کرد.

در وید که در اوایل سلطنت قجملیشاه بایران آمده است، توضیحاتی دارد که با توجه به نیم قرن

روحانیون

جمعیت‌های روحانی در همه اعصار تاریخ حیات ملی (پیش و پس از اسلام) گروه متنفذ و صاحب قدرتی را در ایران تشکیل می‌دادند، و همان که اختیار حیات و سماء مردم را در دست داشته‌اند و از رهگذر اعتقادات مسیحی عامه به مبانی مذهبی، زندگانی آنها را تحت نفوذ می‌گرفتند، مسلم می‌دارد که اگر نه نخستین نیروی مؤثر اجتماعی بوده باشند بفرس قاطع دومین عامل تکان دهنده و تصمیم گیرنده حیاتی آنان (پس از حکومت) بوده‌اند. بدیهی است که این امر هم در صورتی بود که حکمرانها مانند صفویان خود مذهبی نمی‌بودند و مضامین عقیدتی را سلاک سلطه این جهانی نمی‌گردانیدند.

(عصر افشاری، وارث دورانی است که در آن دین و دولت بهم آمیخته بوده‌اند و مرشدزادگان سیادت مآب اردبیلی، خود را وارث همه نظامات صدر اسلام و مالکی رقاب حیات اسم خیرالانام تلقی می‌کردند. هرچه که بود، روحانیت بصورت یکی از رکنهای قویم حیات ملی درآمده بود و اقبال ملوک صفی انساب نیز، بهر انقباض، تمرکز کم نظیری در کار گروه بوجود آورده بود. این جمعیت مشخص و متحرک، بهر مرکز، بهر زمان آنچنان توانائی و استحکامی بهم رسانیدند که خود صاحب تشکیلات و مقررات و نظامات شدند، و حتی پادشاهان صفوی - نه ضعیفی آنها که اقویاً ایشان را هم - تحت تاثیر قرار دادند. در نهایت، آنها که چون عباس یکم خود استمداد اداره کشور را داشتند، برای بازگهاری حرم قدرتی روحانیون، اندازه قائل می‌شدند، و برخی نیز نظامه به تبعیت از مقامات

این راه، این گروه حتی بر نجبا برتری می‌جویند.^۱

مادر باره قشور روحانی عصر افشار، بر سیاق جا افتاده و پذیرفته شده تذکره الملوک در مبحث دیوانیان و امورشان، گفتگو کرده‌ایم و اینجا، فقط تذکر این نکته ضرورت دارد که در حکومت افشاریان نیز، بهر نادری که به هیچکس و حتی علماء اعتنائی فراوان نشان نمی‌داده و جز ممدودی را که در خدمت مصالح سیاسی خود پذیرفته بود بقیه را از نظر افکنده است، رسم و راهها بر همان ترقی است که در دویل یادآور شده است.^۲

و اما دلایل بی‌التفاتی نادر باین جماعت در پیش بیان شد و بهرور که می‌خواستی آنها نیز نمایان گشت نامهربانیها هر دو سر شده و باعث بی‌قوتی هر دو طرف گردید. محمدکاظم در واقع اجتماع دشت‌منان که بسطت نادر مستقی شد، می‌گوید که میرزا ابوالحسن ملاباشی در خفیه گفته بود که: «هرکس قصد مسئله صفوی نماید، تشایح آن در عرصه عالم نخواهد ماند»^۳ از این سبب نادر در غضب شد و امر کرد که دیوم دیگر طباب به جانش انداخته در حضور اقدس خفه نمودند.^۴

فریزر می‌نویسد که نادر پس از انتخاب بسطت، سه روز از کسانی که در دشت‌منان حاضر شده بودند، با شکوه تمام پذیرائی کرد و همه را خلعت داد و مرخص نمود، مگر با علماء درشت بود که می‌دانست بواسطه قتل صدرالصدور، و عزمی که برای تغییرات مذهبی نشان داده بود، با او دشمنی دارند، این بود که بهانه جوئی آغاز کرد و داستان منافع گراف سلطنت را بیان آورد. در جواب او ملاها اشاره کردند که این درآمدها بصارف موقوفه از قبیل وظیفه علماء و طلاب و نگهداری مساجد متعدد می‌رسد که در آنها، هر روز و ساعت به دولت و ایالت پادشاه و آبادی سلطنت دعای می‌کنند. نادرشاه در جواب گفت که دعاهای شما مستجاب نمی‌شود، زیرا که مدت پنجاه سال ملت در تنزل بوده و بالاخره بواسطه غلبه دشمن از خارج و انقلاب داخله، سلطنت خراب شده، تا این که بتقدیر الهی فتح و فیروزی قشون من به استخلاص ایران رسیده و حال هم تمام قشون برای حفظ و عظمت ایران جان خود را فدا می‌کنند و این طلاب بیچاره، یعنی سربازها زیاد می‌چینند و باید بوسیلهای رفع احتیاج آنها بشود، لهذا میل ملوکانه بر این است که تمام املاک موقوفه و منافع آنها ضبط شود و

۱- همان کتاب، نقل به معنی از همان صفحات.

۲- عالم‌آرای ص ۳۱ / سربادشور دروند از این حاشیه، حکایتی ساخته و در کتاب همه‌گیره خود بیان کرده است. نادر شاه، ترجمه آقا سیدمحمدعلی ایرانی، جلد ۱، دکن، ۱۳۳۲ هـ. / محمدافراسیاب بن شعیل خان می‌نویسد: «و ملاباشی را طلبید، پرسید که کی پادشاه مقرر باید کرد و او در جواب گفت که: پادشاه باید که از خاندان سلاطین باشد، او را حکم به کشتن فرمود». شکرک نامه عهدشمار، نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس، به شماره 309. Peché Supplé برگ ۸.

۳- عالم‌آرای جلد ۱۲، ص ۲۱ / مورخان دیگر هم پیش و کم به همین قسم مطلب را توضیح داده‌اند. رک. ذکر احوال نادر شاه، برگ ۲۱.

فاصله زمانی او از دوران مورد بحث، بی‌مناسبت بنظر نمی‌آید.

وی می‌گوید که روحانیان ایران در پیش بزرگان مملکت از اهمیت و احترام خاص برخوردارند و در امور خانوادگی و اخذ تصمیمات مهم بدانها کمک می‌کنند، چون کتاب آسمانی قرآن و تعلیم دین مبین نه تنها به زندگانی آن جهانی افراد ناظر است، بلکه مهیات دنیائی را نیز در نظر دارد. خیلی وقتها بوسیله استخاره از قرآن کریم مشورت بعمل می‌آید و بسیاری اوقات، مردم عادی، پیش از اینکه مراجعهای را ببرد قاضی بیزند از آخوندها و روحانیون طرازاول درخواست وساطت و میانجیگری می‌کنند و معلوم است که فقط وقتی بخدمت قاضی می‌روند که طرفین دعوا به قضاوت علماء گردن نگذاشته باشند. و این نیز باید طبیعاً امضا شود که قضاوت و حکام شرع زمان مزبور، خود از کسوت اهل علم برده‌اند و رایشان حکم قانون را دانسته است.^۱

درویل می‌گوید که در روحانیون ایران درجات و مقامات مختلفی دارند، در رأس آنها شیخ الاسلام است که رهبر مسلمانان شیعه است، زیر دست وی مجتهدین ایالات مذهب به ویریک آقا، یا آقا بزرگه قرار دارند. در شهرهاییکه مرکز اقامت پیگری می‌هاست، انبام و نظام شیخ الاسلام بهمه آنهاست. طرفین دعوا می‌توانند در صورت اعتراض نسبت به رای صادره و آقاها، در محضر شیخ الاسلام و با پیشگاه شاه تخاضای رسیدگی کنند.^۲

مشارایه می‌نویسد که شهرهای نسبتاً مهم نیز دارای روحانیونی، نهایت با درجات پایین‌تر هستند که همان تکالیف را بهمه دارند و آخونده، خطاب می‌شوند. زیر دست آخوندها روحانیون دیگری بنام ملاها قرار می‌گیرند که انجام امور مذهبی و از جمله امامت جماعت، اجرای صیغه ازدواج، ادای نماز میت و حتی ختنه سپران را به عهده می‌گیرند. ضمناً آخوندها خود نیز در خانواده بزرگان بانجام این امور می‌پردازند، و با بر کار ملاها نظارت می‌کنند. بزرگان ایران هم البته سالیانه مستمری خاصی به حضرات می‌پردازند، باضاله که آموزش و پرورش کودکان رجال و اعیان در منازل، به عهده آخوندهاست.

لباس آخوندها و ملاها شبیه مردم عادی است، با این تفاوت که عصاه گرد بزرگی بر سر می‌بندند و شال سفیدی دور کمر می‌بندند و عیای گشاد راه راهی بر دوش می‌اندازند. روحانیون در پیش بزرگان از احترام خاصی برخوردار هستند و معمولاً در صدر مجالس می‌نشینند و گاه دیده می‌شود که شاهان هم سخت بدانها میدان تقرب می‌دهند و دختری از خود را به عقد ازدواج یکی در می‌آورند. و در

۱- سرچنگ گلپای دروویل، سربادش، ترجمه معنی، تهران ۱۳۳۷، ص ۱۲۸.

۲- همان کتاب، ص ۱۲۹-۱۲۸.

از جهت تصرف املاک و قبیله، بعمل آمده بود، بعدها به فرمان برادرزاده‌اش عادل شاه، کانالم یکن

تلفی گردید.^۱

شاید این گفته از حقیقت دور نباشد که گروه کثیری از مردم، سیاست مذهبی نادر را درست درک نمی‌کردند و اقدامات او را بصورت‌های مختلف در نظر می‌آوردند و تغییرات مبهم از آنها می‌کردند. راست است که پیشچیان سخنگیر بهائی روا داشت ولی این کارها را صرفاً به دلیل جلوگیری از تشنت دینی می‌کرد.^۲

(و اما در باب روابط خوب نادر با جامعه طلاب مذهبی و استعانت از نیروهای معنوی آنان در موارد مختلف، شواهدی در دست است که نشان می‌دهد که خان حاکم هرجا لازم می‌دانست به علما مشایب می‌شد و از اهرام پر قدرت دین، سود ضروری را برمی‌گرفت؛ چه اینکه نخستین سفیر او بدربار تهماسب، ملاعلی اکبر طبعی‌نزدیکی بسیار با وی داشت و همین شخص است که در طول مدت اقتدار نادری مشا خدمات بسیار برای او شد.^۳ دیگر از کسانی که رعایت حال نادر را می‌کرد و در دفعات بسیار، به کار او آمده، میرزا ابوالقاسم کاشانی است که در سال تاجگذاری نادر، منصب جلیل صدرالصدوری کشور را پذیرفته است.^۴

از اینها گذشته جمیع زبانی از بزرگان طراز اول مذهبی ابرازند که در مواقع متعدد چون ایام تاجگذاری نادر و با موقع حل اختلاف‌های مذهبی با عثمانیان در بین‌النهرین گرد آمده‌اند و نامشان در وثیقه نامه نادری که به کتابت میرزا مهدی است، ثبت شده است.

این زیرکی و فراست را در حد امتیازی برچسته برای نادر باید منظور داشت که حقیقتاً می‌کوشید در همه جاز امکانات درست استفاده کند و کارها را بر تزیینی منظم و مقرر دارد که از نظر اخلاق عمومی و نظامات پذیرفته اجتماعی قابل قبول باشد. البته قصه درهم ریختگی روانی او امر دیگری است که شایسته در آن دوران به این رعایت‌ها اعتنا نمی‌کرده است. اینکه به نگاهی از این قبیل که نماینده نقش روحانیون در امور مملکتی است، اشاره می‌گردد.

در سال ۱۱۴۳ که الشرف افغان در شیراز شکست خورده و مزاحمت همره‌ایان او بالکلیه به پایان رسیده است، تهماسب هدایا و خراج گرانبهائی بوسیله میرزا ابوالقاسم کاشانی برای نادر و سرداران رکاب او می‌فرستد، خود میرزا از جانب نادر مأموریت می‌یابد که رضایت تهماسب را برای ازدواج

بهمارف تشوق برسد.^۱

آنچه که ذکر شده، البته تماماً مربوط به همان ایام تاجگذاری نادر نیست و بلکه اصول سیاستی است که نادر در خلال چند سال سلطنت مبرری داشته و بطور قاطع کوشیده است که دست علماء را از در آمد اوقاف کوتاه کند. حق است که متوقع باشیم و جامعه اهل علم نیز با اینگونه تدابیر هماهنگی پیدا نمی‌کرد و بقدری که می‌تواند در برابر مرد خودرأی بایستد. چون نادر اعلام داشته بود که: اگر کسی ملا می‌خواهد باید مصارف او را خود بپردازد.^۲

مانظر نادر را در باب عایدات وقف می‌دانیم که یقین همه اقدامات او نیز به واسطه مخالفت با علما صورت نمی‌گرفته است، و نیز برخی از انتخاب‌نویسانه را نیز مشاهده می‌کنیم که به واقع، بر دور از حقیقت دست به ظلم برده و به یکبار نادر را از دین مبین بیگانه، تصور کرده‌اند.^۳ و اما اگر در نظر بگیریم که به عصر صفویان، دیگر کمتر ملکی مناسبی در ایران بوده است که از آن سلاطین صفوی نبوده و بعد هم به نوعی وقف خاص تبدیل نشده باشد، شاید اثر اقدامات نادری را بهتر متوجه شویم و با دقتی که وی بخصوص در امور مالی داشته و اعتنائی که باجراه پول می‌کرده، و در هر حال، در کسب درآمد متخصص برچسته و روزگار خود برده است، دلایل اقدامات او را در سلطان تحقیق جدی‌تری بنگریم.^۴

چون جای بحث بیشتری در این زمینه وجود دارد، لازم است که فقط یادآوری شود که در قضیه اوقاف، مطالب دیگری هم در میان بود و بکمیج سوء استفاده‌هایی نیز - پس از حمله افغانان و سوزانده شدن دوائر اوقاف بوسیله آنان - به وسیله عده‌ای از رقبه نویسان - بعمل می‌آمد که نادر از آنها آگاهی داشت. نادر به اجرای تمام و کمال دستورهای خویش در این باب موفق نشد و آنچه هم که

۱- جیز فوربز تاریخ نادرشاه افشار، ترجمه ابوالقاسم نامرالملک، تصحیح و نشر علی محمد مجیدالاول، ۱۳۲۱ هـ. ق. صص: ۱۸۱-۱۷۸.

۲- همان کتاب، ص ۱۸۱.

۳- جیز محمدخلیل برشی می‌نویسد که نادر پس از مزاحمت از هند و از میان برداشتن تهماسب و پسرش عباس از دین مبین بیگانه شد و در اوایل حال به بهانه تألیف طوب اهل روم و غیره بعضی از افعالی را که شیعه و شمار شیعه می‌باشد، مثل تفریه دانش خاس آل‌صا حضرت اباعبدالله‌الاسمین علیه السلام، تهدید دشت کربلا در شهر مازام، بر پا داشتن رسم جید عیدیم و جید دروز و غیره از تمام بلاد ظمرو خود موقوف نموده، چادر به یکت شاخ افکند، علاوه دهن نموده که کسی قرآن نخواند، بلکه ندانند باید ایضاً بایستد، چه اگر قرآن راست می‌بود، این همه اختلاف در میان است. جناب رسول خدا واقع نمیشد و شروع به کلمات کفر و زندقه نموده و احداث ظلم و بیاد می‌بایست کرده، به این نیز اکتفا نموده، بنا گذاشت که تمام فقه شیعه را باید به قتل رسانید. جمیع التواریخ، ص ۸۴.

۴- البته از اوقات تا صوب این می‌ترجمی نادر در ضبط املاک و قبیله، یکی هم خراسی مساعد بود که عده از طرف این در آمده اداره می‌شد. رک: محمد مهدی بن محمد رشادالاصفهان، نصف جهان فی تریضالاصفهان، به کوشش ستوده

صص: ۲۵۱-۲۵۷.

۱- لستون، مالک، و تاریخ در ایران، ترجمه دکتر منوچهر اسیر، بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران، ۱۳۲۹، صص ۲۵۵-۲۵۴.

2- Nadir shah, Pp. 268-279.

۳- فارسنامه ناصری، ص ۱۶ این ملاعلی اکبر، در سال تاجگذاری نادر به مقام شایخ ملاذنی مسکنت ناقل شده است.

۴- تاریخ اجتماعی کاشانی، صص ۱۱۱-۱۵۰.

نکته مهم تا همین جا، نوع کارهایی است که به دست این قشر با نفوذ تیسیر می‌پذیرفت. مواجعت با خانواده سلطنتی، تقاضای امضاء قرارداد مستیع، اعلان بی‌اختیاری پادشاهی از سلطنت، تقاضای پذیرش مجدد تخت شاهی، درخواست جایجا شدن شاه مسرور و طبیعتاً عصیان، و بطور کلی مشارکت در امور سیاسی و البته به صورتی که دشواری‌های تیسیرات سریع و شدید را کاهش دهد و مقبولیت اجتماعی بدانها بخشد. هنوز نادر کارهای مهمتری داشت که مشاهده می‌کنیم^۱

در واقعه تاریخی دشت مغان، که نمایندگان طبقات مختلف اجتماع به وقت انتخاب شده‌اند، هر یک نیز به طوع و کره، نقشی را که بر عهده‌شان راگذار برده، ایفا نموده‌اند، باز این روحانیون هستند که سهم اساسی را در اختیار داشته‌اند. چه هم میل نادر بر این بوده که رضای آنها را به عنوان رضایت توده مردم جلب کند، و هم زبان گویا و فصیح جامعه محسوب می‌شدند و طبیعتاً در روزگار خود روشنگرترین و آگاهترین افراد می‌توانستند باشند. سیاهه عده اسامی مردمی که بر سند تاریخی دشت مغان صحنه نهاده‌اند از روحانیون است و برای نمونه نمایندگان کاشان را ذکر می‌کنیم کاشی عبدالمطلب غفاری، میرزا ابوالقاسم شیخ الاسلام، سیدحسین پیشنار کاشان، عبدالکاکم کاشانی و میرزا عبدالقادر کاشانی. در آغاز تشکیل شورای مزبور نیز میرزا ابوالقاسم و میرزا عبدالقادر بر از جمله مفت‌ن نمایندگان بودند که پیام تاریخی نادر را به شورای ابلاغ کردند و بعد هم به‌همراه مردمی چون ملاعلی اکبر ملاباشی و میرزا زکی که هر دو روحانی بودند، واسطه گفتگویی میان او و جمیع نمایندگان شدند.^۲

نادر برای چشم زهر گرفتن از جماعات مختلف حاضر در دشت و نیز روشن شدن تصمیماتش برای روحانیون، میرزا ابوالحسن ملاباشی را شهید کرد و چون دیگر حاجتی نمی‌دید که به لیت و لعل بگذرانند، مانند زمانی که هنوز تهماسب پادشاه ظاهری بود و او به‌فاصله چند روز می‌خواست تکلیفش را بطور قطع معلوم کند، با احترام و ارادت بسیار به همتای همین میرزا ابوالحسن می‌نویسد که «فی‌الواقع همیشه گشایش ابراب بعد از تفصیلات خداوندی به دستاری دعای اقبال میسر و به برکت

و آخرین انجام دید ملاعلی اکبر ملاباشی و میرزا کاشی خطا را برای آوردن حضرت پادشاه روانه ارض اقدس ساخته، ماورین در حیدم ماه صفر او را از مشهد رضوی حرکت و بجانب عراق نهفت نمودند، در عرض راه شیر سلطه پندار رسیدند، توقف و مروض داشتند چون در چنین وقتی که مویه کشیدن نظام از خشم بدرجام بود، چنان‌که صورت نم‌سست فرمان‌رانا اند که ماورین از راه دامغان در مکتب شاهی به مازندران رفته، مهندرات استار سلطنت را که در قزوین بودند، با املیضرت شاه جاس نیز روانه آن سامان و آن خطه زحمت بیان را مفر حرم عرشان سازند، این جداگانه، و مسندرضا نیز یزی، نسخه خطی کاتبانه دانشگاه استانبول، به شماره ۱۳۷۶ ف ۱۳۷۸۲۴، جلد دوم برگ ۳۳۸۷.

۱- راقی شری در باره تیشیفات وارد بر پیردیان کاشان در ابتدای حکومت نادری دارد که هم بواسطت میرزا ابوالقاسم نامبرده، طریق اسطرح می‌پذیرد و رفیع مطابق می‌شود: تاریخ اجتماعی کاشان، صص ۱۵۱-۱۳۸.

۲- همان کتاب، ص ۱۵۱.

۴۴

خواهرش با رضایقی میرزا کسب کند.^۱

آنگاه که تهماسب از عثمانی‌ها شکست خورده و رضایت نادر را برای امضاء موافقتنامه صلح طلب کرده است، سه‌ساله موقع را برای اجرای نیات باطنی خویش مناسب می‌بیند و دو تن از مشاوران خود حسن علی بیگ میرالممالک و میرزا کاشی خطا را به رفاقت ملاعلی اکبر ملاباشی و میرزا ابوالقاسم کاشی، در بازردم ذی‌قعدة ۱۱۳۴ به اصفهان گسیل می‌دارد که نظرهای مخالفت‌آمیز او را برای شاه توجیه کنند و بطور قطع زمینه مهرآمیزی برای پذیرش سالار چشمگیر فراهم سازند.^۲ سفرای حسن نیت مزبور که نتایج مطلوبی بدست نیاورده‌اند، به خدمت نادر سمری گردند و در کاشان است که به تغییر محمدکاکم به شرف عبه برسی شرف می‌شوند و گزارش کارها را به اطلاع می‌رسانند.^۳ آنگاه که نادر به اصفهان وارد می‌شود و با آن تمهیدات زیرکانه و دقیق، شاه زیور را شهر می‌کند، به وسیله همین بزرگان و البته رجال دیگر است که عدم لیاقت تهماسب را حالی می‌کند و بدانها می‌گوید که «چرا چنین مجبور بی‌خردی را در کار رنگ می‌دارند؟ او قدم جرأت پیش گذاشته، تاج و جیقه پادشاهی را از آن تسلیم ما نمایند تا کسی را که لیاقت امر خطیر سلطنت و پادشاهی داشته باشد تعیین نمایم»^۴

و می‌بینیم که چون می‌خواهند نیت خود را به عنوان قصد عمومی اعلام کنند، همان‌ها را وامی‌دارد که به نزد تهماسب بروند و او را از پادشاهی بی‌دخل نمایند.^۵

در این ایام هنوز نادر ذهن روشنی داشت و می‌دانست که چگونگی کارها را از طریق مجرای صحیح و ظاهر قانونی خود انجام دهد. مقامات روحانی نیز لابد در صلاح می‌دانسته‌اند که با دستگاه قدرت همکاری نمایند، و از هرج و مرج و اغتشاش مجدد جلوگیری کنند. هم در این حال، زمانی که نادر از توبال عثمان پاشا سرعصر عسکر عثمانی شکست خورد و احساس نگرانی در اعتماد مردم دوروبر دیده، باز مقرر داشت که ملاعلی اکبر ملاباشی و میرزا ابوالقاسم کاشی شاه تهماسب را از مشهد مقدس آورده و در مازندران، سکنی دادند که مبادا فتح روم مجدداً باز سر رشته سلطنت را در کف کفایت آن گذارد.^۶

۱- تاریخ اجتماعی کاشان، ص ۱۵۱.

۲- جهانگیر، صص ۱۳۸-۱۳۷.

۳- عالم آرا، جلد ۱، ص ۳۵۵.

۴- همان کتاب، ص ۳۱۱.

۵- همان کتاب، همان جا.

۶- همان کتاب، ص ۱۴۵/۱۴۵/۱۴۵. گراییکه پیشتر به مناسبت، ذکر کردیم که میرزا مهدی نظری خلاف این را هم داده است و به تیج او، نویسنده زینت‌التواریخ هم تقریر می‌کنند که چون خان دیشان را منظور آن بود که بعد از فراغ مهیات روم باز حضرت شاه تهماسب را حلال سریر سلطنت کرده و رایت جهانگیری در موای قضای اقلیم دیگر براندازد و در ایام محاصره درازالمدم که کارها

۴۵

کرده بودند.^۱

اعضای کتیم که علمای مازارالطهر نیز البته به جمع روحانیون تمامی صفحات کتور پیوسته و فروع مذنب جعفری را موافق اسلام شناخته بودند.

شاید اگر تغییر احوال نادر حادث نمی شد و آن فجایع باور نگرینی به بار نمی آمد، سیاست مذهبی او پیش و کم با می گرفت و در دوره اخلاف وی از ترکیب و قوت تازه های برخوردار می ماند. جامعه روحانی ایران هم در آن شرایط چیزی از دست نداده بود و ولی می بینیم که این پیشینی ها به وقوع نپیوست و ناراضانی جامعه روحانی شیعی ایران نیز فرصت تشکیل و ابراز صریح نبافت و ترجیح داد که تأثیر شدت وحدتهای ناسنجیده را به مرور بر ملاگرداند.

جنگ آوران

درخشان ترین مظاهر تریخ نادر را باید در زمینه های نظامی جستجو کرد و بهترین صفحات و خصوصیات او را هم در همین محدوده بدست آورد. او بی تردید در فن جنگ، سرآمد بسیاری از بزرگان عالم است و آن چنان مقام بلندی دارد که دست هیچ متقدی به آستان بلندش نمی رسد. اساساً پیشانی او و برصه کشیده شدنش معلول شرایطی است که اقتضا داشته چنین مردی با چنان کفایت و استعداد تعلیمی کند، درخشش فوق العاده وی نیز نماینده آنست که روح جنگجویی و رزم آزمائی بنامه درین مردم ایران جلوه داشته و هرگونه پیشنهاد بیجا و مناسب با دشمن کشی و غرور آفرینی در میدان های مبارزه را استقبال می کرده است. بهر حال اگر دوره نادر مشخصه ممتازی بدست آورده باشد، یقیناً نظام معلول و درست پایه اندیشه های نظامی او را در بر دارد که بی کم و کاست از مطلق های محتوم ذهنی جوامع روزگار حکایت می کند.

گروه نظامیان ایران، در عصر نادر روح تازه یافتند و رشادت تازه پیدا کردند. تکلیک های جدید آموختند و استراتژی های جدید بکار آوردند و البته جنگهای بزرگی برای انداختند و به پیروزی های شایسته ای نیز نائل شدند. اینگونه امور اعتبار رزمی ایرانی و قابلیت فرماندهی نادر را به خوبی نمایان ساخت و زنگار خستگی و بی اعتنائی را از چهره مردان کارزار دور کرد. یقین است که منظور از برآه انداختن، کسکین ها و مجادلات باید توجه پذیر باشد و شیوه های انسانی را در پی داشته باشد. که آن خود بحث دیگری است - ولی حمایت از موجودیت انسانی، یک جامعه و کل هستی فرهنگی و

۱- پیورسکی، تاریخچه نادرشاه، ترجمه رشید پاشی، ص ۹۵.

انفاس میمنت اساس آن فرقه حق شناس، اسباب نفرت و ظفر در پیشگاه حصول جلوه گر بوده است.^۱ و از وی می خواهد که مانند روحانیون دیگر به سپاه وی دعوت کند و موجبات فتح و کامیابی ارتش ایران را بدین ترتیب فراهم آورند. این بار گمان می رود که او تکیه به تیغ نیز و قهر خونریز خود هم داشته که: شمشیر دور به کار بکند و ربه کند! و اگر راست باشد که وی از همین شوری، تصمیماتی برای اوقاف گرفته باشد معلوم است که دیگر به نردبان ترقی، پیشین، به چشم لطف نظر نمی کرده و بدین نحو اشتباه دردناک تاریخی خود را نیز مرتکب شده است.

بهر حال، سیاست خارجی نادر نیز باید شکوه اساسی فرهنگی خود را داشته باشد و مترجمانی زیر دست برای توجیه نظریه های بزرگمشتانه بیابد، و اینکه که شاه می خواهد از همسایه قوی دست و دشمن دیرپا نجیبی به عمل آورد و در پرده راه را برای نفوذ در سریم او بگشاید، عبدالباقی خان زنگنه سیاستمدار پیر و مجرب را به همراه دو روحانی معتبر یعنی سیرزا ابوالقاسم کاشانی صدرالعمدور ایران و ملاعلی اکبر، ملاباشی ایران فاز دربار آسمان قدر به همراهی علی پاشا به سفارت روانه دولت علیه عثمانی^۲ می کند، که البته با نامه همایون و یک زنجیر نیل و هدایای نفیسه اثر جلوس میست مانوس را با صورت آنچه که گذشته است، سلطان عثمانی عرضه دارند و بهخصوص صورت امر معامله را بشروط خسته رکن کعبه، به وی اعلام کنند.^۳

بی شک انتخاب این دو روحانی عاقل قدر نیز نشانه تمایل نادر به اهل صلاح است و تا آن جا که خیر داریم تا رتیکه کارهای او بر مدار عقل و تأمل و واقع بینی دور می زدد، از حمایت آنها برخوردار بوده است. این که مردم شیعی مذنب ایران نمی توانستند یکبار ترک بدعت های تشیع جعفری کنند و از سب و رفق که حقیقتاً موجب شرمساری است، کناره گیرند، بحساب بدی رفتار نادر گذاشته نمی شود.^۴

آن عده از روحانیونی که اندیشه ها و مقاصد نادر را درک کرده بودند، مسلماً با وی همراهی داشتند و جم غفیری از ایشان را می بینیم که به سال ۱۱۵۶ در بغداد جمع شده و بر وثیقه نامه نادر صحت گذاشته اند. قسمت عده نیز همان ها هستند که هشت سال پیش در صحرائی میان نادر را بسلطنت برداشته و به طریح و کره بازگشت خود را از عتاید باطله و آثار مبتدعه شاه اسمعیله تأیید و تسجیل

۱- مجموعه نسخه های خطی خزائن پادشاهان ایران، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، بکر و نیم، صص ۲۱۱-۲۱۰.

۲- محمدشریف ابن ملاصطفی قاضی اردلان، زبده التاریخ سنته ج۱، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه کربلا، به شماره ۱۷۲.

۳- عالم آراء جلد ۱۲، حاشیه صفحه ۳۹.

۴- میرزا محمد کلانتر فارس ملطبی دارد که یکی روز در دفترخانه دیوان توجه گذارندین محاسب و گیر و دادر میرزا شیخ تبریزی مستوفی شاهی بود، می اشتیاز زبان به وطن و اهل خطا و کلمات قبح انگیز است! می گنجد و چون نیست تفر از علمای افغان در مجلس حاضر بوده اند، شدت دستپاچه می شود و خود را به پیروشی می زند تا خطا زری ریح شود روزنامه، صص ۲۵-۲۴.

دستاوردهای مدنی، یک ملت، بی‌وجود پادشاهان همیشه بیدار و شجاع، امکان‌پذیر نیست. باری، ظهور نادر و اقدامات او، به جمعیت آرتشی ایران، روح تازه‌ای بخشید و سستی و ضعفی که در اواخر ایام صفوی بر جان‌ها مانده بود، بکلی رخت برپست و تزیینات تازه‌ای، منطبق بر شرایط جنگهای جدید، برقرار گردید.

این است که در بررسی احوال نظامیان، بتوان رکن عمده‌ای از جامعه ایرانی آنروز، نمی‌توان از اثرهای شخصیتی فرمانده آنان غافل گردید و اقدامات او را چه در زمینه تغییرات کیفی و کمی کار آرتش، و چه از نظر تثبیت موقعیت آن در کل اجتماع نادیده گرفت.

گویا نخستین اصلاحی که نادر در سپاه ایران بعمل آورد، مربوط به سال ۱۱۳۲ باشد که در طی آن به دستکاری در شیوه‌های نظامی عهد صفوی پرداخت و ترتیب سربازگیری جدیدی وضع کرد که جوانان مستعد و علاقه‌مند را به‌صورت جنگیان بکشانند و ایران را بطور منظم صاحب قشون دانسی و تحت‌السلط بگردانند. پس از جنگ دوم با افغانان، اساس این سپاه دانش را با ایجاد جمع قزولان خاصه و توپچان بی‌ریزی کرد و هفت فوج پیاده با اسلحه کانی نیز تدارک دید و بزودی با یاتین فرصت‌های دیگر، رشته این تسهیلات را قوت بخشید.^۱

قشون منظمی که بدین ترتیب استخوان‌بندی اساسی آن شکل گرفت، سربازانی دانشی و لشکریانی مرتب و مطیع نظامات خاص نادر با مقررات معمول و مشابه عصر خود بودند.

۱) شیوه سربازگیری، ابداعی و داوطلبانه، اصول خدمات داخلی و طرز ساختن بسیار سخت و منضبط بنظر می‌رسید، و اما حقوق و اما حقوق و جیره اهل جنگ هم مرتب و کالبی و دانشی بود.

کوشش نادر برای آراستن و مرتب نگاهداشتن سپاه بی‌دلیل نبوده، همه شواهد حکایت از آن داشت که بدون وجود یک آرتش نیرومند، هیچ اقدام مهمی صورت نمی‌پذیرد و به هیچ اصلاحی دلخوش نمی‌توان بود. اختراعات دوره آخر عهد صفوی و زمان ظهور نادر، به درستی ثابت کرد که عمده منطبق زندگی‌گانی توانائی است و بدون قوت، دوام و بقا و حفظ شرف حصول نمی‌پذیرد. نویسندگان نظامی به تفصیل شایسته، وضع آرتش ایران را مورد بررسی و بحث قرار داده‌اند که در اینجا حاجتی به استقصا نیست و آنچه که مربوط به بحث ماست، اوضاع و احوال اجتماعی آرتشیان و نقش آنها در خلال دوره افشاری است.^۲

باقتصادی طبیعت فلات ایران و مقتضیات ایلی و اجتماعی، مردان سپاهی از اکالیف کشور برخوردار می‌شدند و تحت امر یکی از بزرگان محلی خود، به جمع اردوی کشوری می‌پیوستند. طبیعی است که

۱- جنبل قزولان، تاریخ مختصر نظامی ایران، ص ۸۷-۸۶.
۲- کشیش اوف. مخابرات نادرشاه، نسخه خطی کتابخانه ملی تهران به شماره ۱۱۲، ف، برگ ۳۱-۳۶.

در ابتدای کار، عمده حامیان سپهسالار، خراسانیها باشند و به‌رور ایام که مناطق مختلف از قید اسیر یگانه آزاد و فرصت خدمت به‌جوانان سلحشور داده شده، گروه‌های تازه‌ای وارد آرتش گردیدند. البته نحوه پذیرش داوطلبان جدید همیشه به یک صورت نبود و به تناسب موقعیت، مناطق و ضرورت رد و قبول علاقمندان و نیازهای کشور در نقاط گوناگون متفاوت بود؛ اما می‌توان گفت که به نسبت توسعه سرحدات و فی‌الحقیقه گشایش ابواب مملکت، هر بار گروه‌های جدید می‌شدند و به جای خود مورد استفاده قرار می‌گرفتند. این نوع سیاست نظامی نادر نمونه‌های فراوان دارد که به تشریح چند فقره از آن پرداخته می‌شود:

نادر در بازگشت از هندوستان، قسمتی از سربازان را که بشورش زده بود، دوباره مسخر کرد و مقر داشت که موافق چهار هزار نفر از مردان جنگی آن منطقه به‌همراه فرماندهان محلی خود محمد مراد بیگ و غلام شاه بیگ به اردوی او پیوندند.^۱

بدین ترتیب وی موفق شد که هم عده‌ای از زیدگان جنگی، آزموده را از وجود مردان شورشی و عصیانگر دور بدارد، و هم ضمایمی از باب اطاعت حاکم و ابواب جمع او کسب کند.

در تصرف ماوراءالنهر و نواحی آن سوری جیحون، بیست هزار نفر از سواران ترکمن و اوزبک ساکن در بخارا و سمرقند را به خدمت گرفت و فرزند حکیم آتائی وزیر پرتدبیر ابو الفیض شاه را به‌رماندهی آنها برگمارد.^۲

در تسلیم سربازان لرگی، شمشال رئیس آنان دوازده هزار نفر ملازم رکابی به سپاه نادر فرستاد و این را یکی از دلایل تمکین خویش به قدرت متفوق شمرد. تردید نیست که نتیجه پیوستگی هر دو سوری حاکم و محکوم هم، قویتر و موثقتر می‌گردید.^۳ در تصرف خوارزم هم و حضرت ظلال چهار هزار نفر از اوزبک‌های کاری و جوانان اعتباری قلاع خسته خوارزم را سان دیده، انتخاب و ملازم رکاب نصرت انتساب ساخته، به خراسان مأمور گردانید.^۴ از این مقوله فراوان دیده می‌شود که یکی نوع شیوه معمول گردشی و نیروسانی و قوت‌یابی است، و به تعبیری دیگر به مشارکت دادن نمایندگان همه خطه به‌نادر فلات در ساختن سرنوشت ایران می‌تواند منظور شود. این هم واضح است که گرفتن سرباز و به اصطلاح آن روز ملازم، نیاز به وجود شخص شاه در یک منطقه نداشته، و هر

۱- عالم‌آرا، جلد ۱۲، ص ۳۸۸.

۲- علامه تاریخ اسرار سلطانی، برگ ۱۱۳۲، محمدکاظم این تعداد را سی هزار نفر ذکر می‌کند، عالم‌آرا، جلد ۱۲، ص ۵۵۳.

۳- جهانگشا، ص ۳۷۸.

۴- عالم‌آرا، جلد ۱۲، ص ۵۷۴.

اندیشه‌های عمرانی در فرهنگ اسلامی ایران صوفیه را منظر عملی طریقت شمرد و عارفان را با تأیید مکتب‌نگاری متصوفان به خطا آورد.

می‌دانیم که در عصر افشاری زندگی بر مردم ایران ساده نمی‌گذشت؛ ولی این را هم واقعیت می‌دانیم که در دشواریها چشمه از وجود و پیدایش نادر بوده است. اصدمات عمر طولانی، تسلط عناصر بیگانه، نفوذ مهاجمان پیشمار مقدونی و مغول و تاتار و ترک، و تلاکت و استخفاف مداومی که از قبل اعمال و کردار آنها بر جسم و جان ملت دردمند ایران وارد می‌آمده، زمینه نفوذ اندیشه‌های تبلیغ بعد از استیلای مغول را در فکر توده‌ها آماده می‌نمود و آنگاه که از خود بیگانگیها به حالت شدت و انفجار می‌رسید و راهی نیز برای بروز طغیان اندیشه‌ها و تأمل‌ها باز نبود، بتدریج حوزهای تسلیم و رضا پس می‌رفت و جستجو برای یافتن نوعی بازار خرید و فروش و خشنودی در صحنه‌های پنهان درونی و سیر نفس وسعت می‌یافت. شکلی نیست که در طول زمانهای متضادی، تغییراتی در نحوه فکر و مشرب رفتار خلقت پیش آمده و مقتضیات هر محیط و هر عصر، تحولات گوناگونی را در شکل‌پذیری و معنی‌بخشی این مفاهیم کامل ساخته است.

و از اینجاست که نگرش‌های گوناگون پیداشده و تفسیرهای متفاوت بر احوال جماعات نگاشته آمده است. طبیعتی نیز باید بشماریم که اهل مدعا و غرض در همه جا وجود داشته‌اند و گاه نیز ظواهر ربانی آنها دستاویز مناسبی برای خرده‌گیران شده است، و اما آنچه که فی‌العمل صفات شریف درویش حقیقی است و شیخ اجل سعدی به توصیفش پرداخته، در واقع مجموعه‌ای از اطوار پستیده پارسائی، سلامت نفس، زنده‌یاری و درستی و پاکی است که علی‌الاصول با کمال و معنویت حقیقی آمیخته است و سادت فاطمه انسانها را شامل می‌شود و باز صوفی صافی دلی همانند شیخ مویه^۱، چیزی جز این نمی‌گوید و راهی سواي آن نمی‌برد. حتی تا روزگار ما نیز صوفی و درویش در تداول عام یکی شده‌اند و وجود امتیاز ظاهری آنها نیز از میان بر خاسته است.

شاید بقول براون بزرگترین وجهه تصرف را جنبه آزاد فکری آن بدانیم که صوفی حقیقت را در همه مذاهب می‌بیند و معتقد است که راههای وصول بخداه به تعداد افراد انسانی است.^۲ از این نظر باید بگوئیم که دوره مورد بحث ما، بسختی نیاز باطل صفای حقیقی داشته است و سیاست حاکم نیز چیزی جز این نمی‌طلبد. بضمومص که روزگار متقدم بر آن، با وجود همه تظاهرات صوفی مشابه و صافدلانه، بسیار از راه و رسم‌های حقیقی این فرقه دور بوده است؛ بلای، درست است که سلاطین

اقتصادی مورد بررسی قرار داده‌ایم، چه از صنده نظر، بدست آوردن قدرت سیاسی برای تأمین امنیت کشور و تحصیل منابع اقتصادی بوده است و تا او زنده بود، تأییدی نیز حاصل آمد و تلاشهای بی‌گیرانه‌اش موجب تأسیس نیروی دریائی اوزده‌های در شمال و جنوب ایران شد.

درویشان

اگر این راه و رسم، آن چنان توسعه نیافته بود که در عصر افشاری جمعیت بسیاری را به خود متوجه کند، شاید سزاوار گنجاندن در مبحث احوال اجتماعی نبود، ولی با التفات به آنچه که بوده و نفوذی که طریقت درویشی در ایران پیدا کرده، و تأثیراتی که در اذهان توده داشته، مسلم می‌گردد که درویشان گروه مقتدری در ردیف عوامل قدرت بوده‌اند و شیوه درویشی هم، پسند خاطر جمعیت عظیمی قرار گرفته است.

از این مرحله باید به اختصار گذر کرد که بعد از حمله‌های متعدد بیگانگان چگونگی ضرورتی برای مردم ایران پیش آمده بود که از روح خسته و زنجیده خود را بنحوی در توافق با محیط، هماهنگی داده‌اند. قدر مسلم این است که بررسی‌های تاریخی در احوال درویشان و درک چگونگی‌های تشکیل اجتماعی گروه‌های درویش بسیار مشکل است و به نسبت در هر جزو از تاریخ ایران، مورد توجه و توجه قرار گرفته است. درویشی شناسی تطبیقی نیز که سیاید عوامل اساسی تشکیل گروه‌های درویشان را در سرنوشتیها همانند ایران و هند و ماوراءالنهر و عثمانی (ترکیه) مورد تحقیق قرار دهد و نفوذ دسته‌ها و اشخاص مختلف را بر هم - و حتی در خارج از مرزهای حوزه تمدن اسلامی - تفسیر کند، هنوز چندان پا نگرفته است. و با این همه اوضاع حقیقی اجتماعات ایرانی را در خلال قریب‌های طولانی بعد از اسلام، نمی‌توان و نمی‌باید بدون در نظر گرفتن افکار حاکم بر آنها درک کرد و طبیعتی است که از عوامل بسیار با نفوذ معنوی در توده، همین درویشان بودند. کلماتی مانند درویش، عارف، صوفی، پیر، مرشد و اهل طریق آنچنان در فرهنگ ایرانی جا گرفته‌اند که مفاهیم ارجمند و قابل اعتنائی محسوب می‌شوند و نیز گاه آنچنان با یکدیگر مخلوط گشته‌اند که تعیین حدود مرز هر کدام دشوار است. آنچه که فی‌العمل در تواریخ صوفیه در شرح حال صوفیان بزرگ نقل کرده‌اند، بینه در مورد اهل قهر حقیقی صادق است و آنچه که درویشان وارسته را بااست، با تراجم احوال صوفیان مشابه است. ما حاصل آن که صوفیان نامی به زندگی درویشی شهر بوده‌اند و درویشان با کدل در کمال علو نفس و استغای طبیعت، به اهل تصرف می‌پیوسته‌اند. و به تعبیر دیگری هم می‌توان با نفوذ عمیق

۱- ابو سعید صفای صوف را برپندارد، در جواب گفت: «از آرزوهای خود روگردان و آنچه در دست‌داری فروگذار و به آنچه پیش می‌آید تن در ده»؛ سایکی، تاریخ ایران، ترجمه نصر داهی، جلد ۲، ص ۲۲۷.

۲- براون، تاریخ ادبیات ایران، جلد ۲، ص ۲۱۷.

هم او که مناطق متعددی از ایران را دیده، در همه جا تا به سرقت ترضیحانی در باب این گروه می‌دهد و می‌نویسد که شهر با شکوه تیموری نیز تکیه و خانقاهی مخصوص در اویش داشت که از زمان الخلیف یک ساخته شده است.^۱

این خانقاه‌ها در بیشتر شهرهای ایران بوده است و هست و در همه حال هم می‌توان گفت که به کرامت درویشان وابسته نبوده، بل بیشتر از همه تکیه گاهی عاطفی برای مردم می‌پناه محسوب می‌شده، تا جایی که می‌توانست با به بیان کناییدن شیوه‌های سلوک بزرگان طریقت، آداب زیستن در جوار متاعب محوم را بدانها بیاموزد. البته اهل غرض نیز می‌توانست‌اند از اقبال عامه به خود استفاده کنند و با به راه انداختن جمعیت‌ها حتی در نظم صومعی ایجاد اختلال نمایند. و به تعبیر امروزی امر به صورت یک باشگاه حزبی از آن استفاده نمایند.

قبول عام جماعت درویشان در این دوران بسیار زیاد بود، و بشرحی که بدان خواهیم پرداخت، وجود آنها در موارد بسیار، موضوع سخن‌ها می‌شد و از کرامات و معجزاتشان بکرات بحث بیان می‌آمد. محمد کاظم در بیان احوال نادر می‌نویسد که در سال ۱۱۵۲ در چهارباغ مشهور به خلدبرین سنده، سان سپاه می‌دید و جمعی بزرگان ارتش ایران را به سلام فراخوانده بود که ناگهان مشخص سپاه چهره میانه بالایی یگانه‌ای را دید که در پائین صف و بین جزایر چنان است، اندر تقصص احوال وی دریافت که قفیری از بلاد دکن است و در خدمت درویش و جوکیان آن منطقه بسر می‌برد و چون آوازه آمدن نادر به هند برمی‌خیزد، محمدشاه دستور می‌دهد که جمیع اینگونه مردم را به نزد وی آورند و در چاره کار از آنها استعانت جویند. حاصل تلاش اینکه واسطه این فن که مشهور به کتانور بود بهمه بنده و بکثیر دیگر مقرر فرمود که به اردوی صاحبقرانی وارد و شکل و شمایل آن حضرت را ملاحظه و از خاک نملین یا از خاک سم ستر که در محل سواری صاحبقران شتی برداشته، به نزد درویشان بریم که به علمی که دارند، عمل نمایند.^۲

مشکل می‌توان تصور کرد که مردی چون نادر که بفیرب شمشیر تاج و تخت را بدست آورده بود،

1- Voyage en Turquie et en Perse, Vol. I. P. 234.

ممن شخص می‌نویسد که نادر به درویش اختاء می‌کرد ولی یکبار به واسطه ظلم بسیاری که به خلق روا داشته بود، کسی از این گروه کویت که نوشته‌ای با این عبارات به نادر می‌فرستاد: ماگر تو خدائی مانند ما حل کن، و اگر پیاپی ما را به سوری سلاست و صلح صیر باش، و اگر شاهی خویشینی به مردم عرضه بداد و از خیرهای و درانی دوری نگزین، نادر پاسخ داد که: من به خدایم که چون او رفتار کنم، و نه پیشتر که طریقی سلم و امان بیاموزم و نه سلطانم که سمادت ارزانی توده دادم، من نمایندۀ مهر و خشم خدایم که بر مردم ستمم فرود می‌آید، در. کت. همان کتاب، جلد ۱۱ ص ۴۱۴-۴۱۳/ این داستان را از اساس فریزر نقل کرده است.

۲- ظالم آراء، جلد ۱۲، صص ۳۹۱-۳۸۹ این شیوه از دفع نیز دوستان انسان را می‌اجبار بیاد تدابیر شاه سلطان حسین و هواداران او برای نابودی افغانان غلوه می‌اندازد.

صغری اساساً خود را صوفی قلندار می‌کردند و به وصافی ضمیر نیز تخلص می‌یافتند، و شنیده شده که برخی از آنها گاه بر صورت درویشان خود را می‌آراستند و نه بر سیرت ایشان، و اما آثار تزیین بر احوال آنها و عیالشان، بسیار از این ظاهر آرائی‌ها جدا بوده است و به قیاس آنها، مردمی که به مشرب اهل قهر افتخار داشتند و راهبانی در یوزه پیشه می‌نمودند که واگر بیم و باکی از قدرت مشایخشان نمی‌بود، را حروان خطر ناکی می‌شدند.^۱

چنین جماعتی در عصر افشاری نیز به فراوانی یافت می‌شدند که البته با مهارت بسیار عزرا نشینی و گریه گیری اختیار می‌کردند و خود را در زمرة پاگان معرفی می‌نمودند.

محمّل بود که مدتهای دراز با موضعی زنده در یک جا بنشینند و از این راه شهرت بیسابقه‌ای پیدا کنند.^۲ جمعی دیگر نیز از راز کارهایی که به درد خانوادها می‌خورد، آگاهی داشتند و در طریق جلب توجه توده ساده دل و نفوذ در زندگی آنها مجرب شده بودند، این‌ها هنوز در این عصر لباس خاص خود را بر تن می‌کردند و غالباً کد و قلپانی خشک شده‌ای را با زنجیری در دست می‌گرفتند و طلم خود را هم در آن می‌ریختند، انکار نباید کرد که برخی در تبحر بر ادویه استاد و شبیه شارالارهای اروپائی هستند که ادعا می‌کنند با خواندن اوراد و عزائم، انسان را از گزند نیش افعی و صغرب در امان نگاه می‌دارند.^۳

البته این گروه دودیش‌نما را با درویشان حقیقی اشتباه نباید کرد. ولیگردان و دیروز پیشگان در همه اعصار و در همه کسوت‌ها هستند و تزیین و ریا نیز خاص گروه معینی نیست، منظور عمده در این بحث نشان دادن شکل و وضع درویشان دوره افشاریه است که تزیینی که ملاحظه خواهد شد، تفرقه‌های عده‌ای در میان مردم داشته‌اند.

و اما عصر نادری با تهید و حدت ارضی ایران، وسیله انقباض افکار و معنویات را خوبتر فراهم کرد و به خصوص با روی آوردن به سوری مناطق شبه قاره، امواج تازه‌ای از رسم و راههای دوریشی را به جانب ایران برگردانید، و صداقتی که با تعوی ساختن جیب و کیسه اهل ایران، یک نوع ریاضت‌کشی و قهراندوزی اجباری و نو به آنها آموخت، این است که مشاهده می‌شود نفوذ درویشان در همه ایالات ایران برقرار است و همه طبقات اجتماعی از عالی و دانی از شیوة کار آنان استقبال می‌کردند. اثر در سیر سفر از بغداد به بصره می‌نویسد: «به یک منزلی دجله و نزدیک کوهستان Zameini که مرکز ایران است، رسیده بودیم که سه درویش هندی به ما پیوستند، اینها برای زیارت قیور ائمه می‌رفتند.»^۴ و باز

۱- سفرنامه درویش، ص ۱۲۲.

۲- تاریخ نادرشاهی، برخی حالات شاه شرف شعلی، صص ۱۵۹-۱۵۵.

۳- سفرنامه درویش، صص ۱۳۲-۱۳۲.

4- Journal de mon Voyage, F. 26.

خمر صیانت صفی میرزای دروغین می نویسد که: «اما مردی بود که در کمال حیا و عفت و در غایت وقار و تمکین... که بعضی از معارف به یقین او را شناخته که از مشایخ عباسی سکه گرایی واقعه در کوه کیلبره ایراد و چند سال گنگام و عاقبت از مسکن غیب در عرصه ظهور باین آب و رنگ و فسون نیرنگ خرام نموده، الهدهد علی الراوی و بر باقی ششبه الطلم عندالله، اما ترکی را نوربر نموده بودا لهجانش فارسی بود، عاقبت در دهشت ملثت از تخت مسدس به تریح جنازه مستقل شده»^۱

میرزا مهدی در بیان حوادث سالهای ثورت ایران، از سید حسین نام قلندری یاد می کند که از فراه به قندهار رفته، مدتی در قندهار در یوزه گری می کرده و از آنجا در کسوت درویشی همراه افغانان به اصفهان آمده است و پس از قتل صفی میرزای موصوف میان جماعت جوانکی رفته و خود را عباس میرزا برادر شاه سلطان حسین معرفی کرده است، عده ای از اطراف بر سرش جمع شده اند ولی چون و کارش مایه ای نداشت حجاب آسا بهرای ریاست سری بر آورده، باز سر بگریان عدم کشید و شمع دولتش چون از صدق فروغی نداشت زود پایان رسید»^۲

هم او در احوال صفی میرزا اشارتی دارد که در محرم سنه ۱۱۴۳ در لباس درویشی وارد شوستر شده بود ولی واز آنجا که عقل مردم در چشم ایشان می باشد، جمعی الزام او را دیده، می گفته اند که چشمهای این شخص در نظر ما بجشم آن صفی میرزا شباهت دارد، شاید او باشد! و او تحاشی داشت»^۳

کار این صفی میرزا البته بسادگی سرانجام نیافت، چون او وقتی به هویزه و از آنجا به اراده بصره، به بغداد فرار کرد، اولیای دولت عثمانی برای مطامع خویش، او را به اسکو داروی بردند و پس از مدتی بشهر سالونیک منتقلش ساختند، همین شخص است که دوازده سال بعد، با عنوان ادعائی خود بحمایت ترکها به ایران برمی گردد و فتنه ها برمی انگیزد.

در شمار وقایع همین ایام، زینل نام قلندری از لاهیجان است که فرزند ابراهیم توپچی بود و با عده ای از قلندران رفیق شد واز کلاه نمد و پوست تخت بهوس افسر و سریر و از جریده و شاخ فقیر بشکر علم و فقیر افتاده و از چادر قلندری پا به خرگاه دارائی سلطنت گذاشته»^۴

به ادعای پسر سلطان حسین خود را اسمعیل میرزا نام نهاد. جماعتی از صوفیان رشوند و دیلمان را گرفت، رایت تحکم افراشته داشت، دیلمان و رانکوه را نیز به تصرف در آورد و تا مدتی اسباب زحمت حکام و سپهسالار ننگابین و گیلان بود. جالب است که وقتی هم از گیلان گریخت و از طریق

۱- همان کتاب، همان جا.

۲- جهانگشا، صص ۱۷-۱۸.

۳- همان کتاب، ص ۱۷.

۴- جهانگشا، ص ۱۸.

به اینگونه اعتقادات توجه داشته باشند ولی در شرح احوال حکام دیگر قبل و بعد از او، به نمونه هایی از اعتناء صحیحانه و راسخ آنان برخورد می کنیم.

موضوع قابل توجه این است که درویشی در اساس ربطی به مذهب سنی و شیعه نداشته است و پیروان هر دو طریق، عقیدتی جازم نسبت به مرشدان خانقاه ها ابراز می نمودند.

فسائی در ضمن حوادث مربوط به تسخیر شیراز بوسیله افغانان می نویسد که محمود فوجی از افغانها را برای تصرف شهر مأمور کرد ولی میرزا عبدالکریم درویش شیرازی از قصد او مطلع شد و بهمناسبت درویشی که شاه محمود خود را از طریق سیر و سلوک بهره مند می دانست و دست توکل به میرزا عبدالکریم داده بود، محمود را از انقاد سپاه بجانب فارس منع فرمود که شیراز خاک اولیاست و گاهی از ولی حق خالی نگشته، مردمی فقیر و درویش متش دارده^۱ و بعد از او می خواهد که تعدادی اندک از اهل سپاه را در خدمت و حاکمی عاقل، روانه شیراز کند و مردم را به اطاعت خود بخواند. این تدبیر به نتیجه رسید و محمود طبق توصیه مرشد خود آقاخان و امایلی خان شاملو را به ترتیب به ایالت فارس و حکومت لارستان منصوب کرد.^۲

در همین روزگار تسلط افغانها، میرزا عبدالنسی منشی بهبهانی که ناظر بر حوادث بوده و سوانح مربوط به منطقه و شهر خود را با حوصله و ظرافت بسیار بقلم آورده است، ذکر می کند که شخصی صفی میرزا نام از ناحیه بختیاری ظهور کرد و محمدحسین خان حاکم آن ایالت طوعاً و با مصلحتاً ادعای او را درست جلوه داد. آن عده از مردم هم که طالب فتنه انگیزی بودند و با حقیقتاً بدودمان صفوی عشق می ورزیدند، بدور او گرد آمدند تا آنجا که پس از آنکه مدت شوشتر و کوه کیلبره و دزفول و دورق او را تسلیم شد و جمعی از الوراط خود را موسوم به صوفی و فی مابین ایشان نظر بهم چشمی نامی روی داد، از این رهگذر قضا کارگر و اهالی دست آباد و گرگر، به سمایت یکدیگر استیصال یکدیگر را کمر بسته، خرابی زیاده روی نمود»^۳

خلاصه اینکه دیدبای بهم رسانید و کسانی را بعنوان اعتمادالاوله، صدرخاصه، ایشیک آقاسی باشی، ناظر بیوتات، وکیل الدوله و غیره خود برگزید و پس از تسلط بر بهبهان، آنجا را مقر سلطنت و توقف نمود. اما پس از چند ماه به سبب اتفاق و تدریجی اندامیهای الوراط صوفیه و غیره و تازه بهمنصب رسیدگان فی مابین او و بعضی از ریش سفیدان زنگنه و بیگلری^۴ حلفیانهایی پیش آمد و عاقبت موجب زوال حکومت و قدرت یکسال نیمه او شد. عبدالنسی در زمینه خلیقات و

۱- فارستانه، ص ۱۶۶.

۲- همان کتاب، همان جا.

۳- بدایع الاخبار، نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا، ذیل شماره 10978 Or. برگ ۳۵-۳۴.

۴- همان کتاب، همان جا.

محمد کاظم از ادعاهای سام میرزای مجهوئی که در سال ۱۱۵۶ علیه حکومت، فتنه برمی انگیزخت، چنین یاد می کند که او خود را پسر شاه بهمانسپین شاه سلطان حسین صفوی قلنداد می نمود که در هنگام محاصره اصفهان گریخته و به سمت آذربایجان روی آورده است و در ورود بهاسمش (باصمخ؟) که قریه ایست از توابعات تبریز که در دو فرسخی می باشد، در نیمه شب وارد آن محل، از دور و شتافی بنظر ما رسید. چون وارد آن مکان گشتیم سه نفر درویش ژنده پوش را بنظر درآوردیم که نشسته با هم بزمی داشتند. سلامی کرده، نشستیم و آن سه نفر درویش بعد از محبت بسیار می گفتند: مرگه اراده زندگی داشته باشید، از این نوای خود را به قیرم و قیان لوگی کشیده، در آن مکان دخول و خروج شما آشکارا خواهد شد، ظاهر ساخته بعد از مدت سی سال، بهر طرف که میل نمایید فتح و فیروزی با شما خواهد بود. این گفته، آن سه نفر بگو شمای زده بدر رفته،^۱

و معلوم است که این نوع سخنان چه مایه طردارانی داشت و بحقیقت تا چه پایه موجب جلب و جذب نفوس می شد، که اگر مدعیان حکومت خود درویش نمی بودند، ستون اساسی ادعاهای کاذب خویش را گنگار درویشان خیالی می دانستند!

پس از درگذشت نادر نیز اینگونه حوادث تکرار می شد و اهل قدرت، خواه بهجت استفاده از ثبوت دروایش در انقاس عوام و خواه بواسطه اعتقادات شخصی خود بدرویشان اعتنای بسیار بدانها کرده اند و شاید بتوان گفت که همانند وسیله تبلیغاتی مؤثری، از تلقینات آنها بر روی خود و توده ها بهره برده اند.

گستاخه در شرح حال احمدخان ابدالی (درانی) که امیر معتمد دربار نادری بود و پس از پیوستن به شاه و انجام خدمت های نمایان، بر تبه بسیار و صحتی و ندایی او رسید و بعد از هلاکت نادر، اعتبار و توانائی بسیار بهم رسانید و بر قندهار و هرات استیلا یافت و چندین بار نیز به هندوستان لشکر کشید و غنائم بسیار بدست آورد، می نویسد که مقارن ایام مرگ نادر، در نزدیکی خیرشان درویش عاقبت اندیشی با کلاه پشمی در سر، به احمدخان برخورد و بی اندیشه سلطنت نادری که او گفت که در ناصیه تو آثار پادشاهی بنظر من می آید،^۲ و بعد، از او توب کرپاسی خواست و خیمه و بارگاهی برایش دوخت و ورودی بر آنها خواند که احمدخان را مضحکه آمد. اتفاقاً پس از سه روز از گذشت آن واقعه، نادر بقتل رسید و احمدخان با جماعت افغانان راهی قندهار شدند و در عرض راه سرگردگان با یکدیگر اتفاق کردند و خان موصوف را به سرداری قبول نمودند، دسته عطفی هم چندند و بجای جقیه

که دم و ماسوله به خلخال وارد شد، در همه جا هوادارانی از شاهزادگان و دیگر مردم پیدا می کرد. عاقبت هم جماعتی از همان شاهزادگان که با روسیه متفق بودند و از بی حسابات قلندر به تنگ آمده بودند، بر دفع قلندر مصمم گشته، در ماسوله بر سر او ریخته، او را کشته سرش را برای سرگردگان اروس بردند.^۱

در خلال همین سالهاست که محمدخان بلوچ علیه نادر قیام کرد و پس از شکست نبرد شیخ احمد حاکم یکی از فلاح لار پناه برد. این شیخ احمد، پیر محمود و اشراف افغان بوده است و وقتی بهمانسپ قلی خان جلایر برای سرکوبی او و دستگیری محمدخان، بمحاصره قلعه پرداخت، مدافعه ای بلخ به عمل آورد. سرانجام هم که قهر و جبر قلعه مفتوح شد و محمدخان و شیخ احمد اسیر و دستگیر شدند و صحب اموال فراوان بدست خان بهمانسپ قلی آمد که هم و هم و قیاس از احصای آن حیوان است و این حقایق از زبان میرزا نظام الدین نیشابوری که در آن جنگ حاضر بود و مرد فاضل و عالم راستگو بود، نقل آمده،^۲

در چند سال اول استقرار سلطه نادری، که آرامش بر همه جا حکمفرما بود، طبیعتاً سرچشمه بان داخلی، مجالی و زمینه ای و با دلی برای آشوب آفرینی نمی دیدند، ولی بهمرور احساس نفس و ترلزل در ارکان متین حکومتی، از سرنو دیده می شود که جماعت های مستغنی درویشان و صوفیان بحرکت درآمده اند و تحت همین عنوان و با به تغییر یکی از مورخان عصر: بعد درویشی اگر هیچ نباشد، شاهای بسیارزه با عناصر نیرومند قدرت حکومتی برخاسته اند.^۳

نخستین شورش از این زمره را متظاهری در لباس فقر بر پا نمود که وقتی نصرالله میرزا برای سرکوبی طبیان خوارزم بدان صوب عربست کرد، در مرو به استحضارش می رسانند و که شخصی مجهول الحال از او بملاقات در لباس درویش وارد بلخ و ادعای امامت و ظهور معجزه و کرامت کرده، جمعی کثیر از ترک و تاجیک (به اوا گرویده و جمعی از قزلباش بقتل^۴ رسیده اند که البته دستور قلع و قمع او و هوادارانش صادر می شود و کار پایان می رسد (سال ۱۱۵۵/۱۷۴۲).

۱- همان کتاب، صص ۱۸۰-۱۹.

۲- محمدعلی بن محمدصادق حسینی نیشابوری، برآیند اقصاء، نسخه خطی کتبخانه موزه بریتانیا، ذیل شماره ۱۱۹-۱۸۰ برگ 1884 Or.

۳- نویسنده گستاخ، خلاصه تاریخ احوال حلاطین از ابتدای سلطنت کیومرث بوده باشد تا اواخر تهماسبی شده قاجار برگ ۱۳۵.

۴- همان کتاب، برگ ۱۱۴۳. مینورسکی در باب همین شخص می نویسد که در ماه تیرال درویشی در بلخ طبیان برگرفت و گروهی از خراسانیان و قزلباش را بهلاکت رسانید تا آخرالمراسم و محبوس شدند. تاریخچه نادریان، صص ۹۲-۹۱. این واقعه را میرزا مهدی با تعلیل تمام ذکر کرده و تومذ حقیقی شخص مجهول الحال مزبور را که در لباس درویش واردانند خود و از آنها عامد بلخ گشته، در آستانه مقدسه شاه مردان که نزدیک بلخ است، ادعای امامت و اظهار معجزه و کرامت کرده، خوب شرح داده است: جهانگشا، صص ۲۹۳-۲۹۲.

عیاران

حکایت عیاران در کشور باستانی ایران پیشینه درازی دارد و گویا یکی تعیین تاریخ دقیقی برای پیدایش شیوه عیاری و اجتماع عیاران کار مسیری نیست ولی اگر به مفهومهای گوناگون آن که اشتغال بر پهلوانی، زیردستی، چابکسوزی، جاسوسی، راهزنی، جوانمردی و از این قبیل دارد، توجه شود، تردیدی بجای نمی‌گذازد که بقدمت انسان متقدم، سابقه پیدایش کنش در روزگار بعد از اسلام نیز مفاهیمی مترادف با اخوت و مردمی و فداکاری را حفظ کرده و با وجود دخول مردم ناسزاوار در رسته و فن عیاری، بیش و کم مضامین اساسی خود چون خیرخواهی و ثنوت و حمایت از مظلومان و بلاکشان را محفوظ نگاه داشته است.

محقق عیاری یکی از طرق تربیت قدیم بود و عیاران اصول و روشهای مخصوصی برای جذب و قبول و تربیت قبیان داشته‌اند، و این خود نشانه جای‌گیری آنها بعنوان یک جمعیت شناخته شده اجتماعی و پذیرش شیوه‌های عمل آنها، در قالب فرهنگ مردمی محسوب می‌شود. مقررات و نظامات حاکم بر حیات عیاران، بندریج و از اواخر قرن دوم هجری پیدایش یافته شده و مکاتب ثنوت را بوجود آورده است.^۱ اینها به مدلول قابوسنامه:

اصل جوانمردی بر سه چیز استوار است: یکی آنکه آنچه بگویی بکنی، دوم آنکه راستی در قول و فعل نگاهداری، سیم آنکه شکیب را بکار بندی، زیرا که هر صفتی که تعلق دارد به جوانمردی، در زیر این سه چیز است.^۲

مشاهده می‌شود که در تاریخ سراسر دشواری ایرانیان، حقیقتاً اعتماد بر اصول مزبور ضروری می‌نمود و جبر زمانه خود مؤید پیدایش عیاری و نگاهدارنده نوامیس با اعتبار انسانی آن بوده است. با توجه به آنچه گذشت و رعایت این معنی که غرض از تحریر مقال، مشاهده جزئی از حیات اجتماعی ایرانی عصر افشاری و شناسائی جنبه‌های گوناگون هویتی او است، به مصداقهای عیاری در این دوره توجه می‌کنیم و از زبان نویسندگان مفهومهای متعددی را - که گاه با هم سخت در تناقض قرار می‌گیرند - مورد بررسی قرار می‌دهیم.

امر مسلم آنست که عیاری، حرفه‌ای بوده است و اشخاص علاقمند نیاز بدیدن دوره‌هایی برای آموزش فنون خاص داشته‌اند، و همانگونه که در هر طریقتی، به طبایع گوناگون روی می‌آورد و گاه خصوصیات و خلیقات شخصی خویش را بعنوان میراث حرفه‌ای مستحب، به معرض دید می‌گذارند

بر سر او نصب کردند و به اسم احمد شاه وارد قندهار ش ساختند.^۱

همین شخص، در بیان حوادث روزگار زندگی جانشینان نادر، از درویشی، بنام شفیعی ابرو^۲ نام می‌برد که به ابراهیم خان، برادرزاده نادر افشار، می‌ورزید و به اصطلاح والو را نظر کرده، خود ساخته بود. این شفیقا که وصاحب تسخیر و در علم تکسیری نظیر بوده، نقشی به ابراهیم خان عطا می‌کند که در مقابل با اعداء آنرا بر علم بندد و روبروی لشکر مخالف نگاه بدارد، چون اعداء، بمحور دیدن آن، توانائی مبارزه را از دست می‌دانند و طبیعتاً فتح را از آن دارند، نقش می‌گردانند.

ابراهیم خان در واقعه جنگ با برادرش علیقلی خان (عاداشاه) که میان سلطانی و زنجان اتفاق افتاد، از این نقش استفاده کرد و آن را بر سر علم نصب نمود و بمقابل لشکر علیشاه نگاه داشت. بمحور این عمل نصف لشکر بدون جنگ و جدل بطرف ابراهیم خان مایل و رفته ملحق شدند و باقی لشکر خود بخود متفرق^۳ گردیدند.

علیشاه نیز که کار را زار دید از محرکه روی برگردانید و کمی بعد بدست برادر اسیر و مکحول شد. کرت دوم، این نقش در مبارزه ابراهیم خان و امیراصلان خان سپهسالار و حاکم آذربایجان که پسر عمه نادر هم بود، مفید افتاد و در حوالی مراغه، وقتیکه لاقی فریقین روی داده، سپاه امیراصلان خان، بدین علم دچار تزلزل گردیدند و دگرپاره جمعی به ابراهیم خان ملحق شدند. خان که از شجاعان نام برده و به رشادت و جرأت خویش اطمینان بسیار داشت، از تلاش بهرهای بگرفت، ناچار بکوهستان قراچاداغ فرار کرد و در همانجا دستگیر و ذلیل شد.^۴

اینکه سخن بسیار از گروه درویشان و مشرب درویشی می‌رود، نباید این نکته را به اذهان متبادر سازد که حقیقتاً سیرت اهل قفر، گسترشی سوارار داشته است؛ با وجود دو قرن ونیم سلطه صفویان ربائی و اعران و انصار آنها - که عرصه را بر صوفیان حقیقی تنگ کرده بودند و با شدت عمل و سختگیری در تعصبات مذهبی، خلاف طریقت رفتار می‌نمودند - هنوز جایی برای بروز و ظهور تصوف راستین باقی بوده است.^۵

۱- همان کتاب، ص ۱۶۰، داستان احمد شاه ابدالی مغنفر از اینهاست که گفته به ذکر آورده است، و اما وجود درویش و نفوذ آنها بر اشخاص اهل عالی و دانی را می‌رساند، و اینکه هنوز نود به میثبات ناشی از آنان، سخت توجه بوده است.

۲- مدرس رضوی در تعلیقات کتاب افزوده که باز حال این شخص چیزی بدست نیامد جز آنکه در ذیل ولاح السنین جاثون آبادی (نسبه خطی مسلم) است که آخوند شفیعی ابرو در ۱۱۶۱ درگذشت، همان کتاب، ص ۱۹۰-۱۸۸ آمده است.

۳- همان کتاب، صص ۲۷-۲۸.

۴- همان کتاب، صص ۲۹-۲۸.

۱- فرهنگ معین، ص ۲۳۱۷.

۲- قابوسنامه، نقل از فرهنگ معین، ص ۲۳۱۷.

آنها، امر تازه‌ای نیست و در همه ازمه نظایر بسیار بخود دیده است. و اما بودن الگوها و اسوه‌های برجسته، پر پدیده‌های تقلبی و ظاهری بی‌شک تفرق می‌یابد و چنین بی‌بها را دیر با زود از میدان بدر می‌کند و ارجح و اعتبار کالای درست و صواب و مناسب را می‌نمایند.

به گمان ما زندگی شخص نادر در ابتدای جوانی و صفوان شباب چیزی در حدود همین عواری است، او که فرزند مرد تهیدست گله‌داری بود که در عسرت و حسرت می‌زیست و مطلقاً هم زندگی خود و اهل منطقه‌اش را دستخوش شرارت‌های ترکمانان غارتگر می‌دیده، نمی‌توانسته است که خواسته‌های طبیعت نیرومندش را ندیده بگیرد و حالی که مایه‌ای و استعدادی و قوتی خدا داد در نهادش بود، عاطل بنشیند. در این دوره او هنوز جزو مردم خویش است و از قماش ملت محسوب می‌شود، طعم سلطه قاهر و بی‌حساب را می‌چشد و برای حفاظت خود و اطرافیان، نیروی از غارت زگان ندارد که می‌بیند و جست و گریخته عیاری پیشه می‌کند. زندگی او در این مرحله با حیات دلاور سبزان، پیغوب، همانند یهائی دارد و تلاش‌هایش نیز برای بدست گرفتن قدرت برای قطع نفوذهای مخرب یگانگان طریق مبتنی را می‌پیماید، هر چند وسایل مختلف است؛ اما نهمست ما یکی است و نتیجه‌ها نیز با همه اختلافها نزدیک!

گذشت از زندگی نادر - آنهم در ابتدای کار و آمدن او به صحنه - نمونه‌های دیگری هم از زندگی عیاران در دست است که بشیوه‌های مختلف عمل می‌کرده‌اند. محمد کاظم در واقعه تسلط غلزان بر اصفهان، و اندکی پیش از آن که ملک محمد محمود سبزان شهید را در اختیار بگیرد، از حاجی محمد نامی که از مردم کوپه‌پایه شهید بود، نام می‌برد که چون خبر تغلب افغانان را شنیده، فریب در پیست، سیصد نفر از پهلوانان را به دور خود جمع کرده و در اواخر سال ۱۱۳۴ علی‌قلی خان حاکم شهر را به قتل رسانیده است. در همین گیرودار که شهرت هرج و مرج در همه جا پیچیده بود، ملک محمود به مرافقت تسخیر شهید می‌افتد و حاجی محمد اینگونه صلاح می‌بیند که در آغاز با او مدارا کند و بوقت مناسب، وخطر از مهم او فارغ سازد؛ ولی ملک نیز که موضوع را دریافته بود، روش مدارا را از دست می‌دهد و با او به درشتی رفتار می‌کند. حاجی محمد این‌بار بخانه می‌آید و فرمان می‌دهد که وهرجا و هر مکان که دزد و چار و اداوشی بود جمع نمودند، بقدر چهار پنج هزار نفر از اجامه و لوطی ارض اقدس بر سر آن مجتمع گردیده.^۱

ماحصل این که جنگ در گرفت و بی‌وفائی پهلوانان، حاج محمد را ناچار به فرار کرد و پس از

و با بنا به ضرورتها، شیوه‌های عمل دیگر گزینای انتخاب می‌کنند، در فن عیار نیز تناقضاتی موجود است. اسامی کار، تحلیل اثرهای عمومی این خوبی‌ها و بدیهاست.^۱

محمد هاشم آصف، نویسنده رستم‌الترایخ، در توضیح وضع اصفهان در اواخر عهد صفوی می‌نویسد: «اصفهان بلکه همه ایران مانند طریقه‌ای مهتر شد. خلاقین بشیرینی در هم افتادند و هر کس به پهلوانی و شب روی که می‌توانست از زن و دختر و مال هر کس محظوظ و مثلند بشود، کوتاهی نمی‌کرد و صفحه دلکش سیاست را با دبی تمیزی از بساط ریاست برد و خط احساب را نشتر جور و ظلم از صفحه روزگار سترد. همه اهل آن زمان به ناز و نعمت چنان پرورده و مست و مملکت شده بودند که از دستبرد همدیگر مانند اشتران مست و گاوان جنگی، همه پریشانحال و دلشنگ و اکثر اهل زمان پهلوان و کشتی‌گیر و شیک‌گرد و مکار و عیار و دند بودند و بهر خانه و بهر سرائی که زن یا دختر جمیله یا پسر جمیلی و با اسب و استر راه‌روی سراغ می‌کردند، می‌رفتند و به پهلوانی و شتروری و چالاک‌ی بفرین عیاری آن را می‌ریزدند و کام خود را از آن حاصل می‌نمودند، هر قدر که می‌خواستند! بعد از مدتی می‌بردند آن را و به مکان خود می‌نهادند، چنان پهلوانانی بودند که اسب یا اشتر بزرگ چو را از دیوارهای خانه‌ها می‌بردند و بر دوش گرفته، می‌دویدند و تا ده فرسنگ می‌دویدند.^۲

هم او بدنبال ذکر این مطالب، اسامی بعضی از پهلوانان دوران را که نامی و مشهور بودند، چون پهلوان حسین مارزانی، با فریو پیشتاب و محمد علاف کرلبنانی و غیره می‌آورد و از توضیحات وی بخوبی پیداست که این گروه تهمین نمایان، فی‌الحقیقه قدرت و زور بازو را در خدمت مطالع کوچک انسانی خود نهاده بودند و راستی راه، آن روزگار، اقتضای اموری زین پیش نداشته است.^۳ اراذل و اوباش طبعاً هر جا که اوضاع را مناسب حال خود ببینند، به بهره‌گیری از امکانات می‌پردازند و با شیوه‌هاییکه ظاهراً تناقض با احوال و خواسته‌های عمومی نداشته باشد عمل می‌کنند. دیدن دزدان و جانیان در لباس حاکمان، حقه‌بازان در کسوت دانشمندان و ناجوانمردان در جامه شریف کشیان و امثال

۱- در فرهنگ ایرانی، خصایر بسیار آراسته‌ای از جباران ترسیم شده است، آنچه که حتی با خورهای ظاهراً یگانه چون همره، ماسپورانه، و به‌عنوان راه و دوروز حیره و ماسکندرامه و غیره، داستانهای مهتر نیم عیاره و با عصر و انبوه را جلوه می‌دهد، در اسامی از منابع غنی تمدن ایرانی برای قهرمان‌سازی و به بازی گرفتن قدرتهای قوی و سرکش، و در واقع یک نوع طنز زبیرکانه مایه می‌گیرد که با قدرت دهه و استعداد عامی ملکی که فشار را با همه سختی‌هایش بر نگار گذروده احساس می‌کرده خلق و ابداع شده است، و اما حکایات مستیری چون مسکن عیار و یا زندگینامه پاکمر در سبستان پیغوب در واقع بهترین نمونه فزونی پیدار و طبیعت هوشتار ملت سلسله ایران است. خلاصه آنکه عیاران را باید هم نمونه عرق مردانگی و مروت دانست و هم زنان ریشتمند جامعه برای استهزاء منتقدان و ارباب سلطه.

۲- رستم‌الترایخ، نسخه خطی کتابخانه ملی، تهران، به شماره ۸۸، بدون ذکر صفحه.

۳- همان کتاب، همان، ۸۰.

نمایند [۱] همگی بقدر یکصد تومان تعهد نمودند که بدهند مومی [۲] قسم یاد کرد که تا دیبازی از وجه باقی باشد نخواهیم گرفت! بندگان اقدس فرمود که: هزار تومان به تو می‌دهم و از این دست بردار و به سرداران مناقشه مکن! در جواب عرض نمود که: قسم یاد نمودم که تا دیباز آخر را باز یافت نتوانم مرد نباشم! اگر البته نادر را خوش نمی‌آید و دستور اخراج او را از اردو می‌دهد از این پس ضادخان یک سلسله مبارزه‌های پنهانی و آشکار را با مقتدرترین مردان حکومت ایران شروع می‌کند و به آزار مدعیانی که قول شرافتمندانه خود را نادیده گرفته و باعث تلخ‌کامی او شده‌اند، می‌پردازد. این حکایت‌ها که گاه مفصل و مستیع است، سازمان عیاری ایران عصر افشاری و نحوه تربیت شاگردان و نوع تعالیم آنها را نیز نشان می‌دهد.^۲

در واقعه تسخیر قندهار که نادر قرب یک و نیم سال وقت مصروف آن داشت، دوباره به لکر استفاده از ضاد و تهیدات او افتاد و این دفعه نیز سازمان عیاری توانست اختیار دست اول و اساسی را در خصوص احوال قلعه، به شاه تسلیم کند و سخت مورد تقدیر قرار بگیرد.^۳

محرز است که نادر منبهان و جاسوسان فراوانی داشته که همه اختیار مورد نیاز را کسب می‌کرده و به وسیع او می‌رسانیده‌اند، ولی نقش‌های اساسی کسب اختیار نیز بخصوص در مواقع عاجل و اضطراری به عهده همین عیاران بوده است که چون می‌توانسته‌اند بهیولت غالب ظاهر را عوض کنند، و طبیعتاً از لهجه‌های گوناگون محلی و غیره با اطلاع باشند، و در مواقع لزوم نقش‌های مسئول کنند و سرگرم سازنده یافربینند، بهترین خدمت‌ها را به جامعه خود می‌کردند؛ شاید هم اساساً سازمان کسب اطلاعات و رباری در عهده عیاران بوده است، چون ضادخان پس از یک سال دوری از اردو و به شرف دستپرس آفای خود امیراصلاح مشرف گردید و در آن شب مجلس ملوکانه بر روی آن آراسته، به عیش و نشاط مشغول شدند، سرهنگان و پهلوانان و عیاران همگی به خدمت ضادخان مشرف گردیده هر یک را به هدیه و تحفه و یادبودی خوشحال گردانیدند.^۴ و این شاید معلوم بدارد که سوازی سازمان مستقل و تحت‌امر او، تشکیلات دیگری نیز که وی آن را از خود می‌دانسته نیز همچنان بر سر پا و مشغول به کار بوده است.

نادر البته در ورود به سرزمین نسبتاً بیگانه هند از وجود ضادخان غافل نمی‌ماند و در هنگام حرکت از لاهور سرهنگ را به عنوان جاسوس روانه اردوی محمدشاه می‌گرداند. او با دو تن از ه کورچکی ابداً لاه خود را به صورت جوکیان درمی‌آورد و وارد اردوی محمدشاه می‌شود. در آنجا آنها هم

- ۱- عالم‌آرا، جلد ۱۱، صص ۱۶۰-۱۵۹.
- ۲- همان کتاب، جلد ۱۲، صص ۵۳-۳۸.
- ۳- همان کتاب، صص ۱۱۳-۱۵۶.
- ۴- همان کتاب، صص ۱۱۳.

مبارزه‌های دلیرانه، از دروازه تبر علی پیمان بیرون رفت.^۱

و اما در کتاب گرانقدر محمدکاظم به نمونه بسیار مشخصی از زندگی عیاران برخورد می‌کنیم که جای جای صفحات بسیاری را در سه مجلد آن اشغال می‌کند، خلاصه این روایات آن است که تصویر تمام‌نمایی از حیات عیاران و بسیاری از بزرگان قوم و نحوه اختلاط آنان را نشان می‌دهد که اینکه خلاصه‌ای از آن نقل می‌شود:

وقتی که قسمتی از اردوی ایران به سرداری امام‌وری خان مأمور تصرف گرجستان بود و بواسطه قدرت دشمن و عدم شناسائی محیط مبارزه، به محاصره افتاده امیراصلاح خان افشار مأمور نجات او از خسران گردید و چون در این میان لازم بود که بنحوی امام‌وردی خان را به مقاربت تشویق کنند، به اطرافیان پیشنهاد ارسال خبر داده شد، ولی هیچکس آماده قبول چنین مسئولیت خطیری که مرگ علاوه بود نشده، مگر آزادخان نامی که شاطر امیراصلاح خان بود و با وجود اصالت گرجی، از مطلوبیت در خدمت اصلاحان خان نشور و نسا یافته بود.

این مرد که مکر نام او به صورت ضادخان، ضادخان سرهنگ، ضادعیار و آزادخان آمده، می‌توانست که خود را به لباس‌های مختلف درآورد؛ آرایش‌های گوناگون پذیرد؛ لهجه‌های متفاوت را تقلید کند و از بسیاری ابزار کار ضروری شغل مانند خنجر و داوروی پیوسته و شراب استفاده ببرد، جابجا نوازندگی کند و سراسحاب را مسئول نگهدارد و مهتر از همه به نحوی گفتگو بدارد که حقیقتاً از احوال عامه و فرهنگ توده سخن می‌گوید و طوری نیز مردمان نیرومند و صاحب سطرت و قدرت را به سفره گیرد که مرزهای طبقاتی را بکلی درهم ببرد و اسباب خنده کوچک و بزرگ شود؛ زاد با ضادخان، مسئولیت مهم خود را به درستی انجام می‌دهد و اردوی محصور ایران را از مضیق‌های امیدهای بیرون می‌آورد و در حقیقت با خبر خوش رسیدن کمک، آنها را دل‌اسا می‌گرداند و به مبارزه تشویق می‌نماید (۱۶۴۸).

و اما چون سرکرگان اردوی محصور قول داده بودند که هر یک به قدر صندوقچه و بیست الی ده تومان در وجه او کارسازی کنند و بعد از ختم غائله نکولی داشته‌اند، ضادخان شکایت به نادر می‌برد و وقتی او دستور می‌دهد که: فاز و جهی که به سرهنگ اقرار کرده‌ایند، هر یک به قدر قلبی کارسازی

- ۱- همان کتاب، همان جا، این واقعه را محمد شفیق وارد نیز به تفصیل تمام نوشته است و در نهایت، نام لهرمان را به ملا نوروز ذکر کرده و شرکت او را در ایام حکومت بر شبهه بنحوی شمرده، که نافذ فرمان و امیر سلاطین نشان گشت. به تحقیق پیوسته که مرگ او سوار می‌شد پنجاه کل با ساز مرصع جینیت کتان پیش او می‌کشیدند. از این، قیاس تحولات دیگر باید نمود و سوازی شهر شهید مقدس مدنی دیگر تواریخات و لوایحات آن ضلع تمام دلیل ظلم و فرمان او گشت و مرفودی از ملازمان خود را امیر صاحب اقتدار می‌شمرده: تاریخ نادرشاهی، صص ۱۲۳-۱۱۰.
- ۲- عالم‌آرا، جلد ۱۱، صص ۶۵۰-۳۴۸.

و نزدیکانش سهم عملهای داشت.

— کور کردن رضاقلی میرزا فرزند ارشد و دلاروی و غم و اندوهی که ناشی از پیشمانی از صدور چنین فرمانی بود، در انقلاب روحی نادر تأثیر زیادی داشت.

— بروز شورشهای بی‌دینی در ایالات مختلف کشور، به‌ویژه مهمترین آنها در فارس، آنهم از جانب کسی که برگزیده نادر بود، اختلال احوال وی را بیشتر کرد و بر سخت‌گیرهای نادر افزود، به‌طوری که عمال ممالک را در مقام مواخذه به محکمه حاضر می‌کردند و دست به مصادره اموال و شکنجه می‌زدند.

— آشفتگی بیش از حد وضعیت نوده‌های مختلف مردم به‌ویژه گروههای قروست جامعه که تحت انواع فشارهای حکومت بودند. مطالبی که میرزا مهدی‌خان استرآبادی پس از مرگ نادر درباره شرایط عمومی مردم در قبال تصمیمات حکومتی نوشته است، به وضوح گویای فشاری است که وارد می‌شده است.^۱ حتی محصلان مالیاتی نیز از اتهام وطمع‌کاری به دور نمی‌آمدند و اموال آنان به مصادره در می‌آمدند و جریمه می‌دادند.^۲

— افزون بر عوامل فوق، به‌نظر می‌رسد که برخورد نادرشاه با علمای شیعی در دشت مغان و سپس در قزوین به‌صورت مصادره عایدات اوقاف در روی‌گردانی نوده مردم از حکومت افشاریه تأثیر داشت. اگرچه اعتراض علمای شیعی در مقابل شمشیر تیز شاه کارساز واقع نشد اما به لحاظ نفوذی که این قشر در میان مردم داشت و زیرم‌هایی که مبنی بر بی‌دینی شاه سر دادند، در مشروعیت حکومت افشاریه نود مردم خلل وارد ساخت.

در واقع، نادرشاه قربانی کینه‌ای شد که نتیجه عملکرد خود وی بود. رفتار وی نسبت به سپاهیان ایرانی، که منابع آنان را قزلباش می‌خوانند و وفادار به صفویان می‌دانند، در مقایسه با سپاهیان افغان بسیار متفاوت بود. بی‌اعتمادی شاه نسبت به قزلباشان موجب تکیه بیش از حد وی به سپاهیان موزور به‌ویژه افغانان شد.^۳ این امر به نوبه خود موجب دل‌سردی، ناامیدی، احساس محرومیت از امتیازات و توجهات

۱. استرآبادی: جبهه‌نگار، ۲۲۲-۲۲۳.

۲. همان، ۲۲۲.

۳. استرآبادی: نوده نادر، ۴۸۸ نادرشاه، با دیباچه احمد کسروی، ۷۴.

۸.۴. علل سقوط
میرزا مهدی‌خان، مورخ رسمی نادر، علل سقوط حکومت نادر را در مواردی جستجو می‌کند که شروع زمانی آن عمدتاً به لشکرکشی دافغانستان باز می‌گردد. مهمترین این علل از نظر وی عبارتند از:

— سوءتفقد ناندرچام به جان نادر که، به اعتراف ضمنی میرزا مهدی، «بدون تحریک» نمی‌توانست صورت گیرد، در تغییر رفتار نادر و بدگمانی روزافزون وی نسبت به اطرافیان

۱. بارز: نامه‌ها، ۳۶ مروج: عالم‌آرا، ۱۱۹۵.

۲. رحیمی: آنان، سلارشاه، ۲۳۶.

۳. همان: خاطرات: زندگی نادرشاه، ۳۱۳.

۴. بارز: نامه‌ها، ۳۸.

۵. استرآبادی: جبهه‌نگار، ۲۲۶.

خسگی ناپذیر تقویت شده بود، سهم عدهای در پیشرفتهای وی داشت. سرمای شدید زمستان و گرمای طاقت‌فرسای تابستان، گرسنگی، تشنگی و خطر هیچ یک مانع کار او نبود. غنایش بسیار کم و ساده و معمولی بود و اگر تراکم کارهای دولتی زیاد بود، به اندکی نخود برشته که همیشه در جیب داشت و یک جیره آب قناعت می‌کرد. در میدان مبارزه، جسارت و دلیری او به حد بی‌برولمی می‌رسید. باز اگرچه اندیشمند تاریخ‌شناس نیست، ولی نادر را مردی می‌داند که دشوار بتوان در تاریخ پادشاهی دیگر با استعدادی وسیع‌تر و باهوشی تندتر و با دلیری و شجاعتی عظیم‌تر از او پیدا کرد.^۱

اما همین نویسندگان خارجی اخلاق تند و اعمال وحشیانه و الفراط‌کارهای وی را عامل سقوط و قتل او می‌دانند. او را مردی حریص و طماع، جله‌گر و نیرنگ‌باز توصیف کرده‌اند که از راه راست منحرف شد و با ظلم و ستم زمینه‌تأهیری خود را فراهم آورد.^۲ با این همه، ادعای دارند که دروی هم رفته در ایران امن و آرامش بر پای بود، راههای بزرگ باز بود، تجارت و حمل و نقل از شهری به شهر دیگر در سایه امنیت برقرار بود و بازرگانان خارجی حتی بیشتر هم مورد مراعات بودند.^۳

شاه در میان قزلباشان شد و آنان را برای حرکت نهایی آماده ساخت.

از سوی دیگر، مناطق تحت کنترل نادرشاه بسیار وسیع با مجموعه‌ای نامتجانس از اقوام و قبایل مختلف بود که روابط و علائق نژادی و ملی سست و متزلزل میان آنان برقرار بود. از این‌روی، چنین حکومتی جز با ترور و ارباب نمی‌توانست وحدت و تمرکز را حفظ کند و در عین حال توقعات روزافزون خود را از توده مردم تحقق بخشد. نتیجه همه کینه‌توزها، کشته شدن شاه بود و ظاهراً منظور همه برآورده شد.

۵-۸. خصوصیات نادرشاه

اگر نخرانیم به روایات منابع ایرانی، که احتمال طرفداری از آنها می‌رود، درباره خصوصیات نادر و جنبه‌های مثبت و منفی زندگی وی استناد کنیم، گزارش و نوشته‌های نویسندگان خارجی خود به تنهایی جالب و کافی است. به‌ویژه نوشته‌های کسانی که در اواخر عمر نادرشاه، یعنی زمانی که ظلم و شقاوت و با آثار بی‌پایه‌ی به وضوح در تصمیم‌گیرهای وی دیده می‌شد، وی را ملاقات کرده‌اند و یا درباره او شنبه‌نامه، حائز اهمیت است. با همه انتقاداتی که از او می‌کنند، تعریف تحسین‌برانگیزی از نحوه شخصیت وی ارائه می‌دهند.

هانری نادر را انسانی با خصوصیات اخلاقی و شخصیتی چندتنی از بزرگان و سیاستمداران تاریخ می‌داند.^۱ بازن او را دارای چنان صفتهای برجسته‌ای می‌داند که خود می‌تواند بی‌نژادی او را از پادها ببرد.^۲

به نوشته این نویسنده‌گان، نادر از قوه حافظه بسیار قوی برخوردار بود. همه چیز را به یاد داشت. نام همه کسان به‌ویژه نظامیان را در خاطر داشت. در بررسی محاسبات دیوان عالی مراباتی، حتی جزئیات عایدات آن را نیز می‌دانست.^۳

صدای بلند و قوی نادر از تأثیر زیادی بر همگان به‌ویژه در میدانهای جنگ برخوردار بود. نیروی جسمانی قدرتمند وی، که بر اثر عادت به زندگی ایلمانی و کار و کوشش

۱. هانری: زندگی نادرشاه، ۳۲۰. هانری می‌نویسد که در اخلاق مردانی مانند نادرقلی می‌توانیم ظلم و شقاوت نژاد و نژاد ملی و دلبازی و دلبازی سیون و نیرنگ‌بازی کرمول و حرص و طمع و سبازبانی و سرانجام بد

سوار را یافتیم.

۲. بازن: نامه، ۶۱.

۳. هانری: زندگی نادرشاه، ۳۲۰.

۱. بازن: نامه، ۳۰.

۲. همان، ۱۲۲. هانری: زندگی نادرشاه، ۳۱۱.

۳. بازن: همان، ۲۱.

فصل پنجم

اوضاع اجتماعی - اداری در عصر زندیه

۱. مردم و کریم خان

نویسندگان عموم تواریخ و تحقیقات جدید که به زندیه پرداخته‌اند درباره شرح حال، خود و خصلت و ویژگیهای حکومت کریم خان زند وقایع و داستانهای بسیار نگاشته‌اند و از همین منظر نیز کهگاه به زندگی توده مردم نگاهی داشته‌اند. اگر تاریخ را سرگذشت توده مردم بدانیم، که قطعاً نیز چنین است، پرداختن به حکومتهای گذشته نیز از نقطه نظر نشان دادن وضعیت اقشار مختلف مردم در این حکومتها معنا و اهمیت خواهد داشت؛ وگرنه صرف پرداختن به شرح حال پادشاهان و حکمرانان ترویج این دیدگاه خواهد بود که همه چیز در وجود، رأی و تصمیم شاه خلاصه می‌شود و محور تمام تغییر و تحولات هر عصری فقط شخص حکمران تلقی می‌شود.

ایران، در مفهوم محدوده جغرافیایی عصر صفوی و توده مردم آن پس از سقوط

صفویان، شرایط بسیار بفرنجی را تجربه کرد که در طول قرن دوازدهم قمری این تجربه چندبار دیگر تکرار شد. به قتل رسیدن نادر، اگرچه خود رساننده مفهوم طرد نوع حکومتداری وی بود، آغازی برای مرج و مرج دیگر شد که تا تثبیت حکومت نیمه‌متمرکز کریم خان زند ادامه یافت. در طول این دوره بیست‌ساله پرتلاطم، عموم اقشار مردم، همان‌طور که در خلال توصیف وقایع این دوره کهگاه به نمونه‌هایی از آن اشاره شد، به عنوان منابع تغذیه مالی و انسانی سپاهیان خوانین متعددی محسوب می‌شدند که بر آنان تازل می‌گشتند. با این همه، می‌توان نقشی بسیار کم‌رنگ را از ایشان در سیر حوادث جستجو کرد. آنان، در صورتی که می‌خواستند و یا می‌توانستند، گروهی را می‌پذیرفتند و یا طرد می‌کردند. تمایل مردم ارامنه چلفا و یا اهالی شیراز نسبت به کریم خان زند و طرد

تقریباً بیست سال بعد به ایران سفر کرد، عمدتاً خصایل و طرز حکومت‌داری وی را ستوده است.^۱

توجه به عمران و آبادی شیراز نیز نمونه دیگری از حمایت وی به مردم است. هرچند این شباه وجود دارد که اقدام به عمران و آبادی در شیراز به دلیل انتخاب این شهر به پایتختی بود. با این همه، در یک جمع‌بندی از گزارشات سیاحان دوره زند، به نظر می‌رسد که وضعیت مردم در دوره زندیه، در مقایسه با قبل، از امنیت و آرامش و آبادی بیشتری برخوردار بود. کریم‌خان، پس از آن که شیراز را به پایتختی انتخاب کرد، در تحکیم برج و بارو، حصار و خندق اطراف شهر کوشید و سپس بناها و صهارکت شایسته‌ای برای خود و اطرائیش ساخت. از این بابت، فضایی برای هنرمندان و صنعتگران آماده گشت تا به ابراز هنرها و فنون زیبای خود بپردازند.^۲ جاری ساختن آب فئات رکن‌آباد که در خارج شیراز واقع است به داخل شهر و جاری ساختن آن در میان عمارات دولتی، تسطیح اراضی اطراف حصار شهر توسط دوازده هزار کارگر اجیر از سایر ولایات و قرار دادن گروهی نوازنده و خواننده در کنار آنان برای تفریح خاطر ایشان و همچنین ایجاد بنای پادبود بر سر تربت حافظ و سندی از دیگر اقدامات عمرانی و کلیه در شیراز محسوب می‌شوند. به روایت فرانکلین، عمران و آبادانی در داخل و اطراف شیراز توسط کریم‌خان موجب شد که راههای اصلی و فرعی اطراف شهر معمور و مناسب شود. او کاروانسراهای دیران شده را بازسازی و آماده پذیرفتن تجار و مسافران کرد.^۳ روایات بسیاری از او درباره اهمیت دادن به رفاه و خوشی مردم نقل شده است. او نمی‌خواست شهر خالی از سکنه و ملال‌انگیز باشد. وکیل در همان ابامی که از مدعیان قدرتمند خود خلاص شد متوجه رکود تجارت و خالی بودن شهرها شد. به همین دلیل، با ایجاد امنیت و آرامش و دادن وعده‌های فراوان سعی کرد مهاجرین ایرانی و ارمنه تاجر را از کشورهای همجوار، به‌ویژه عثمانی، به داخل خاک ایران بازگرداند. بنابر گزارش کارملیتها، دلیل نرزش و ملایمت کریم‌خان آن بود که تجارت را که را دوباره رونق دهد.

علی‌مرادخان بختیاری از سوی هردو گروه فوق نمونه‌های برجسته‌ای از این دست هستند. همین مردم هستند که به کریم‌خان عناوین «وکیل‌الرحایا» و صفاتی نیک دادند. هرچند، چنین بذل و بخشش کم‌نظیر از سوی مردم در دادن این گونه القاب به یک حاکم بدون شک ملول عملکرد مطلوب و مناسب وی می‌تواند باشد، بدون شک خلسگاه اجتماعی و خصایلهای فردی شخص کریم‌خان نیز در اتخاذ طرز رفتار وی بی‌تأثیر نبوده است.

به نظر می‌رسد یکی از عوامل مؤثر و کلی در نگرش کریم‌خان سن و سال وی بود. او برخلاف نادر، که در جوانی به قدرت رسیده بود، به هنگام استقرار در شیراز حدود شصت سال داشت.^۱ هرچند سال ولادت وی مشخص نیست، بدون تردید خصیصه کهنه‌ساز، معمولاً نوعی ملاحظه و محافظه‌کاری در شخص به‌وجود می‌آورد که بر اساس آن بیشتر طالب رفتار صلح‌آمیز، نرمش، گذشت و مداراست تا جنگ و خصومت. از این‌رو، عموم منابع پیشتر از رفتار ملاطفت‌آمیز و گذشت و مدارای وی می‌نویسند تا خشنوت و سنگدلی.^۲ هرچند در جای خود از این دومی نیز می‌تواند نبوده.

دوین عامل مهم و مؤثر در طرز رفتار وی نوع زیست ایلانی بود که عموماً زندگی تجملائی و تشریفاتی در آن جایی ندارد. این عامل، در کنار عامل نخستین، نوعی سادگی، بی‌نگلیفی در رفتار، پوشاک و گنجا به وی می‌بخشید. خصایصی چون مهریانی، سخاوت و بلندپروایی و اهمیت دادن به رفاه و خوشی مردم، ویژگیهای برجسته او محسوب می‌شوند، فقط توجه به این نکته که به هنگام مرگ تنها هفت هزار تومان پول در خزانه دولت موجود بود، و این مبلغ نیز پولی بود که تازه رسیده بود، نشان می‌دهد که کریم‌خان، برخلاف نادر، حرص و آری برای گردآوری پول نداشت و آن را برای خود مردم خرج می‌کرد.^۳

نعمین مالیاتهای ناجیز و سبک و یا تخفیفهای ویژه به دلیل سختی و جنگ در مالیاتهای یک ناحیه یا منطقه خود نشانه توجه وی به حال و روز مردم بود.^۴ مالک، که

۱. مالک، تاریخ ایران، ج ۱، ص ۷۸.

۲. نامی، تاریخ کتیر گشت، ۱۱۵۹، مالک، تاریخ ایران، ج ۱، ص ۷۸.

۳. فرانکلین، شصت سال سفر، ص ۸۰.

۱. مالک، تاریخ ایران، ج ۱، ص ۷۸، کتیر سران، ۳۸۲.

۲. فرانکلین، شصت سال سفر، ص ۸۱.

۳. همانجا، ص ۹۱، ۱۱۳.

۴. نامی، تاریخ کتیر گشت، ۱۵۳.

حال عموم مردم تثبیت شود، به این عقیده راسختر شد که پس هر طالب علمی که در سال در ترمان درآمد داشته باشد می‌تواند یک خانوادۀ هفت نفری را به راحتی اداره کند.^۱

از سوی دیگر، کریم‌خان بر خلاف نظر نادر، مراسم عزاداری در ماه محرم را مجاز دانست و هر ساله حتی در حضور وی در سفر و حضر مراسم توبه بر گزار می‌شد. این مراسم آیین - هنری، که بعدها در دوره ناصرالدین شاه به اوج تکامل خود رسید، زمینه‌های اولیه را در دوره زندیه طی کرد. همچنین رفتار محترمانه کریم‌خان نسبت به ارامنه جلفاً به هنگام فتح اصفهان و دادن آزادی فعالیت مذهبی به اقلیتها نشانه دیگری از تسامح مذهبی وکل است.

شاید برجست‌ترین نمونه تسامح و مدارای مذهبی وکیل را بتوان در انتصاب سیدابوالحسن‌خان کوهکی، امام چهل و دوم فرقه نزاری اسماعیلی، به حکومت ایالت کرمان سرایح گرفت. اسماعیلیان، که پس از سقوط الموت به فعالیت زیرزمینی و مخفیانه روی آورده بودند، اولین بار، پس از نزدیک به شش قرن، توانستند با در اختیار گرفتن یک منصب سیاسی فعالیت نسبتاً علنی خود را بار دیگر از سر گیرند.^۲

وضعیت فرهنگی نیز در عصر کریم‌خانی بر اثر آرامش و رفاه نسبی روبه بهبود رفت. کریم‌خان، با آنکه خود سواد خواندن و نوشتن نداشت و هنری جز آنچه که یک ایلمانی دارد نمی‌دانست، نسبت به علما و ادبا و دانشمندان اعزاز و احترام داشت. و مجموعی از ادبا و فضلا در شیراز به وجود آورد.^۳

وجود گنجینه ادبی که نادر از هند با خود آورده و در زمان پس از قتل وی پراکنده شده بود بار دیگر در شیراز گردآوری شد.^۴ این ابزار مهم در دست بورژوازی ادبی این عصر قرار گرفت و با شرایط اجتماعی حاصل از سقوط اصفهان در هم آمیخت و جریان ادبی معروف به درستانخیز با بازگشت ادبی را به وجود آورد. در

۱. رستم‌المکمل: رستم‌الکریم، ج ۳، ۲۰۹.

۲. برای توضیح بیشتر در این باره، نگاه کنید به: موری اندیسی: مقدمه‌ای بر حیات سیاسی - اجتماعی اسماعیلیان نزاری در دوران زندیه، پژوهشنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دوره نهم تاریخ، ۱۳۵-۱۳۶.

۳. مالک: تاریخ ایران، ج ۲، ۷۹. غفاری در کتاب خود فصل را به شرح حال ادبا و شماری این دوره اختصاص داده است.

۴. بهار: سبک‌شناسی، ج ۳، ۳۱۷.

طریق کشت قطعات وسیع زمین‌هایی که صاحبانشان آنها را نریخته بودند، فراوانی نعمت را بازگرداند، صنایع سابق را احیا کند، و بالاتر از همه، به وسیله معافیه‌های مالیاتی، امتیازات و دعوتهای مکرر، اتباع سابق ایران را، که بر اثر جنگ و ستم نادر به تعداد زیاد به کشورهای دیگر پناه برده بودند، بازگرداند. بیش از صد هزار نفر ایرانی فقط در شهر بغداد پناه گرفته بودند. پناهندگان ایرانی در بصره و سوم ساکنان آن را تشکیل می‌دادند. از این آمار می‌توان حدس زد که چه تعداد به قلمرو هند، جنوب عربستان، بنگال و با جاهای دیگر رفته بودند.^۱

به همین نحو با اقلیت‌های مذهبی، که در گذشته در ایران بودند، رفتار مناسبی نشان داد. بنابر گزارش کارملیتها، او مشخصاً با یهودیان، زرتشتیان و مسیحیان موافق نیست؛ هدف عمده او جست‌وجوی هر وسیله‌ای برای پرجمعیت کردن مجدد ایران است که تقریباً خالی از سکنه شده است. همین گزارش می‌افزاید که اگر چه او توانسته مسیحیان مهاجر را ترغیب به بازگشت کند، اما ایرانیان به تعداد زیاد بازگشته‌اند. به‌ویژه آنها را که در بغداد و بصره پناه گرفته بودند، زیرا آنها در خاک عشایری آزادی انجام مراسم شیعی خود را نداشتند.^۲

بنظر می‌رسد نگرش مذهبی وکیل نیز تحت تأثیر زیست ایلمانی وی قرار داشته. تغییری نه چندان سخت نسبت به مذهب و آداب مذهبی هوراء با نوعی تسامح و مدارای کلی نسبت به اقلیتها و فرقه‌های مذهبی در کشور. کریم‌خان تمام مراحل قدرت‌یابی خود را مدیون شرایط و اوضاع و احوال و پشتیبانی ایل و طایفه خویش بود. بنابراین، هیچ‌گونه ادعا و بازی به ادعای مذهبی در خود نداشت و همچون صفویان به مذهب به‌منزوان ایرانی برای مشروعیت‌یابی نمی‌نگریست. توجه وی به علما و بزرگان مذهبی بیشتر از روی احترام بود. با این همه، جز برای مقامات بالای مذهبی که عهدمدار کاری در امور شرعی و دینی بودند، برای بقیه مراجع مستمری تعیین نکرد و معتقد بود که خلاق نباید از چهار صنف بیرون باشند. یا اهل زراعت، یا داد و ستد یا اهل حرفه و کسب و یا اهل ملازمت و باید هر کسی از طریق حرفه و کار امور معاش کند. همچنین، هنگامی که دستور داده بود قیمت اوزان برلی رفاه

۱. گزارش کارملیتها، ۱۲۲-۱۲۳.

۲. همان، ۱۱۰.

برای ایران تحت کنترل حکمرانان دیگری بود که عموماً به‌طور مستقل حکومت می‌کردند.^۱ در واقع، شیراز پایتخت کریم‌خان و مرکز ایالات فارس، مرکز نقل و حرکت رزمیه محسوب می‌شد و بیشترین توجهات وکیل را از نظر عمران و آبادانی و گنجینه‌ها و ثروت و نظارت وی را بر خوردار داشت و سایر ایالات حوزه متصرفات وکیل، به تیراکی که از فارس دورتر بودند، سلطه و نظارت وکیل بر آنها مستتر می‌شد. در قسمتهای حکومت شرقی و شرق، سیستان و بلوچستان هیچ‌گاه جزء قلمرو زندیه نبود و خراسان عملاً در اختیار خاندان افشار بود. کریم‌خان نیز اصراری به افزودن خراسان به قلمرو خود نداشت. دلایل این امر را، احتمالاً باید در برتری دادن عیش و نوش شیراز بر دشواریهای جنگ،^۲ ادعای مالکیت احمدشاه درانی بر خراسان و همچنین تلاش برای وکیل برای استیلا بر غرب ایران جستجو کرد. بدین ترتیب، مرزهای شرقی به بخشی از ایالات کرمان و کویر محدود می‌شد. در شمال، گیلان تا اوایل قرن سیزدهم به‌صورت نیمه‌مستقل در دست هدایت‌الله‌خان فونی باقی بود و فقط باج و خراج سالانه با هدایایی از ابریشم به شیراز می‌فرستاد.

در بخش شمال غربی، ایالات واقع در شمال آذربایجان که از دوره صفویه خواجه‌قزاق ایران محسوب می‌شدند، اکثراً طی لشکرکشی سال ۱۱۷۵ ه. ق. اطاعت خود را نسبت به وکیل ابرار داشتند. ولی، گرجستان یکی از مهمترین ایالات مرزی ایران - عثمانی - روسیه، که در زمان نادر اطاعت ایران را پذیرفته بود، پس از مرگ وی عملاً مستقل شد. تیمورس (نهمورت) حاکم وکارتیل^۳ و پسرش ارکل حکمران وکاختیه درگیرها و کشمکشهایی را با حکمرانان مرزی ترک داشتند و به دلیل آنکه قادر به دفاع از قلمرو خود نبودند و در ایران نیز هنوز قدرت متمرکز وجود نداشت، از روسیه تقاضای کمک کردند. هرچند سپس وکیل در نامه‌ای تذکر آمیز به ارکل، که پادشاه گرجستان شده بود، وی را از جنگ با عثمانی و اتحاد با روسیه برحذر داشت. با این همه، گرفتاریهای داخلی وکیل بر اثر شورش ایل قاجار و جنگ عیان فرصت اقدام جدی به او نداد. ارکل پس از مرگ وکیل عملاً در برابر خطر فزاینده رشد قدرت آقامحمدخان ایستاد.

۱. Forster, I, 187-88. به نقل از پوری-کرم‌خان زند، ۳۹۵.

واقع، شاعران و ادیبان و نویسندگان این قرن از سبک هندی، که شایسته آرامش مرگ‌آسا و فردگرایی عصر صفوی بود، بر اثر وضعیت هراس‌ناک‌گری که پس از سقوط صفویان و کشتارهای گروهی ایجاد شد، روی گردان شده بودند و با درک روحیه زمان خود و استفاده از ذوق خود به ساده‌نویسی روی آوردند. نبود روابط با هندوستان و ماوراءالنهر در دوره زندیه نیز خود عاملی برای چشم‌پوشیدن از سبک هندی بود. به تدریج، این باور نیرو گرفت که بازگشت به ستهای سالم استادان کهن شعر پارسی بایسته است. پیشگامان این راه، سیدمحمد مشعل (متوفی، ۱۱۶۰/ق/ ۱۷۲۷م) و میر سیدعلی مشتاق (درگذشت ۱۱۷۱/ ۸/ ۱۷۵۷) و هاتف (متوفی ۱۱۹۸/ ۱۷۸۳م) بودند که هر سه اصفهانی و یا شعرگفته نیک آشنا بودند.^۱ این بازگشت ادبی بیشتر به مفهوم آزادی شعر از قید و بندهای سبک هندی بود و آزادی تثر، با تأخیر، در دوره قاجاریه خود را نشان داد.

نخستین بار علمی‌برادرخان بود که با مأمور کردن شهاب ترشیزی (۱۲۱۵/ق/ ۱۸۰۰م) نگارش تاریخی منظوم به شیوه شاهنامه درباره خاندان زند به شعر و شاعران علاقه نشان داد.^۲ از نویسندگان مشهوری که سپس در دوره قاجاریه تثر خود را متأثر از این جریان به نمایش گذاشت عبدالرزاق دینی متخلص به مفتون است که چهارده سال از عصر خود را به رسم کروگان در دربار کریم‌خان بود و سپس در دوره قاجار از مشایخ و نویسندگان و شاعران دستگاه عباس‌میرزا نایب‌السلطنه شد. آثاری چون مآثر سلطانیه و تجریدالاحرار و تسلیلالیوار نمونه‌ای از این جریان ادبی به‌شمار می‌رود.

۳. نظام اداره ایالات

گزارش کارملطیها در نامه‌ای مورخ ۱۱۷۸/۱۷۶۵/۵۲ حاکی از سامی شهرها و ایالاتی است که در تصرف کریم‌خان بود. این شهرها و ایالات عبارت بودند از اصفهان، شیراز، تبریز، همدان، شوشتر، گیلان، آذربایجان و بخشی از ارمنستان بزرگ به انضمام لرستان که وادگاه او بود.^۳ بقیه

۱. رشک: تاریخ ادبیات ایران، ۵۵۰، ۵۵۱.

۲. همان، ۵۵۰، ۱۵۸. International Encyclopedia of Islamic Dynasties, P 158.

۳. گزارش کارملطیها، ۱۰۹.

فصل ششم

طبقات و سلسله مراتب اجتماعی در عصر قاجار

الف. جمعیت

ایران عصر قاجار کشور پهناوری بود که از شمال به گرجستان، بحر خزر و ترکمنستان و از جنوب به خلیج فارس و دریای عمان، از مشرق به محدوده هندوستان و از مغرب و شمال غربی به ارمنستان و عثمانی محدود می‌شد.^۱

در چنین محدوده‌ای گزارش‌های آمار جمعیت ایران کمتر هماهنگ است و به ندرت حتی در منابع رسمی با یکدیگر مطابقت دارد:

اقداماتی که تاکنون برای تهیه آمار تقریبی جمعیت ایران به عمل آمده، بی‌نتیجه مانده است. گمان می‌رود که این کار تا موفقی که دیگر یکی‌ها، در ایالات مختلف ایران قدرت را به دست دارند، بی‌نتیجه بماند، زیرا بنا به امور اداری کنونی ایران، اگر شاه مملکت از تعداد واقعی نفوس استان‌ها با خبر شود، به تناسب آن درخواست عایدات مالی خواهد کرد. ولی این امر با منافع دیگر یکی‌ها به هیچ وجه وفق نمی‌دهد، از این رو حکام می‌کوشند که جمعیت مناطق زیر نفوذ خود را همواره دو برابر کمتر از آنچه هست وانمود کنند.^۲

۱. گاسبار دروویل: سفرنامه دروویل، ص ۱۰. ۲. همان کتاب، ص ۲۳ و بعد.

۵/۷۲/۰۰۰ نفر	۱- سکنه ثابت (شهرنشینان و روستائیان)
۷۵۲/۰۰۰ نفر	۲- چادرنشینان
۷۰/۰۰۰ نفر	۳- ارمی‌ها
۲۰/۰۰۰ نفر	۴- زرتشتیان
در محاسبه نیامده	۵- یهودیان و دیگران
در محاسبه نیامده	۶- غیره‌های ناشناس
۶/۵۶۲/۰۰۰ نفر	جمع کل:

مشایر

طبق صورت قبایل نظامی ایران	۴۲۰/۰۰۰	۱ ترک زبان
"	۸۸/۰۰۰	کرد زبان
"	۱۳۰/۰۰۰	مهری زبان
"	۱۲۲/۰۰۰	لر
"	۷۰/۰۰۰	آرامنه ^۲
"	۲۰/۰۰۰	گیر

نتیجهٔ اجمالی

۵/۷۲/۰۰۰	جمعیت ثابت یا ثابتگی
۷۵۲/۰۰۰	مشایر
۷۰/۰۰۰	آرامنه
۲۰/۰۰۰	گیر
	یهودی و صابین
	قبایل ناشناس
۶/۵۶۲/۰۰۰	جمعیت

تأمسون در سال ۱۸۲۶ م در گزارش خود جمعیت ایران را بین ۴ تا ۵ میلیون و سکنه

۱. اقتباس از اطلاعاتی که وزیران به دست آورده و در سفرنامه خود درج کرده است.

۲. ملوک در صفحه ۵۲۱ ج ۲، تاریخ ایران، تعداد آرامنه ایران را جمعا ۱۲۳۸۲ نفر ذکر کرده است. بدون تردید این رقم اشتباه است و تعداد آرامنه بیش از فرضی است که ملوک ذکر کرده است، کما اینکه به تازگی نظیر به کثرت تعداد آرامنه، کلیسای جدیدی در تهران برای آنان بنا گردیده است.

کلام فوق، گویای حال تمامی محققان و مورخان است که در پی بررسی و تحقیق در زمینه ساخت اجتماعی ایران بر آمده‌اند. فقدان آماری معتبر در باب جمعیت ایران در طی سلطنت خاندان قاجار، همواره تحقیقاتی از این گونه را دچار کند و رکود کرده است.

در سال ۱۸۰۶ م وزیر جمعیت ایران را ۶/۵۶۲/۰۰۰ میلیون نفر ذکر کرده است. او نتیجهٔ اطلاعاتی را که در ایران و قسطنطنیه و هشت‌خان و پارس به دست آورده است، ارائه می‌دهد و یادآور می‌شود که این ارقام را با ارقام مندرج در سفرنامهٔ مسافران و سیاحان مورد اعتماد مقایسه کرده است.^۱

جدول تخمینی ایالاتی که تحت تسلط پادشاه ایران است

نام ایالت	جمعیت	مأخذ
ایران	۱۲۰/۰۰۰	نگارش‌های آرامنه
آذربایجان	۱/۴۰۰/۰۰۰	نگارش‌های ایرانیان
گیلان	۲۵۰/۰۰۰	نسخهٔ خطی پادداشت‌های نژاد تیره‌زول
مازندران	۷۵۰/۰۰۰	همان منبع
عراق صغیر	۱/۵۰۰/۰۰۰	نگارش‌های ایرانیان
فارس	۷۰۰/۰۰۰	نگارش‌های ایرانیان
کردستان	به حساب نیامده	-
مازندران	به حساب نیامده	-
خوزستان	۳۰۰/۰۰۰	نگارش‌های ایرانیان
خراسان	۷۰۰/۰۰۰	نگارش‌های ایرانیان

طبق محاسبهٔ وزیر، ترکیب جمعیت ایران عبارت بود از:^۲

۱. آمار وزیر، مسافرت در ارمنستان و ایران، مطالب قابل توجهی در این زمینه ارائه می‌دهد. نگاه کنید به ص ۳۰۷ و بعد.

۲. وزیر، مسافرت در ارمنستان و ایران، ص ۳۰۷ و بعد.

سال ۱۸۷۳ م پس از وقوع دربارۀ آفت طاعون و قحطی مجدداً به شش میلیون رسید.
در سال ۱۸۸۴ م نژاد شیندلر تعداد جمعیت ایران را ۷/۶۵۲/۶۰۰ نفر نوشت. طبق
مخاطبۀ شیندلر ترکیب جمعیت ایران در سال ۱۸۸۴ م عبارت بود از:^۱

صحرانشینان ها	
اعراب	۵۷/۲۰
ترک	۱۲۴/۰۰۰
کردها و لکها	۱۳۵/۰۰۰
بلوچ و کولی ها	۴/۱۴۰
پنجابری و لر	۲۶/۸۰۰
جمع	۲۸۱/۹۶۰ خانوار یا ۱/۹۰۹ نفر

بدین ترتیب کل جمعیت ایران برابر با ۷/۶۵۲/۶۰۰ نفر بود. رقم فوق را از لحاظ
مذهب و فرقه به شرح زیر بیان کرده است:

شیعه	۶/۸۶۰/۰۰۰ نفر
سنی و فرقه های دیگر	۷۰۰/۰۰۰ نفر
زردشتی	۸/۰۰۰ نفر
کلیمی	۱۹/۰۰۰ نفر
ارامه	۲۳/۰۰۰ نفر
نسطوری و کلکانی	۲۳/۰۰۰ نفر
جمع	۷/۶۵۲/۰۰۰ نفر

«الاناروف» در جلسۀ انجمن جغرافیایی روسیه در سال ۱۸۸۸ م کل جمعیت ایران را
به شرح ذیل گزارش کرده است:^۲

۵۸۹ ص ۲ همان منبع، ص ۵۸۹

۱. کرزن: ایران و قفقاز ایران، ج ۲، ص ۵۸۸

۱۹۰

شهرهای بزرگ را نیز در حدود ۸۵۰/۰۰۰ نفر تخمین می زنند و به این ترتیب شرح
می دهند:^۱

تهران	۸۵/۰۰۰
اصفهان	۶۰/۰۰۰
یزد	۴۰/۰۰۰
کرمان	۴۰/۰۰۰
شیراز	۲۵/۰۰۰
بوشهر	۱۸/۰۰۰
شوشتر	۲۵/۰۰۰
دزفول	۱۵/۰۰۰
اردبیل	۱۰/۰۰۰
زنجان	۲۰/۰۰۰
قزوین	۲۵/۰۰۰
رشت	۱۸/۰۰۰
ساری	۱۵/۰۰۰
بارفروش	۱۰/۰۰۰
آمل	۸۰/۰۰۰
استرآباد	۱۸/۰۰۰
بسطام	۷/۰۰۰
کلپایگان	۱۰/۰۰۰
کاشان	۱۰/۰۰۰
ترشیز	۱۰/۰۰۰
پنجتور	۸/۰۰۰
نوشابور	۸/۰۰۰
شاهرود	۸/۰۰۰
تبریز	۱۱۰/۰۰۰
خوی	۲۰/۰۰۰
ارومیه (لوریه)	۳۰/۰۰۰
مرافه	۱۵/۰۰۰
سنج	۲۰/۰۰۰
همدان	۳۰/۰۰۰
کرمانشاه	۳۰/۰۰۰
بروجرد	۱۰/۰۰۰

اندکی بعد ملکم جمعیت ایران را شش میلیون نفر نوشته است. از نظر او علل کمبود
جمعیت عبارت بود از پیدایش یخ درین خاندان های شاهی، حکومت ظلم و فساد،
بیماری، ازدواج در سن و سال پائین و مهاجرت پیوسته مردم.

«راولینسن» در سال ۱۸۵۰ م تعداد جمعیت را ۱۰ میلیون نفر نوشته است، اما در

۱. جابر عسری: تاریخ اقتصادی ایران، ترجمۀ یعقوب آژند، (تهران: نشر گیتو، ۱۳۶۲)، ص ۳۹ و بعد.

۹۹

۴. مهاجرت عناصر غیراسلامی یعنی زردشتی و کلیسی و ارمنی به هند و قفقاز و عثمانی و پیش آمد قحطی به واسطه نقصان باران و برف که قسمتی هم به دلایل نبودن راه‌های ارتباطی و کمبود آذوقه است و علاوه بر آن، وضع تجارت دژت و وضع خرابی قنات‌ها و حکومت ناهنجار.

هائری رنه دالمانی که در زمان مظفرالدین‌شاه به ایران آمده است، تقلیل جمعیت ایران را بر اثر عدم وجود محیط زیست سالم می‌داند.

ب. طبقات و سلسله مراتب اجتماعی

جامعه ایران از روزگار قدیم، حول سه محور اصلی یعنی امور دینی، امور حکومتی و امور تولیدی سازمان یافته بود. بدین گونه اهل علم به امر دین و آیین، اهل شمشیر و اهل قلم به امر حکومت و اهل کسب و کار و کشت و زرع، به امر تولید و مبادله کالا می‌پرداختند.

تا آغاز سده نوزدهم میلادی ساخت اجتماعی ایران مانند سده‌های میانه در ایران بود. از اواسط سده نوزدهم به تدریج می‌توان از قشرهای تازه و شکل‌یابی روابط جدید اجتماعی سخن گفت. اکثر جهانگردان اروپائی جامعه ایران را به چهار گروه اصلی به شرح ذیل تقسیم می‌کنند:

۱. طبقه بالا: مردم وابسته به دربار، دستگاه‌های اداری (کشوری - لشکری) دولت و ولایت‌ها که از مالکیت موروثی بر زمین برخوردار بودند و یا سران قاجار به آنان زمین اعطای می‌کردند.
 ۲. مردم شهرها، بازرگانان، کسبه، پیشه‌وران و نیز روحانیان،
 ۳. دهقانان استثمار شونده،
 ۴. کوچ کنندگان.
- لاپتونه به گونه‌ای دیگر ساخت اجتماعی ایران شرح می‌دهد:
۱. شاه و درباریان،

فارسی	۳/۰۰۰/۰۰۰ نفر
ترک و تاتار	۱/۰۰۰/۰۰۰ نفر
لر	۵۰۰/۰۰۰ نفر
عرب	۳۰۰/۰۰۰ نفر
ترکمن و چمنشی	۳۲۰/۰۰۰ نفر
جمع	۵/۲۲۰/۰۰۰ نفر

از نظر کرزن اگر جمع کل رقم ژنرال‌شیندلر را قابل قبول دانست و سه چهارم درصد هم به آن افزود، که هر ساله افزایش یافته باشد، در مدتی که نه قحطی واقع شده و نه جنگی اتفاق افتاده است، کلیه جمعیت ایران در سال ۱۸۶۱ م را می‌توان مصادق ۸/۰۵۵/۰۰۰ فرض کرد.^۱

گذشته از جنگ، افتخارات داخلی، سنگری عمال حکومت که ژورنالیست‌های آنان به عنوان عامل کاستی جمعیت یاد می‌کنند، بیماری‌های همه‌گیر و قحطی رائج عامل اساسی و همیشگی کشتار جمعی محسوب می‌شده است.

دکتر بولاکی که در دربار ناصرالدین‌شاه شغل طبابت داشت، دلایل ذیل را سبب کاهش جمعیت ایران ذکر کرده است:

۱. وضع نامساعد زنان از جمله آسانی کار طلاق و ازدواج در سن و سال کم و پیروی زودرس و طولانی بودن دوره شیرخوارگی اطفال و به این مناسبات تحلیل رفتن قوه تولید نسل.

۲. نابسامانی وضع بهداشتی و تلفات سنگین حصبه، اسهال و وبا به خصوص فقدان وسایل تلقیح برای جلوگیری از آبله و تلفات جانی اطفال در دوسالگی.

۳. آسیب و تلفات جنگ‌های قاتار و منول و افغان و حملات ایلات ترکمن در ایالات شرقی و فروش اسیران در بازارهای خیوه و بخارا، جنگ‌های داخلی و تلفات جانی سربازانی که مادم‌المر در خدمت اند و با دسته‌هایی که در یادگان‌های خود تلف می‌شوند.

۱. جوزف‌ام‌آپتون: مگرشی بر تاریخ نوین ایران، ترجمه یعقوب آژند، (تهران، نیلوفر، ۱۳۵۹)، ص ۳۰ و بعد.

— شاهزادگان و قاجاریه ۲ نفر،

— علما و طلاب ۲ نفر

— تجار ۱۰ نفر

— ملاکان و فلاحتین (که با حذف اعیان و اشراف به تا چهار عمال زائید باید از این

طبقه سهمیه دهند) ۱۰ نفر،

— اصناف از هر صنفی یک نفر، جمعا ۲۲ نفر.

ماده ۱ و ۲ درباره شرایط انتخاب شهروندان می گوید:

— ملاکان و فلاحتین: آنها باید صاحب ملکی باشند که هزار تومان قیمت داشته باشد... اصناف آنها باید از اهل صنف [بوده] و کار معین صنفی داشته باشند و دارای دکانی باشند که گریه آن دکان مطابق کریه های حد واسط محلی باشد.^۱

ثامل در موارد این نظام نامه چند مطلب اساسی را روشن می کند:

— یکی اینکه مراتب اجتماعی به تنهایی و به عنوان مالکیت اموال، فرد را نقطه در ردیف تجار قرار می دهد و اگر کسی دارای مرتبه ای از علماء یا عمال و یا تجار باشد و مالک اراضی مزروعی نیز باشد مقام و موقعیت همان مرتبه اصلی را اشغال می کند و نه عنوان مالک را؛

— دوم اینکه فلاحتین با زارعان، یعنی خرده مالکان در ردیف صاحبان و استادان اصناف قرار دارند،

— سوم اینکه مراتب اجتماعی به فلاحتین و باکشانانی که صاحب دکانی متعارف باشند، ختم می شد و بقیه شهرنشینان، روستائیان، ایلات و عشایر یعنی عامه مردم داخل مراتب اجتماعی نبودند و با به عبارتی، محسوب نگردیدند و در نتیجه از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن که به اهل مراتب و درجات شناخته شده اجتماعی اختصاص داشت، محروم بودند.

شرحی که در تاریخ کاشان درباره مراتب اجتماعی و تقدم هر یک در دیدار نوروزی آمده است شالوده سلسله مراتب شهری را به خوبی نشان می دهد:

۱. مجلس شورای ملی، ملاکات مجلس، دوره اول تقنینیه، (تهران)، مجلس شورای ملی، ۱۳۱۵، ص ۷.

۲. اعیان و اشراف (شامل رهبران قبایل)، روحانیان و بازرگانان،

۳. توده مردم، زارعان و از جمله خانه به دوشانی که به دآمداری مشغول بودند.

در دوره قاجار هم مانند پیش از آن مراتب اجتماعی شامل روحانیت، عمال دیوانی و بازاریان می شد. دستگاه سلطنت، روحانیت و شاهزادگان طراز اول که به اعتباری از نوع عمال دیوانی بودند، در رأس رده های اجتماعی جای داشتند.^۱ محل فعالیت و انجام وظایف هر یک از مراتب اجتماعی در شهرها معین بود:

علما در مساجد جامع و مدارس و مساجد دیگر، عمال دیوانی در ارک و دارالحکومه و دیوانخانه و تجار و اصناف در بازار، ارک و بازار، جامع ارکان اصلی کالبد شهر اسلامی و جایگاه مراتب عمده اجتماعی بودند. عده ای از خرده مالکان که به کمک رعیت به کار زراعت و باغداری اشتغال داشتند، در شهر و حومه به سر می بردند و هم طراز استادان و صاحبان اصناف بودند و به نام «فلاحتین» و «زارعین» خوانده می شدند.

گویاترین سندی که در دوران قاجار، تشریحی اجتماعی را می بین می کند، نظام نامه اولین دارالشورای ملی در آغاز مشروطیت است.^۲

ماده اول نظام نامه که در تعیین طبقات صلاحیت دار برای انتخاب وکیل است ۵ «طبقه» را به این شرح معین می کند:

— شاهزادگان و قاجاریه،

— علماء و طلاب،

— اعیان و اشراف که طبقه نوکر با شغال را در برمی گیرد،

— تجار و ملاکین،

— فلاحتین و اصناف.

ماده ششم نظام نامه شمار نمایندگان هر طبقه را به این شرح تعیین می کند و تفسیری در عناوین سه طبقه آخر می دهد:

۱. به نقل از احمدشیراز: مراتب اجتماعی در دوران قاجار، کتاب آگاه، (تهران)، آگاه، ۱۳۶۰، ص ۷۲. بند.

۲. راجع شود به احمدشیراز، همان کتاب، ص ۷۲ و بعد.

دربار سلطنتی ایران مخارج هنگفتی همیشه در بر داشته است، زیرا شاهزادگان و حکام نیز به پیروی از پدر یا ارباب تاجدار خویش ۵۰ یا ۶۰ تن بیکاره را در خدمت نگاه می داشتند. این بیکاره‌ها به هنگام گردش شاهزادگان از پس و پیش به راه می افتادند تا دیدنه و شکوهی به موکب وی بخشند. بیکاره‌ها به لقب «غلام» ملقب بودند، ولی در دربار لفظ «غلام» مترادف با گارد شاهی بوده است.^۱ شاه، غلامان متعددی داشت و غلامان را از میان آشپایان و جوانان زیباروی کشور انتخاب می کرد.^۲

غلامان اسکورت شاه را تشکیل می دادند و زیر فرمان «اکلاتر باشی» خدمت می کردند و حقوق و جیره آنان بسیار قابل توجه بود.

حکیم باشی: رئیس پزشکان شاه ملقب به «حکیم باشی» عضو شورای خاص سلطنتی محسوب می شد و مورد عنایت خاص شاه بود. حکیم باشی در تمام مجالس خاص و عام از ندیمان و مونسان شاه محسوب می شد و لقب «مقرب الخاقان» داشت. تنها حکیم باشی حق داشت که بغض شاه را بگیرد و دیگر پزشکان فقط با اجازه او می توانستند به معالجه شاه بپردازند. زمانی که شاه مشغول غذا خوردن بود، حکیم باشی در کنار او می نشست و توصیه های لازم را در مورد انواع خوراکی های مفید و مضر، به شاه می داد.^۳

شیخ الاسلام: مقام شیخ الاسلامی از مقامات مهم روحانی کشور بود. وی با فرمان مخصوص شاه به این سمت برگزیده می شد. شیخ الاسلام جز روزهای جمعه بقیه ایام هفته را در خانه خود به دعای شرعی و امر به معروف و نهی از منکر می پرداخت.

ایشیک آقاسی: رئیس کل تشریفات و انتظامات، همواره حاضر به خدمت شاه بوده است. دستاری به شکل خاص بر سر می گذاشت و برکلاه او آیهای از قرآن حاکی از وفاداری نوشته شده بود. ابلاغ فرامین شاهانه به صاحب منصبان دیوان و احضار کسانی که باید شرفیاب شوند، به عهده او بوده است. ضمناً وظیفه تأییدات اردوی شاه در سفر نیز با او بود. ایشیک آقاسی چند تن فرارش باشی تحت فرمان داشت و آنها نیز به نوبه

۱. همان جا.

۲. جان ملکم: تاریخ ایران، ج ۲، ص ۵۷۸.

۳. محمد حسن صنیع الدوله: تاریخ منتظم ناصری، ج ۲، ص ۳۳.

مردم این بلک چند ترفه بوده و هستند. علمای مشرعه، عتال و تبحار و اصناف و زناغ و همه مشغول عمل خود می باشند...

روز اول عید بعد از ادای نماز صبح، قبل از آنکه حاکم عارف از خلوت به دارالحکومه جلوس فرموده بار دهد، عتال، تبحار، اصناف دو سه نفر از علمای بزرگتر و اعلم را زیارت می کنند، آن وقت به حضور حاکم شرفیاب شده، مرخص می گردند تا سایر علما را کلام تا شام دیدن نمایند. روز دوم عتال را، روز سیم تبحار را و روز چهارم رؤسای اصناف و زناغ را^۱

هر یک از قشرهای عمده اجتماعی نیز از سلسله مراتبی با درجات متفاوت تشکیل می شد که گاهی میان بالاترین و پایین ترین قشرها و درجات آنها فاصله زیادی وجود داشت. بنابراین بجاست که در اینجا به اختصار تصویری کلی از سلسله مراتب درونی هر یک از قشرهای عمده اجتماعی به دست دهیم. در طول دوران حکومت قاجار، همان گونه که در قسمت «تشکیلات اداری حکومتی» ذکر شد، تغییراتی نیز در ساختار اجتماعی بوجود آمده است.

۱. شاه و معاونین دربار

«شاه» در رأس کلیه نیروهای اجتماعی قرار داشته و از اختیارات مطلق برخوردار بوده است. اراده شاه به سبزه قانون بود. مردم ایران جعلگی اتباع شاه محسوب می شدند و شاه با آنان به هر وضعی که می خواست رفتار می کرد، ایرانیان غالباً به چاکری شاه افتخار می کردند و عنوان «قلی» یا «بنده» ضمیمه نام بسیاری از اشراف بوده است. هنگامی که شاه دستورات یا فرامینی صادر می کرد، وزراء آنها را مستقیماً به حکام مختلف ابلاغ می کردند، در حالی که عامه مردم از این قانون گذاری بی خبر می ماند.^۲

۱. عبدالرحیم کلانتر ضرابی: تاریخ کاظمی، به کوشش امیر انصار (تهران: فرهنگ ایران زمین، ۱۳۳۹)، ص ۳۳۲.

۲. گاسبار دروژدن: سفرنامه دروژدن، ص ۲۰۵ و بعداً برای آگاهی پیرامون مسأله و مشاطل ایران پیش از عصر قاجار و شباهتهای آن با دوره قاجار رجوع کنید به کتاب تلکوک الملوک و سازمان اداری حکومت صفوی، با تعلیقات نینوسکی (تهران: زوار، ۱۳۳۴).

خوانین طوایف سرکردگی آنان را بر عهده داشتند. درجات جدید نظامی که در عصر قاجار به تدریج رواج گرفته بود، تغییر عمده‌ای در وضع سابق نداد، بلکه با همان نام ایلی تطبیق یافت و این درجات را به سران ایالات بر حسب تعداد نفرات تحت فرماندهی خود اعطاء می‌کردند. بسیاری از عمال دیوانی نیز درجات افتخاری نظامی داشتند و فرماندهان بدون فوج و سپاه بودند که باید از اهل شمشیر به شمار آورد.

سلسله مراتب قشربی شامل سرداران، امرا و خوانین، امرای تومان و سرتیپان و سپس سرهنگان و یوزباشیان و غلام پیشخدمتان و باوران، نایبان (سروان و ستوران) بودند.

اهل قلم و میرزایان: دومین قشر عمال دیوانی، اهل قلم و یا میرزایان بودند که مستوفیان یا عمال استیفاء و لشکر نوپسان شالوده و اساس آن را تشکیل می‌دادند. عمل استیفاء (مالیه) و تخصیص در آن، غالباً موروثی بود. منشیان بعد از مستوفیان و محرران در پایین‌ترین مرتبه قرار داشتند. در دوران فترت میان صفویه و قاجاریه که سران ایالات و عشایر قدرت بسیار یافته بودند و دستگاه دیوانی متزلزل شده بود، اهل شمشیر قدرت و منزلت بسیار یافته بودند و به اهل قلم به دیده تحقیر نگاه می‌کردند. لیکن تثبیت دستگاه دیوانی در عصر قاجار سبب افزایش نفوذ و اعتبار اهل قلم شد.

وزراء و رؤسای ادارات مختلف درباره وزارتخانه‌ها و باشیان بیروانات سلطنتی که بر اثر رشد دیوانی بر اساس الگوی دیوانی دوران صفوی و تقلید از فرنگی‌ها پیدا شده بود، بر حسب درجات در رده‌های بالا، میانی و پائینی مراتب دیوانی جای داشتند.

حکومت ایالات و ولایات و شهرها نیز در سلسله مراتب دیوانی جایی خاص و با اهمیتی داشت. در عصر قاجار - که به رسم گذشته، گذاردن شاهزادگان به حکومت ایالات را دوباره زنده کرد - از کلیه فرمان‌هایی که برای حکام صادر شده است، ۱۲۰ فرمان به نام شاهزادگان بود.^۱

امور مالی حکام را وزراء اداره می‌کردند که غالباً از میان مستوفیان عظام برگزیده می‌شدند. امور ولایات و بلوکات را حکام جزء، نایب‌الحکومه‌ها و ضابطین اداره می‌کردند. در شهرها مقامات عمده شهری عبارت از کلاتر، کدخدای و داروغه بودند.

۱. محمد حسن خان اعتمادالدوله، المکاتیر و الآثار، ص ۴۹-۳۶.

خود فرمایشی زیر دست داشتند. وظیفه فرایشان بر افرایشن خیمه و خرگاه سلطنتی بوده است.^۱

مهماندارباشی: موظف بود که از بدو ورود سفیران بیگانه به ایران از آنان پذیرایی کرده و حوایج ضروریاتشان را برآورده کند. «مهماندارباشی» تقاضای سفیران را به دیوان عرضه می‌نمود و یادداشت‌های آنان را به صدر اعظم یا وزیران تسلیم می‌کرد.

مهمانداران دون پایه‌ای نیز زیر دست مهماندارباشی به انجام وظیفه مشغول بودند. گاهی شاه از نظر احترام و تشخص سفیر دول خارجی، یکی از شخصیت‌های بزرگ دربار را به عنوان مهماندار تعیین می‌کرد.

شهردارباشی (وزیر شهر): «شهردار» یا «وزیر شهر» از صاحب منصبان عالی رتبه دربار قاجار محسوب می‌شد و در مجالس نزدیک شاه می‌نشست. او شهرهای سلطنتی را در گردن آویخته و فرامین شاه را بدان مهور می‌کرد.

میرآخورباشی: یا «مسئول اصطبل مخصوص» از بزای بی شماری برخوردار بود. زیرا اصطبل سلطنتی بنا به رسم دیرین، پناهگاه و محل تحصن مجرمان محسوب می‌شد. البته مجرمان بدون رضایت «میرآخور» نمی‌توانستند در اصطبل بمانند. این رسم در دوران فتحعلی شاه منسوخ شد و دیگر مجرمان نمی‌توانستند پناهگاهی برای قرار از کف پر پیدا کنند. حتی درهای حرمسرا نیز که درواپل قاجار کسی حق ورود بدان را نداشت، در اواسط همین دوران با اولین دق‌آلایب برای جستجوی مجرمان که احتمالاً بدانجا پناهنده می‌شدند، باز می‌گردید.

۲. عمال دیوانی: عمال دیوانی که وظیفه تشکیلاتی را بر عهده داشتند به دو قشر تقسیم می‌شدند: اهل شمشیر و اهل قلم.

اهل شمشیر: به طور عمده از خوانین ایالات و عشایر بودند و شالوده قدرت نظامی و سیاسی را تشکیل می‌دادند. اساس نیروهای نظامی، سواره ایالات و عشایر بود که

۱. همان کتاب، ص ۳۵.

اماکنی مانند مسجد، بقعه و یا امامزاده، تکیه، حسینیه، مکتب، مدرسه علوم عقلی و نقلی، محضر شریع و غیره، همه و همه در اختیار روحانیت قرار داشت.^۱

مقامات و مناصب روحانیان عبارت بودند از:^۲

شیخ الاسلام، قضات یا حکام شریع، ملاباشی، صدر دیوانخانه و نایب صدر (که ممکن بود از علماء و یا عمال دیوانی باشد)، نظام العلماء (که ممکن بود از علماء و یا از عمال دیوانی باشد)، شیخ الحرم^۳ و نیز متولیان اماکن مقدسه (که ممکن بود از عمال دیوانی باشند).

در جغرافیای اصفهان در وصف انواع خلایق، ۷ نوع از انواع ۱۹۹ گانه مردم را به خاندان‌های روحانی و مشایخ و سادات اختصاص داده است. نوع اول تا ششم شامل: نوع مجتهدین و فضلاء؛ نوع فضلاء و علمای صاحبان مسند و منصب مانند امام جمعه، سلطان‌العلماء، قاضی، مدرس مدرسه شاه سلطان حسین و شیخ الاسلام، نوع طلاب و محصلین عوام؛ نوع حکمای الهی؛ نوع سادات عالی درجات و سلاسل ایشان نوع مشایخ و سلاسل ایشان و نوع هفتم شامل وعطاء، روضه خوانان و توبه خوانان بود.^۴

۳. پیشینه و ران

اقتصاد ایران به ویژه رشد تولیدات صنعتی حتی در دوران صفویه در قرون ۱۶ و ۱۷ میلادی به مرحله تولید پیشووری و صنایع دستی گسترش یافته بود. ایران به مقیاس آن زمان، کشوری صنعتی محسوب می‌شد و تولیدات صنعتی آنکه به کار دستی متکی بود، به صورت مسوجات و مصنوعات مختلف در کشورهای دیگر به فروش می‌رسید.

طبق اظهارات شاردن در عصر صفویه ۲۲ تا ۳۲ کارگاه متخصص دربار وجود داشت که در هر کدام از آن‌ها به طور متوسط ۱۵۰ استادکار و کارگر کار می‌کردند. در کتاب تذکره الملوک در توضیح چگونگی کار ضرابخانه دوره صفویه، ۹ عمل متمایز از هم را در یک کارگاه ذکر می‌کند که هر یک به نوبتی و تحت نظر یک یا چند کارگر انجام می‌شدند.

۱. همان‌جا.

۲. همان کتاب و نیز برای مقام و شیخ الحرم رجوع شود به خاطرات حاج سیاح، به کوشش حمید سیاح (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶)، ص ۸۲.

۳. میرزا حسین خان نوریلدار، جغرافیای اصفهان، به کوشش منوچهر ستوده (تهران، ۱۳۳۲)، ص ۷۰ و بعد.

اداره امور اصناف و محلات شهر و اصناف شهر باکالتر بود. وی با کمک کدخدایان محلات و اصناف، شهر را اداره می‌کرد. در درجات پایین‌تر گروهی مانند ضابطین و جوهات، سرشته‌داران، سحرزین، مقوقین، تحویلداران، دالان‌داران، دروازه‌بانان، سرچوقه‌ها، محصلان وصول، دلالان و مفاطمه‌کاران قرار داشتند.

در پایین‌ترین رده عملیات دیوانی مانند عملیات داروغگی، فراشان، راهداران، سریداران، عملیات وجوهات ضبطی و مانند ایشان بودند.^۱

۳. روحانیان

در جامعه ایران نسبت به روحانیان که بارها به ویژه هنگام یورش بیگانگان و جنگ‌های خانگی، همچون مدافع مردم ستم‌دیده، فعالیت کرده بودند، کماکان روشی احترام‌آمیز دنبال می‌شد. نمونه موقعیت روحانیان در جامعه، مانند موقعیت آنان در روزگار صفویه و هنگامی بود که روحانیان شیعه، هم از نظر تئوری و هم تا اندازه‌ای در عمل، زندگی جامعه ایران را کنترل می‌کردند.^۲

از دوران صفوی که مناطق مرکزی کشور به تشیع گرویدند و مذهب شیعه امامیه آیین رسمی کشور گردید، مقام و موقعیت روحانیت تشیع در نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه اهمیت خاص پیدا کرد.^۳ در اعمار مختلف برخی از مقامات روحانیان مستقیماً در مناصب دیوانی شرکت داشتند و برخی نیز خود را از این گونه مشاغل دور نگاه می‌داشتند.^۴

علماء و مجتهدان نه فقط اداره امور دینی و مراسم عبادت، بلکه دادرسی (محاکم شریع) و فرهنگ (مکاتب و مدارس) را در اختیار داشتند. برای اماکن مقدس و مساجد و حتی برای منازل علماء و مجتهدان "حق بست" می‌شناختند و مجرم یا پناه‌بردار به بست‌ها می‌توانست از مجازات بگریزد.^۵

۱. همان‌جا.

۲. جهان‌ملک، تاریخ ایران، ج ۱، ص ۵۷۸؛ گسپارد دروین، سفرنامه دروین، ص ۱۳۲.

۳. برای آگاهی بیشتر سیاست مذهبی در عصر صفوی و مناصب و مشاغل روحانیان رجوع کنید به: سرمد پیراحمدی، دین و مذهب در عصر صفوی، ص ۶۲ و بعد.

۴. فرهنگ ایران زمین، دستورالعمل تشخیص و ترسیم القاب، ج ۱، ۱۹، دفترهای ۴-۱۱، ۱۳۵۲، ص ۳۵.

۵. اسناد طبری: فرمایشی نظام و رایش سرما به داری در ایران (رضی‌چاه بی‌نا)، ص ۳۵.

مناسب‌تری یافتند. در سال ۱۸۸۲ میلادی اورسل نوشت که از ۶۰ هزار نفر جمعیت در رشت در اوایل قرن، بیش از ۲۵ هزار نفر باقی نمانده است. در سال ۱۸۹۰ م کرزن نوشت محلی مأم‌خیزتر از کاشان در ایران ندیده‌ام، او درباره شهر صنعتی یزد نیز می‌نویسد که جمعیت آن در اوایل قرن ۱۹ میلادی در حدود ۱۰۰ هزار نفر، و در سال‌های ۷۰-۱۸۶۰ م در حدود ۴۰ هزار نفر بوده است و در سال ۱۸۹۰ م به زحمت به ۸۰ تا ۷۰ هزار نفر می‌رسیده است.

اورسل، کرزن و فوریه در نیمه دوم قرن ۱۹ نوشتند که جمعیت قزوین در قرن ۱۷ میلادی طبق گفته شاردن ۱۰۰ هزار نفر بوده و اکنون به ۲۰ تا ۳۰ هزار نفر تنزل کرده است. هر سه شاهد اغلب محلات شهر را خالی و مملو از خرابه‌های متعدد یافته بودند.

در سال‌های ۶۰-۱۸۵۸ م واتسن جمعیت تبریز را ۲۰ هزار نفر و کرزن در سال ۱۸۹۰ م آن را بین ۱۷۰ تا ۲۰۰ هزار نفر ذکر کرده‌اند. با وجود این جمعیت شهر تبریز که در سال ۱۶۷۳ م که در حدود ۵۵۰/۰۰۰ نفر بوده است، در سال ۱۸۹۰ م نسبت به قرن ۱۷، در حدود ۳۵۰/۰۰۰ نفر کمتر داشته است.^۱

میرزا حسین خان تحویلدار تعداد اصناف و حرفه‌های موجود در اصفهان را در سال‌های ۷-۱۸۷۶ م در حدود ۱۹۹ صنف و حرفه شرح داده است. مهم‌ترین این اصناف و حرفه عبارت بود از: چرم‌سازان - چیت‌سازان - آهن‌گران - حکاکان - خراطان - زری‌بافان - کلاه‌دوزان - نقاشان - شیشه‌سازان - کاغذسازان - قفل‌سازان - فولادسازان - چخماق‌سازان - مسگران - مسبت‌کاران - شمشیرسازان - تنفنگ‌سازان - نجاران - رسمان‌بافان - شمع‌سازان - بانندگان پارچه‌های چیت و کتان و ابریشم و غیره. تقریباً ۸۰ درصد جمعیت اصفهان از پیشه‌وران و کسبه و تاجر کوچک صنعتگران دستی و فشره‌های خرده پای شهری تشکیل می‌شد.^۲

از آغاز قرن نوزدهم میلادی به بعد، صدور کالاها و اروپایی به ایران، رقابت شدیدی با تولید کار و پیشه‌وری خانگی در شهر و روستا فراهم کرد. اقتصاد فاسالم ایران، خاصه

۱. واتسن، تاریخ ایران دوره قاجاریه، ترجمه ع. وحید مازندرانی (تهران، سپهر)، ۱۳۵۶، ص ۱۶۷.

۲. میرزا حسن خان تحویلدار: جغرافیای اصفهان، ص ۱۲-۱۰.

است. همین‌طور درباره کارگاه‌های خیاطی از هفت نوع شغل مختلف که به وسیله استادان و کارگران مربوط صورت می‌گرفت، سخن رفته است.

شاردن در اواخر قرن هفدهم میلادی درباره اصفهان نوشت که در داخل محیط ۶۰ کیلومتری این شهر، ۱۵۰۰ دهکده وجود داشته و گرداگرد شهر در حدود ۲۴ میل راه بوده است. وی اضافه می‌کند که درون دیوارهای شهر که ۱۲ دروازه داشت، تعداد ۱۶۲ مسجد، ۴۸ مدرسه، ۱۸۰۲ کاروانسرا، ۲۷۳ حمام و ۱۲ قبرستان وجود داشت و جمعیت شهر بین ۶۶۰/۰۰۰ تا ۱/۱۰۰/۰۰۰ نفر است.

شاردن همچنین در سال ۱۶۷۴ م جمعیت شهر قزوین را قریب به ۱۰۰/۰۰۰ نفر می‌نویسد. او در سال ۱۶۷۳ م درباره تبریز نوشت که این شهر در حدود ۵۵/۰۰۰ نفر جمعیت داشت و سالیانه ۶۰۰۰ عدل پارچه‌های حریر که در کارگاه‌های تبریز بافته می‌شد، به خارج بنی عثمانی، مسکو، تاتارستان، هندوستان و سواحل دریای سیاه صادر می‌گردید.

در سال ۱۵۷۳ م یک انگلیسی به نام «جفری درکت Geoffrey Duckett» شهر کاشان را چنین توصیف می‌کند:

شهری است سراسر کسب و تجارت و بیشتر از همه جا در این شهر داور ستد می‌شود و بازرگانان هندی در آنجا رفت و آمد دارند... آنجا یکار دیده نمی‌شود و اطفال حتی پنج ساله مشغول کارند.^۱

در سال ۱۶۰۰ م شخصی به نام جان کارت رایت اظهار داشته بود که کاشان مخزن و انبار کالای سراسر ایران است. در سال ۱۶۲۷ هسرتوماس هربرت Sir Thomas Herbert نوشت کاشان در مقام مقایسه دست کمی از بزرگ‌ترین شهرهای صنعتی انگلیس ندارد.^۲

اما موقعیت اجتماعی - اقتصادی شهرها از اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن نوزدهم میلادی رو به افول گذاشت. در این میان، شهر تهران و چند شهر دیگر موقعیت

۱. به نقل از کرزن، ایران و نقشه ایران، ج ۱، ص ۱۴.

۲. فوریه: سه سال در دیار ایران، ص ۵۱-۹۷ کرزن، همان کتاب، ج ۱، ص ۱۶۶ ج ۲، ص ۲۲۱-۲۲۲ و نیز رجوع کنید به: اورسل، سفر به قفقاز و ایران، ص ۵۵ و ۷۶.